Adab. Kabul
Vol.19, No.3-4, Asad-Aqrab 1350
(July-October 1971)

ادب

نشریهٔ دری پوهنځی ادبیات وعلوم بشری
پوهنتون کابل

مدیر مسؤول : پوهنیار عبدالقیوم قویم

شمارهٔ ۳-۴
سال ۱۳۵۰

ادب

مجلهٔ دو ماهۀ

علمي ، ادبی ، تاریخی و فلسفی

صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

مؤسس: پوهاندمیرامان‌الدین انصاری

آدرس

پوهنتون کابل ، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری، مدیریت مجلهٔ ادب

وجه‌اشتراك سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی ،مشترکان‌مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان‌ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارجی (۲) دالر

مقالات‌وارده یکه نشرنشود ، مسترد میگردد. نقل واقتباس مضامین مجلهٔ ادب باذکر نام این مجله مجاز است

مهتمم :عبدالله امیری

قیمت این شماره: (۱۰) افغانی

دپوهنځی مطبعه

هیئت تحریر:

پوهاند میر امان الدین انصاری ، پوهاند غلام حسن مجددی ، پوهاند دکتور عبدالاحمد جاوید، پوهاند میر حسین شاه، پوهاند زهما، پوهنوال الهام

مطالب

مضمون	نویسنده یا مترجم	صفحه
یک ضایعهٔ بزرگ علمی و ادبی	پوهنیار عبدالقیوم قویم	۱
فقدان اسفناک	پوهاند مجددی	۵
سیر منطق در اسلام	پوهاند مجددی	۸
منصب شقدار ...	مترجم پوهاند میرحسین شاه	۲۳
بررسی مکتب مینیاتور ...	دکتور بنووال	۳٤
بخش اشعار :		
شوخی نظاره	بیدل	۳۹
شعله آشام	مرحوم دکتور انصاری	٤۰
محیط پر تلاطم	نوید	٤۱
تشنه کام	عارف چاه آبی	٤۱
تلاش مدام	فلاح	٤۲
اصول تحقیق متون قلمی	دوبور کوی	٤۵
یک تحقیق مختصر منابع ...	پوهنیار قویم	٦۰
لغات مستعمل در لحجهٔ دری ...	عنایت الله شهرانی	۷٤
ادب دری در سرزمینهای دیگر	گویندگان تاجیک	۹۱
جنبش تصوف و...	ژوبل	۹٦
گزارشهای پوهنځی ادبیات	اداره	۱۱۱
وفیات معاصرین	پوهاند میرحسین شاه	۱۲۰
Dr. S.M. ILMI	GALLIGRAPHY...	P.I

ادب

علمی ، ادبی ، تاریخی ، فلسفی

سال نوزدهم | عقرب ۱۳۵۰ | شمارهٔ (۳-۴)

یك ضایعهٔ بزرگ علمی و ادبی

در گذشت اسفناك دکتورمیر نجم‌الدین انصاری نه تنها خانواده ودوستان آن‌مرحوم ، بلکه حلقه های‌علمی و ادبی کشوررانیز متألم وسوگوارساخت .

مرحوم دکتورمیر نجم الدین انصاری،هم درزمینهٔ معارف وهم درسلك قضا نقش‌خویش راصادقانه وشرافتمندانه‌ایفا کرد. مساعی جدی‌این شخصیت‌بزرگوار برای بهبود وضع علمی‌پوهنځی ادبیات، آنگاه که‌ازسال ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸ ، بحیث دومین رئیس این‌پوهنځی مصروف خدمت بود ،به همهٔ استادان معلوم است . دکتورانصاری ازجملهٔ کسانی بود که‌درقسمت مجزا ساختن پوهنتون از وزارت

معارف بذل مجاهدت کرد و در بنیان گذاری یك پوهنتون مستقل مخصوصاً آزادی اکادمیك آن سهم فعال داشت .

مرحوم دکتور انصاری هم دانشمند بود و هم ادیب وسخنور ، در رشتهٔ ساینس مطالعات عمیق وتتبعات وسیع داشت و در این مورد مقالات متعدد او در آریانا دایرة المعارف انتشار یافت. همچنان در رشتهٔ تاریخ کتاب «تاریخ چیست؟» مؤلفهٔ پروفیسور ای .اج. کار، را به دری ترجمه کرد که در چندین شمارهٔ مجله عرفان وادب بچاپ رسید. این امر نشان میدهد او به رشتهٔ تاریخ نیز دلچسپی داشت .

این مرد فاضل در زمینهٔ ادبیات نیز تفحص بسیار می نمود . تازنده بود از مطالعه در کتابهای ادبی ودواوین شاعران چشم نپوشید و در فهم شعر دقیق بود . مرحوم ملك الشعرا استاد بیتاب دربارهٔ شعر فهمی ومهارت ادبی دکتور انصاری چنین ابراز عقیده کرده است .

«به رشتهٔ ادبیات وفهم شعر دقیق مسلم است که باشد بعصر خویش وحید»

مرحوم دکتور انصاری به حضرت بیدل، شاعر شیوا بیان کشور ما، علاقمند بود ودر تحلیل وتفسیر نثر ونظم او قدرت بسزا داشت. روی همین علاقمندی به بیدل بود که کتاب عارف کامل، ابو المعانی میرزا عبدالقادر بیدل تألیف دکتور عبدالغنی را به اشتراك مولیناخسته عالم وشاعر شهیر، ترجمه کرد ونیز در تهیه ونشر کلیات بیدل سهم بارز داشت .

مرحوم دکتور میر نجم الدین انصاری شاعر نیز بود، اشعار وی از نگاه استحکام وجزالت به درجهٔ کمال رسیده است. اینك به نقل دو پارچه شعر وی که هر کدام گیرایی بخصوص دارد، می پردازیم:

اخگر پاره

در محبت آنچه رفت از دیدهٔ تر بر سرم ابر رحمت میشود خورشید محشر بر سرم
کس چو من هر دم شهید حسن بی پروا مباد بارد از ابرو و مژگان تیر و خنجر بر سرم
تا ز طرح الفتش بار دیگر آگه شدم بسته شد دروازهٔ امید دیگر بر سرم
چند یادم می دهی زان قامت ای سرو روان چند بر پا میکنی آشوب محشر بر سرم
فارغ از اندیشهٔ طوبی و فردوسم کند کر بیفتد سایهٔ آن سرو نوبر بر سرم
چیست بی او اختران، سوزنده اخگر پاره ها چیست بی او آسمان، واژونه مجمر بر سرم
گر به پیغامی مرا ننواخت خورسندم که نیست منتی از قاصد و بال کبوتر بر سرم
ای صبا مشکین نفس باشی که هر شام و سحر از دیار یار بیزی مشك ازفر بر سرم
تا برون سازد ز سر رنج خمار زندگی بشکند ساقی پیاپی جام و ساغر بر سرم
ساغرا میدمن بر سنگ نومیدی مزن بیش ازین دیگر مکن جور ای ستمگر بر سرم
یك سر مو در ثبات ما خلل وارد نکرد کوه جورش هر قدر انداخت لنگر بر سرم
سرنوشت ما نکو گردد چو انصاری فتد
پرتو مهری از آن فرخنده گوهر بر سرم

بال شرر

نسیمی کز بهار سنبل مویش گذر کرده گلستان را سیه مست از شمیم مشك تر کرده
ز بس صفهای مژگانش مسخر ساخت دلها را ز ابرو چشم نازك ریز او طاق ظفر کرده
نپرسید از رهٔ مهر و وفا آن بیوفا روزی که بیمارش چسان شبهای هجران را سحر کرده
درین محفل کمال همت پروانه آیم کرد که سوی نیستی پرواز بر بال شرر کرده
اگر با ما ندارد التفات و لطف جا دارد نیاز ما غرور و ناز او را بیشتر کرده
امید وصل او را داشتم اما ندانستم که نقش کار را دست قضا رنگ دگر کرده
بکنج بیکسی ها ز خمی تیغ جفای او چو شبنم چاك دل را بخیه با مژگان تر کرده

اگر مورا مدد در عالم امکان نمی باشد چرا آن کوی تمکین تکیه بر موی کمر کرده

خوشا قومی که بی تشویش مزد بندگی انصار

رضایش جستجو در ماورای خیر و شر کرده

دکتور انصاری قلبی آگنده از عواطف عالیه انسانی و مملو از احساسات وطن دوستی داشت. جز طریق راستی نمی پیمود و همیشه کلید گنج قناعت بدست داشت. با دوستان و آشنایان صمیمی و همدل بود. طالبان علم از محضر او فیض می بردند و آشنایان دانشمندش از همنشین وی متلذذ می گردیدند. دوستانش در تعریف و توصیف او سخنها گفته اند، چنانکه شعری را که مرحوم ملك الشعراء استاد بیتاب در ۲۰ میزان سال ۱۳٤٦ در وصف این مرد دانشمند و شرح فضایل وی سروده بود شاهد مدعاست و ما آنرا در ینجا نقل می کنیم:

یگانه داکتر خوش صفات نجم الدین که دیده هیچ نظیرش در این زمانه ندید

به رشتهٔ ادبیات و فهم شعر دقیق مسلم است که باشد بعصر خویش وحید

ز گفتن سخن حق نکرد خودداری اگر چه خاطر کس شاد گشت یا رنجید

هر آنچه علم باو گفت در عمل آورد هر آنچه عقل بگفتش بگوش جان بشنید

نمود عزت نفسش نگاه در همه حال نریخت آب رخ خود چو طامعان پلید

کلید گنج قناعت بدست او باشد چه خوب کرد که پا از کلیم خود نکشید

نیامدش بنظر جاه و رتبهٔ دنیا نگشت تابع حرص و بهر طرف نتپید

حال که این فاضل بزرگوار پدرود زندگی گفته است بر روانش درود می فرستیم و از پروردگار توانا نیاز داریم که او را غریق رحمت گرداند و پیوستگان و دوستانش را صبر جمیل عنایت فرماید.

پوهنیار عبدالقیوم «قویم»

فقدان اسفناک

داکترمیر نجم الدین انصاری بعد ازمریضی طولانی بروز دوشنبه اول سنبله ۱۳۵۰ از دار فانی بعالم جاو دانی رحلت کردند. مرحوم داکتر انصاری یکی از دانشمندان متبحر افغانستان بودند. گرچه تحصیلات ایشان بیشتر در علوم طبیعی واختصاص ایشان در طب دندان بود و درین ساحه درجه دکتوری (D.D.S) را از Tuft,s Dental School پوهنتون مسه‌چوسیتس، ایالات متحده امریکا بدست آورده بودند، لیکن بنابر استعداد فطری، ذکای سرشار، حافظه قوی و علاقهٔ وسیع به علم

مرحوم دکتور میر نجم‌الدین انصاری

ودانش ودرساحات متعددعلوم طبیعی، علوم اجتماعی وادبی، علوم اسلامی و بالخاصه درفلسفه و تصوف احاطه کافی ومطالعات عمیقی داشتند، گاهی هم باکمال مهارت وخیلی استادانه شعر میگفتند. باملاحظه این حقایق وجامعیتی که درشخصیت علمی مرحوم داکتر میر نجم الدین انصاری وجودداشت مناسب آنست که بایشان صفت (علامه) اطلاق گردد، چنانکه در بین دوستان نیز به انسیکلو پیدیای زنده معروف بودند.

شخصیت علامه انصاری ازسجایای عالیه انسانی مشحون بود. ایشان مؤمن، مشفق وخیرخواه بودند. ازمباحثه در اطراف مسایل مهمهٔ اجتماعی و بشری محظوظ میگشتند. بسیار راغب بودند که راجع بااحوال مملکت فکر کنندو نظریات خیرخواهانهٔ خویش را ابراز دارند. جوانان را به سعی در راه کسب دانش وخدمت بوطن ترغیب

میکردند. در اثنایی که راجع به موضوعات علمی و اجتماعی باظرافتهای ادبی مخصوص خویش بمباحثه و اظهار نظر می پرداختند، مستمعین از وسعت معلومات، احاطهٔ نظر وجامعیت بیان ایشان بحیرت اندر میشدند.

ازریا، کذب، نفاق، تملق، وامثال اینها سخت تنفر داشتند. متواضع وخلیق بودند. از بیان حقایق خودداری نمیکردند. اخلاق ایشان متکی بمبادی علمی بود. بخل، حسد ودیگر صفات خسیسه در آن راهی نداشت. بدوستی زیاده رعایت میکردند ودر ایفای وجایب نهایت اهتمام میورزیدند.

خدمات عرفانی ایشان در ساحات مختلف همواره قابل تقدیر و تذکر است.

در دارالملمین های کابل بحیث مدیر ایفای وظیفه نموده در تجدید وتنظیم نصاب های تعلیمی آنها اهتمام زیادی مبذول داشتند و کوشیدند تا بقدر امکان معلمین لایق وباصلاحیتی برای تعلیم وتربیه شاگردان دارالمعلین ها مقرر گردند و برای بهتر ساختن وسایل تربیهٔ شاگردان پلانهای مؤثر تربیوی طرح نمودند وبعمل تطبیق گذاشتند.

خدمات ایشان بحیث رئیس پوهنځی ادبیات نیز فراموش ناشدنی است. در تأسیس شعبات مختلف برای محصلین پوهنځی ادبیات وتنظیم بهتر نصابهای تعلیمی آنها و بلند بردن سویهٔ تعلیمی این پوهنځی جدوجهد زیادی بعمل آوردند و مضمون سیمانتیکس رادرین پوهنځی شخصاً تدریس میکردند. وظایفی که بحیث رئیس دارالتألیف وزارت معارف انجام داده اند نیزشایان تذکر و تقدیر است. در سالهایی که متصدی ریاست دارالتألیف بودند کتب زیاد درسی ومعاون درسی ترجمه و تألیف گردید و اکثر آنها بطبع رسید. جهد واهتمامی که در نقد عبارات وتصحیح مضامین کتب شخصاً انجام میدادند بی اندازه قابل ستایش است. همواره مشاهده میکردم که در نقد و تصحیح کتب با کمال حوصله ودقت نظر بالذات اهتمام زیادی مبذول میداشتند. ساعتها روزها و بلکه هفته ها برای تصحیح یك کتاب مشغول

میگشتند . که این امر بذوق سرشار علمی و وظیفه شناسی جدی ایشان اتکاداشت.

کتب فراوانی برای مکاتب نوشته اند. مقالات کثیری درموضوعات ساینس علوم اجتماعی و تربیوی برای مجلات عرفان، آریانا وادب تهیه کرده اند درموضوع ماهیت تاریخ مقالات عدیده یی نشر و کتابی درمنطق جدید نیز ترجمه نموده اند.

وبالخاصه تراجم مضامین بسیار علمی ودقیق ایشان برای آریانا، دایرة المعارف که درحدود (۵۰۰۰ صفحه میشود) ازخدمات بسیار پرارزش علمی ایشان محسوب میگردد که این کار را با کمال صلاحیت وقدرت علمی انجام داده اند و نیز درجملهٔ ناقدین و مصححین آریانا دایرة المعارف همیشه مساعدتهای علمی خویش را ادامه داده اند. در کمیسیون تصویب قانون اساسی نیز اشتراك داشتند.

سالهای متمادی بحیث مشاور علمی وزارت معارف کار کرده اند . در سال ۱۳٤٦ ازطرف اعلیحضرت معظم همایونی درجملهٔ قضاة ستره محکمه بحیث رئیس دیوان عالی تمیز مامورین مقرر شدند . این وظیفه خطیر را نیز باکمال جدیت وعدالت اجرا گردند .

مرحوم علامه انصاری در پنج دورهٔ اسامبلهٔ عمومی سازمان ملل متحد بحیث نمایندهٔ افغانستان اشتراك داشتند. در کنفرانس یونسکو منعقدهٔ دهلی، در کنفرانس مستشرقین منعقدهٔ میونیخ، در کنفرانس عمومی یونسکو منعقدهٔ پاریس، دراحتفال هزارمین سال تأسیس بغداد و کنفرانس یادبود فیلسوف عرب (الکندی) بحیث نمایندهٔ افغانستان اشتراك کردند وخطابه هایی ایراد نمودند. درجملهٔ هیأت ثقافتی افغانی که ازطرف جمهوریت عربی مصر دعوت شده بودند نیز اشتراك داشتند. در کنفرانس ممالك اسلامی منعقدهٔ کوالالمپور در مالیزیا نیز درجمله نمایندگان افغانستان اشتراك کردند.

وفات این دانشمند بزرگ فقدان اسفناکی برای دوستان وعلاقه مندان علم ومعرفت بشمار میرود . خداوند تعالی ایشان را غریق رحمت خویش گرداند وبه بازماندگان ایشان صبر نصیب فرماید . آمین یارب العلمین .

پوهاند مجددی

سیر منطق در اسلام

- ٤ -

شارحین :

درقرون نهم، دهم و یازدهم منطق در اسلام به‌عالی ترین ذروهٔ خود رسیده بود. راجع به متون قدیمه شرحها و حاشیه ها نگاشته شد . پس از قرن دوازدهم بمنطق چیزی زیادی علاوه نشد ، تنها اشراقیون وشهاب الدین سهروردی، منطق را برای نقد بکار بردند. ومتصوفین، جدل وخطا به‌را ترجیع داده و بمنطق اعتراضاتی کردند.

امام غزالی (۱۰۵۸-۱۱۱۱م.) دو کتاب منطق را باخیلی وضاحت نگاشته است. که یکی از آن (معیار العلم) ودیگر آن (محك نظر) است . غزالی بجای کلمات ایجاب وسلب، کلمات تصدیق ونفی را مورد استعمال قرارداد وبجای جزئی وکلی تعبیرات عامه وخاصه رابکار برد .

ابن رشد (۱) (۱۱۲٦-۱۱۹۸) درمنطق این آثار ارسطو را تلخیص وشرح نموده است: (۱) تلخیص کتاب منطق (۲) تلخیص کتاب برهان (۳) شرح کتاب قیاس (٤) شرح کتاب برهان. ونیز کتابی تحت عنوان (فی المنطق والجدالفلسفی) تألیف کرده است .

---

۱ ـ آنچه در ین مقاله تحت‌عنوان (رابطهٔ بین حکمت و شریعت) متعلق به‌افکار ابن رشد درج گردیده، قابل ملاحظه وتعمق بیشتری میباشد .

ابن رشد راجع به انواع قیاسها گوید: «فلاسفه قیاسات رابرسه نوع تقسیم کرده اند: (برهانی)، (جدلی) و (خطابی) که اول آنها به (معرفت یقینی) میرساند ودوم آنها (بدون تعیین به ترجیح واحتمال سوق میدهد. وسوم آنها که ضعیف است، کسانی که عقول ایشان بمراتب جدلی و برهانی اعتلا نجسته، با آن رو میاورند.

«قیاس برهانی آنست که برمقدمات یقینی مستند است و به مبداء اول ازمبادی عقل اتکادارد. وازین جهة دارای نتیجهٔ یقینی است. و آن قیاسی است فلسفی حقیقی.

قیاس جدلی آنست که برمقدمات احتمالی مستند است که همه و یابرخی از مردم ویااکثرحکماآنرا می پذیرند. ونتیجهٔ آن احتمالی است. واین قیاسی است که بمقام قیاس برهانی نمیرسد. وصلاحیتی جزاین ندارد که آله یی برای تحری و یاجدل ویامناظره وامثال اینها باشد.

قیاس خطابی آنست که برمقدمات واهی مستند است که به عقلیت سامع واستعدادنفسی وعاطفی اوتوافق دارد. وآن قیاسی است که، نسبت به عقلی بودنش بیشترعاطفی است. وهدف آن، نسبت به افهام وامتناع زیاده تروارد کردن تأثیر برمستمع است (۱).»

علمای اسلام بعد ازین نیز آثارمتعددی درمنطق نگاشته وازجریانات منطق وعلوم معاصرخود متأثر گشته اند؛ چنانکه آثارمنطق جدیدی که باتشبثات فرانسس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶) ودیکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰) آغاز گردیده درتألیفات ایشان نیزداخل شده است.

راجع به تصنیف علوم درنزد فلاسفه اسلامی: چون فلاسفهٔ اسلامی در تصنیف علوم ازتصنیفی که ارسطوراجع به علوم نموده است، متأثر گشته (۲) اند، بدین

۱ - تاریخ الفلسفةالعربیه جزءالثانی: (الفلسفةالعربیه فی‌المشرق والغرب (تالیف‌خلیل‌البحر)

۲- نباید ازین تأثرتعجب کرد زیرا فرانسس بیکن که دراور گانون‌جدید خود تقریباً دو هزارسال بعد ازاورگانون ارسطو آنرا نوشته است درحالیکه تصنیف ارسطورا انتقاد هم میکند بازهم نتوانسته‌است از تاثیرات آن بکلی برکنار بماند (مجددی).

مناسبت لازم می آید که بدو آراجع به اساسات تصنیف ارسطو تذکراتی بعمل آید:

دانشمندی که در تاریخ فلسفه برای اولین بار ضرورت تصنیف را ادراك نموده ارسطو است. این فیلسوف که چهار عصر قبل از میلاد میزیست، برای (اساس) تصنیف از یکطرف (غایه های علوم) را و از طرف دیگر (عملیات رومی) را که جهة استعمال آن غایه ها بکار میرود، مورد ملاحظهٔ خود قرار داده بود. وچون این عملیات در نظر او عبارت از (تفکر عمل و ابداع) میباشد؛ لهذا علوم را نیز باقسام سه گانه (نظری، عملی و ادبی) تقسیم نموده است.

۱ ـ علوم نظری: در نزد ارسطو علوم نظری علومی است که محض به تدقیق حقایق اکتفا میورزد و بجهات حیاتی وعملی آنها توجهی مبذول نمیدارد، مانند ریاضیات، فزیك ومتافزیك.

در نظر ارسطو موقعیت متافزیك مافوق تمام علوم دیگر میباشد. زیرا متافزیك یك علم کلی بوده ودر بین تمام علوم حسبی وعاری ازمنفعت جزئی وحدتی پیدا کرده وعلل تمام حادثات را تفحص مینماید.

۲ ـ علوم عملی: علومی است که ازروی حمل وحرکتی که متعلق به فرد، عایله ودولت است به سه قسمت تقسیم میشود (۱) اخلاق (۲) اقتصاد (۳) سیاست.

علم اقتصاد نظر به افادهٔ قدما به (علم تدبیر منزل) و علم سیاست به (علم تدبیر مدن) تعبیر میشد.

۳ـ علوم ادبی: علوم ادبی به تدقیق آثاری می پردازد که نتیجهٔ قوهٔ مبدعهٔ بشر است از قبیل شعر، موسیقی، بیان، مناظره وامثال اینها.

تصنیف ارسطو در تمام ادوار قرون وسطی اهمیت خود را حفظ کرده بود. گرچه در قرون وسطی این تصنیف را از روی باریکسنجیهای که مخصوص ذهنیت آن زمان بود، به تفرعات زیادی منقسم ساخته بودند؛ امادر اساس خود از تصنیف ارسطو مغایرت نداشت.

درعالم اسلام نیز درقرون وسطی وضع بهمین منوال بوده وعلوم را، درحالیکه علوم خاصهٔ اسلامی رانیزموردملاحظه قرار داده بودند، بدودستهٔ (عقلی) و(نقلی) تقسیم کرده اند که ماجدول آنرامجملاً قرارذیل ارائه میدهیم :

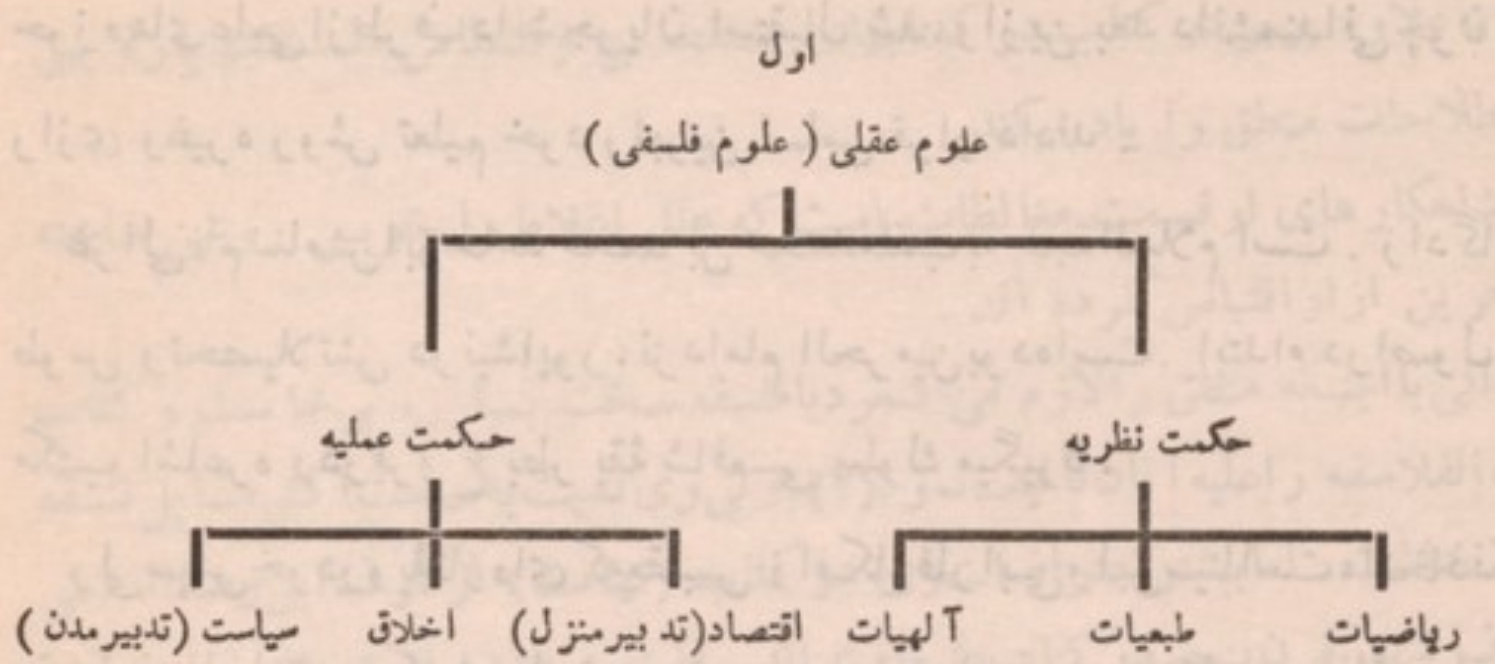

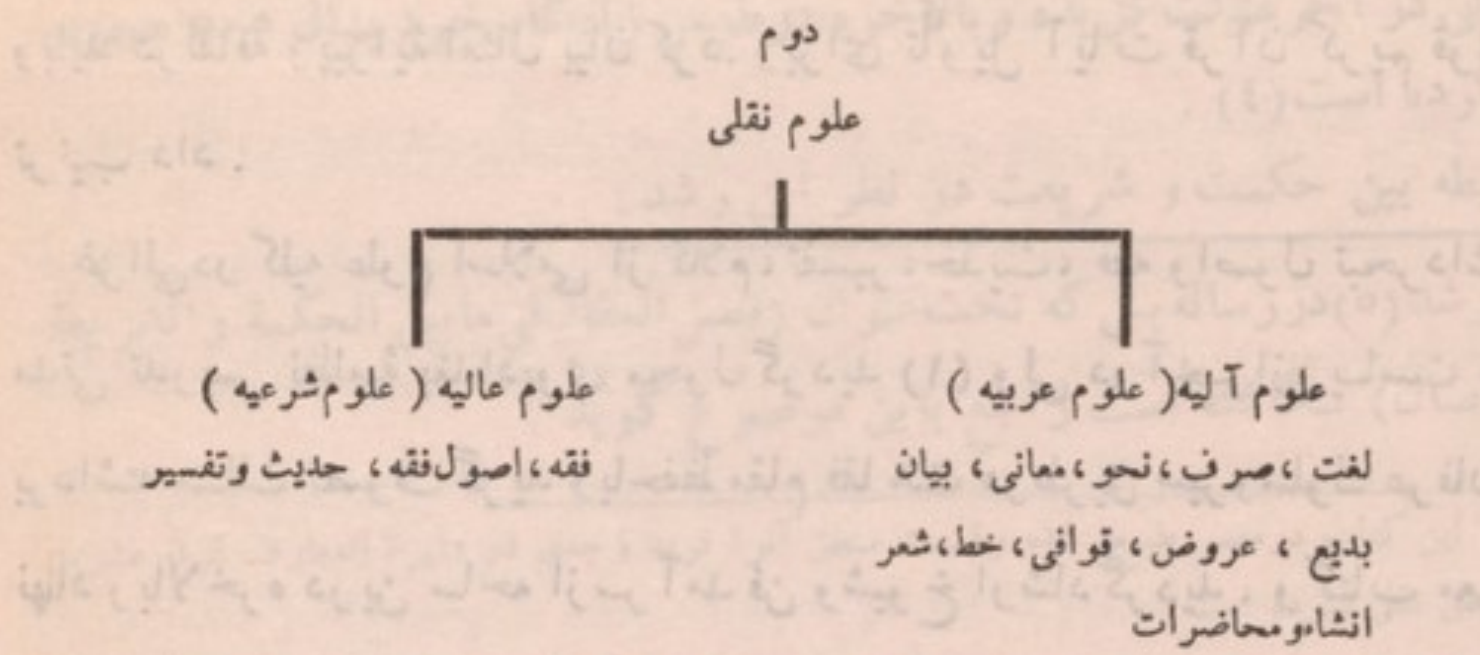

معلوم است که اساس وغایهٔ این تصنیف اخیر کسب مبا رت به علـوم عربیه وقوف ازقرآن کریم وحکمت آلهیه میباشد (۱)

امام غزالی: اولین کسی که خواست ویاتوانست در بین علوم عقلی وشریعت توافق وهم آهنگی برقرارسازد ، غزالی بود .

وی باتبحری که دردانشهای دینی پیدا کرده وباوجهه یی که نزد خواص وعوام

۱ـ منطق مولفهٔ حسن عالی یوجل ترجمهٔ مجددی

داشت، نه تنها از بدبینی ها کاست؛ بلکه اصولاً منطق رادرشمارعلوم اسلامی ودر دانشگاه های بغداد و نیشاپور رسمیت داد.

وازین پس منطق راه خودراازفلسفه جدا ساخته در عداد بقیه دانشهای دینی در حوزه‌های علمی ازطرف دانشجویان استقبال شد، وازین بعد دانشمندانی چون امام رازی وغیره روش تعلیم خود رابرین اساس قرار دادند.

غزالی نام تمامش ابوحامد محمد بن محمدملقب به حجة السلام است. زادگاهش طوس وتحصیلاتش در نیشاپور، نزدامام الحرمین بوده‌است. ابتداء دراصول پیرو مکتب اشاعره ودرفروع بطریقهٔ شافعی سلوك میگیرد.

ولی سپس خودرویهٔ تازه‌ای که‌مقتبس ازافکارفارابی وابن‌سیناست، اتخاذنمود. عقیدهٔ غزالی این بود که اسرارشریعت رابرای عوام نمیتوان تشریح وفاش ساخت. وباید درلفافه وپیرایهٔ امثال بیان کرد. وبرای تأویل آیات قرآن کریم قواعدی ترتیب داد.

غزالی در کلیه علوم اسلامی از کلام، تفسیر، حدیث، فقه واصول تبحرداشت. مدتی تدریس نظامیهٔ بغدادبوی محول گردید (۱) ولی درآخرازریاست دست برداشته مسلك تصوف گزید وباحفظ مقام فقاهت درطریق سیروسلوك عرفان قدم نهاد وبالاخره درین ساحه ازسرآمد فن وشیوخ ارشادگردید. وکتاب معروف خود احیاء العلوم راکه دایرة المعارفی ازاصول عقاید وفقه واخلاق است برشتهٔ تألیف کشید.

غزالی منطق را برای آشنایی به علوم اسلامی لازم شمرده وازین نگاه کتب ذیل رابررشتهٔ تحریردرآورد:

الف ـ مقاصدالفلاسفه که یکدورهٔ مختصرمنطق وفلسفه‌است. این کتاب اصلاً

---

۱ ـ بسال (۴۸۴) هجری.

همان کتاب حکمت علائی تألیف ابن سینا است که غزالی تعریب نموده وبدین اسم نامیده است (۱).

ب - معیار العلم.

ج - علاوه برین دو کتاب در کتابهای مستقصی وقسطاس المستقیم پاره یی از اصطلاحات منطق را یاد میکند.

ازشاهکارهای او قسمت مغالطات است که علل اغلاط رابخوبی روشن ساخته ومتأخرین ازاو اقتباس کرده اند.

غزالی بااینکه منطق رالازم می شمرد بافلسفه سخت بمبارزه برخاست و کتاب تهافت الفلاسفه راعلیه آنان تألیف نمود(۲). ولی وی نسبت به صحت اکثر مسایل فلسفه اعتراف داشت. امابیشتر اعتراضات وی در کتاب (تهافت) ازطرف ابن رشد اندلسی فیلسوف شهیر قرن پنجم در کتاب «تهافت التهافت» ردشده است (۳).

غزالی در آخر عزلت گزیده وبالاخره درطوس زادگاه خود بسال ۵۰۵ هجری وفات کرده است (٤).

رابطه بین حکمت و شریعت در نظر ابن رشد:

ابن رشد(۵) دررساله یی که تحت عنوان (فصل المقال فی مابین الحکمة والشریعة من الاتصال) نگاشته است راجع باین موضوع گوید:

---

۱ - این کتاب درمصر طبع شده وقسمت منطق آنرا فرید وجدی در دایرة المعارف قرن عشرین درماده منطق نقل نموده است.

۲ - در مصر بطبع رسیده است.

۳ - این کتاب ضمیمهٔ کتاب تهافت غزالی در مصر بطبع رسیده وبعد ازابن رشد، مولوی مصطفی معروف به‌خواجه زاده (متوفی۸۹۳) بامر سلطان فاتح بین این دانشمند محاکمه وقضاوت کرده وگفته های این دو را درکتابی جرح وتعدیل نموده است که این کتاب نیز در مصر بطبع رسیده است.

٤ - فرهنگ علوم اسلامی مولفه شیخ محمد کاظم شانه چی.

۵ - ابو الولید محمد ابن رشد فقیهی است متبحر، قاضی است عادل وفیلسوفی است عالی مقام که در سنه ۱۱۲٦ میلادی مطابق ۵۲۰ هجری در قرطبه (یکی از شهر های اندلس) متولد گردیده ودر سنهٔ ۱۱۹۸ میلادی مطابق ۵۹۵ هجری درمراکش فوت کرده وجسد وی به قرطبه نقل گردیده ودر آنجا مدفون شده است. ابن رشد درین رساله درضمن ایضاح رابطه بین حکمت (فلسفه) وشریعت نظر خویش را درباره مسایل مختلف منطق نیز ابراز میدارد. وبالخاصه اهمیت (برهان) را تائید میکند.

مقصود ما ازین مقال اینست که به تحقیق رسانیم نظری که به دانشهای فلسفه و منطق متعلق است آیا از نگاه شرح مباح است، ممنوع است و یا مامور به است و اگر شق اخیر ملحوظ نظر باشد، درین صورت آیا این ماموریت متضمن مندوبیت (١) است و یا وجوب، بنابراین میگوییم: کار فلسفه اینست که بر موجودات نظر اندازد و آنرا از جهة دلالت آن یعنی از نگاه مصنوع بودن آن مورد ملاحظه قرار دهد. [زیرا دلالت موجودات بر صانع وقتی مبرهن میگردد که راجع به کیفیت صنع موجودات معرفت حاصل گردد. پس این معرفتی که متعلق به صنع موجودات است تا هر اندازه یی که تام و مکمل باشد معرفتی که متعلق به صانع است نیز بهمان نسبت تام و مکمل میباشد]. شریعت استحسان و ترغیب نموده است که بر موجودات به نظر عبرت نگریسته شود و معلوم است که این ترغیب در شریعت میتواند معنای (واجب) و یا (مندوب الیه) را افاده کند. و از طرف دیگر شریعت میخواهد که موجودات بواسطهٔ عقل بنظر اعتبار گرفته شود و معرفت متعلق به آن نیز ذریعهٔ عقل استحصال گردد. و این مطلب از بسیاری از آیات قرآن کریم از قبیل آیهٔ کریمهٔ فاعتبروا یااولی الابصار (٢) مستفاد میگردد. و این آیهٔ کریمه نصی است که بر وجوب استعمال قیاس عقلی و یا قیاس عقلی و شرعی (هردو یکجا) دلالت میکند. و نیز آیهٔ کریمهٔ (اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وماخلق الله من شئ) (٣) نصی است که متضمن تشویق است برای اینکه بر همه

---

١ - ندب به کاری دعوت کردن و تحریض نمودن است کسی را که بکاری دعوت شده (مندوب) و کاری را که برآن دعوت شده است (مندوب الیه) گویند.

٢ - پس ای صاحبان بصیرت: تنها بدیدن ظاهری یك شی و یك حادثه اکتفا نکرده بلکه از روی دقت و امعان نظر به استخراج نتایج بپردازید سورهٔ حشر (٥٩) آیهٔ ٢.

٣ - آیا به حکمرانی ای که در آسمانها و زمین جاری است و به هرشی که خداوند خلق کرده است نگریسته به محاکمه و استدلال نمی پردازند سورهٔ اعراف (٧) آیهٔ (١٨٥).

موجودات به‌نظر عبرت نگریسته شود.

باید دانست یکی از اشخاصی که خداوند او را حایز علم و معرفت گردانیده است حضرت ابراهیم است (و کذالك نری ابراهیم ملکوت السموات والارض) (۱) و نیز (افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت) (۲)، (و یتفکرون فی خلق السموات والارض) (۳) و امثال اینها آیات کثیره ایست که این مدعا را اثبات میکند.

چون وجوب این امر که به‌موجودات از طریق تعقل نگریسته و به نظر اعتبار گرفته شود شرعاً باثبات رسد، این کیفیت به‌نظر اعتبار گرفتن نیز عبارت است از اینکه از معلوم باثبات مجهول و استخراج آن پرداخته شود که این هم عبارت از قیاس است و یا عبارت از آنست که توسط قیاس انجام پذیرد. پس این امر که بموجودات توسط (قیاس عقلی) نظر اندازیم برما واجب میگردد.

این نظری که شرع به آن دعوت و ترغیب میکند عبارت از چنان نظر دقیقی است که با استعانت مکمل ترین انواع قیاس صورت گیرد (٤) و این هم عبارت از قیاسی است که به (برهان) تعبیر میشود. و چون شریعت ما را ترغیب مینماید معرفتی که متعلق برحق تعالی و کاینات است باید مستند به برهان باشد.

لهذا برای کسیکه میخواهد راجع به‌حق تعالی و کاینات از طریق برهان معرفت حاصل کند ضروری است که اولاً برای این کار آماده گردد و راجع به انواع و شرایط برهان و فرقهای (قیاس برهانی) از (قیاس جدلی) (قیاس خطابی) (و قیاس

۱- به ابراهیم حکمرانی ای که در آسمانها و زمین است همینگونه ارائه میدهیم سورهٔ انعام (٦) آیهٔ (۷۵).

۲- آیا به شتر نمینگرند که چگونه خلق گردیده است و به آسمان نظر نمیافگنند که چگونه برافراشته شده است سورهٔ غاشیه (۸۸) آیهٔ (۸-۱۷).

۳- و راجع به خلق آسمانها و زمین میاندیشند، سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ (۱۹۱).

٤- نظری آنست که حصول آن به‌نظر و کسب متوقف باشد. مانند تصور نفس و عقل و تصدیق حدوث عالم. (تعریفات سید).

مغالطی) معرفت کافی بدست آرد. واینهم ازطریقی حاصل میگردد که دراول امر راجع به (قیاس مطلق) وانواع آن معلومات بدست آورده وبداند که کدام اینها معتبر (قانونی) وکدام آنها غیرمعتبر (غیرقانونی) است.

واین معلومات نیز تنها باتقدیم معلومات دیگری قابل حصول میباشد که عبارت ازدانستن اجزای قیاس یعنی (مقدمات) وانواع آنهاست. بنابراین برای مؤمنی که بامر شرع دربارهٔ (نظر بکاینات) امتثال میورزد قبل ازنظر لازم است که دربارهٔ چیزهایی که بمنزلهٔ (الاتی) برای آن نظر است معرفت حاصل کند.

طوری که فقیه ازامر متعلق به (تفقه در احکام) راجع بهمه مقیاسهای فقهی وازروی آنها دربارهٔ آنهایی که (قیاس میشوند) وآنهایی که (قیاس نمیشوند) وجوب معرفت رااستنباط میکند برای عارف نیزواجب است که از امر متعلق به (نظردربارهٔ کاینات) وجوب معرفت قیاس عقلی وانواع آنرا استنباط نماید. وحتی عارف باین استنباط بیشتر مستحق میباشد. زیرااگر فقیه از آیهٔ کریمهٔ (فاعتبروایا اولی الابصار) وجوب معرفت به (قیاس فقهی) رااستنباط کند، عارف بالله ازعین آیهٔ کریمه وجوب معرفت به (قیاس عقلی) را بطریق اولی استنباط مینماید (۱). ونیز کسی نمیتواند بگوید که «چون نظر بطریقهٔ قیاس عقلی درصدر اول وجود نداشته است، لهذا بدعت است». زیرانظر بطریقهٔ قیاس فقهی وانواع آن نیز دارای کیفیتی است که بعد ازصدراول بمیان آمده مع ذالك بدعت خوانده نمیشود. پس بدین صورت گراییدن بروش (نظر بطریقهٔ قیاس عقلی) کسب وجوب مینماید، همچنانیکه (نظر بطریقهٔ قیاس فقهی) شرعاً واجب است. هکذا (نظر بطریقهٔ قیاس

---

۱ - قیاس قولی است مرکب از یکدسته قضایا که چون باین قضایا تسلیم بعمل آید قضایای دیگرخود بخود لازم می‌آید. مانند قول (عالم متغیر است وهر متغیرحادث است) این قولی است مرکب ازدوقضیه وچون باین دوقضیه تسلیم بعمل آید ازروی آن لازم میگردد که باین قضیهٔ دیگر (عالم حادث است) نیز تصدیق بعمل آید. این تعریفی است از نگاه دانشمندان منطق. (تعریفات سید).

عقلی وانواع آن) نیز واجب میگردد. واگر کسی از آنهایی که قبل ازما آمده‌اند دربارهٔ قیاس عقلی تفحصاتی بعمل نیاورده‌است، پس آشکاراست که‌آغاز این امر برماواجب میباشد. ونیز ظاهراست کسی که‌باین کاراقدام میورزد از مساعدت کسانی که‌بعد ازوی‌می آیندتوقع داشته‌باشد تاکه معرفت متعلق باین‌موضوع بتواند تکامل یابد. زیرا این‌امر که‌یك‌شخص به‌تنهایی بتواند این کاررا بانجام رساند وتمام خصوصیاتی‌راکه به‌آنها ضرورت دارد یکجا آغاز نماید، خیلی مشکل وبلکه ناممکن میباشد. چنانکه‌همه معلوماتی‌راکه‌برای احاطه‌بانواع قیاس فقهی لازمی‌است، مشکل است یك‌شخص به‌تنهایی خوداستنباط کند. وحتی این جهت راجع به‌قیاس عقلی بیشتر وارداست. اگراشخاص غیرازما در بارهٔ قیاس عقلی به‌تدقیقاتی پرداخته باشند برمالازم میگردد ازتدقیقات کسانی که‌پیش ازمابعمل آمده‌است درموضوع‌متعلق خویش‌استعانت نماییم. تفاوتی ندارد که این‌محققین ازلحاظ ملت (۱) (دین) خواه‌باماشریك (همدین) باشند وخواه‌نباشند. زیرا آله‌یی که‌توسط آن‌تزکیه صحیح باشد پس‌این‌مساله که‌استعمال آن در خصوص تزکیه درست‌است یانه ودرحالیکه آن‌آله ووسیلهٔ موردنظر درحدذات خودجامع شروط صحت‌باشد. این‌امر که‌آن‌آله‌آیاعایدبکسانی‌است که‌باما همدین‌اند یانه؟ تأثیری ندارد. مقصد من‌از کسانی که‌ازلحاظ دین مشارك نیستندقدمایی‌اند که قبل از ملت اسلام باین‌چیزها نظرافگنده اند. چون‌حال بدینمنوال است وکافهٔ خصوصاتی که‌برای نظر بمقیاسهای عقلی احتیاج‌محسوس است، ازطرف قدماطوری که‌سزاواراست، بررسی شده‌است، درینحال‌مناسب است که‌بکتب‌ایشان‌مراجعت کرده بنگریم که‌چه‌ها گفته‌اند. اگرهمهٔ آن‌چیزهایی که‌درین‌خصوص‌بیان کرده‌اند

---

۱ - تعبیر ملت در کتب دینی ما به جامعهٔ دینی دلالت میکند. وحتی مستقیماً بمعنای شریعت ودین نیز استعمال میشود. گویند فرق دربین ملت ودین چنین است: دین به الله تعالی، ملت‌به پیغمبر ومذهب به مجتهد منسوب است. (تعریفات سید).

صحیح باشد، قبول مینماییم را گر در بین آنها چیزهایی باشد که درست نیست درین صورت به تنبیه علاقه‌مندان می پردازیم. چون ما ازین طرز نظر فارغ گردیم و آلاتی را بدست بیاوریم که توسط آنها بتوانیم به موجودات و صنعتی که درین موجودات وجود دارد، نظر افگنیم، پس درینحالت واجب است از صنعتی که بوسیلهٔ دانش مربوط مقیاسهای برهانی حاصل کرده‌ایم استفاده کرده و نظر به ترتیب و نحوی(۱) که در پیش گرفته‌ایم، در موجودات به بررسی و تفحص بپردازیم. و آشکار است که این مقصد تنها بذریعهٔ تفحص جداگانهٔ هریکی از موجودات و با استعانت متأخرین از متقدمین میتواند تأمین گردد. چنانکه در علوم تعالیم (یعنی ریاضیات) حالت بهمین منوال است. مثلاً اگر فرض کنیم که در زمان ما صناعت هندسه معدوم گردیده و علم هیأت نیز ناپدید گشته است و هر کس میخواهد جسامت و شکل اجرام مساویه و ابعاد آنها را از یکدیگر خودش به تنهایی تعیین نماید، معلوم است که این شخص هر قدر ذکی هم باشد، خارج از دایرهٔ امکان است که او به تنهایی خود بتواند مثلاً جسامت آفتاب را نسبت برزمین و ساحه های کواکب دیگر را ادراك و تعیین کند. مگر که باوحی و یا طریقه یی شبیه با آن صورت گیرد. وحتی اگر بچنین شخص گفته شود آفتاب نسبت بزمین یکصدو پنجاه و یکصدوشصت چند بزرگتر است او این سخن را به دیوانگی گوینده منسوب میسازد. حالانکه مسأله از روی علم هیأت توسط برهان ثابت گشته است. و کسانیکه اهل آن میباشند درین خصوص شبهه یی ندارند. و ازین نقطهٔ نظر صناعت اصول فقه ضرورت دارد که با صناعت علوم تعالیم (ریاضیات) تمثیل گردد. نظری که متعلق برخود فقه است پس ازمرور زمان طویلی توانسته است تکمیل یابد. اگر امروز شخصی ازجا برخاسته و بخواهد در بارهٔ (مسایل خلاف)

۱- مولف درینجا ودربسیاری از مواقع دیگر تعبیر (نحو) را بمعنای (متود) یعنی طریقه، اسلوب ومنهج بکار برده است.

که در اکثر ممالك اسلام در بین نظر ارباب مذاهب مختلفه موضوع مناظره را تشکیل میدهد و نیز نتایجی که این ارباب نظر استنباط کرده اند واقف گردد، این حرکتی که به آن مبادرت ورزیده است با اینکه پیشرفتی هم کرده باشد، مع ذالك ممتنع میباشد.

این کیفتی است که در حد ذات خودنه تنها برای صناعت علمیه بلکه برای صناعات عملیه نیز آشکار است. زیرا در بین اینها هیچ صناعتی (۱) وجود ندارند که آنرا یك شخص به تنهایی خویش بمیدان آورده باشد. در ینحال برای خدمت که (صناعت صناعات است) چگونه میتواند عکس آن تصور شود. چون چنین است اگر ما ببینیم اممی که پیش از ما آمده و در گذشته اند، نظر باقتضای شرایط برهان برموجودات به نظر اعتبار نگریسته اند، برما واجب میگردد تا بنگریم که ایشان چه ها گفته اند و در کتب خویش باثبات چه چیز پرداخته اند؟ از جملهٔ اینها آنهایی را که موافق به حق است ممنونیت وشکر ان قبول میکنیم وراجع به آنهایی که موافق به حق نیست علاقمندان را آگاه وبرحذر می گردانیم، گویندگان آنها را معذور میدانیم. از این فهمیده میشود، مقصد وغایه یی که در کتب قدماست عبارت از مقصد وغایه ایست که شریعت ما را تشویق کرده است، پس نظر انداختن باین کتب شرعاً واجب میباشد (۲).

علاوه بر آن هر گاه سراغ شود که آنهایی را که اهلیت تحقیق ونظر در کتب را دارند از اشتغال باین کتب مانع شود این شخص در واقع با این عمل خویش مردم را از داخل به دروازه یی که شریعت برای دعوت به (معرفت الله تعالی) کشاده است منع میکند. ویقیناً تشبث به چنین کاری از یك جهالت بزرگ نشأت

---

۱ - صناعت به تعبیر مولف عبارت از ملکه ایست که در نتیجهٔ تحصیل حاصل گردد وانسان را در فهم وحل مسایل مقتدر گرداند ویا علمی که با ممارسه تحصیل گردد.

۲- تعبیر امت نظر به استعمال قدیم آن همان معنایی را افاده میکند که ما امروز از تعبیر ملت درنظر داریم.

مینماید . واین عمل انسان رااز خداوند دور میسازد. اگر بعضی اشخاص به‌سبب نقیصهٔ فطری ویاازسبب فقدان نظر دردایرهٔ یك نظم وترتیب ویاازلحاظ ناتوانی درقبال هواوهوس خویش وازسبب صعوبت مندرجات این کتب ونبودن معلمی که آنهارارهنمایی کندویاازاجتماع همهٔ این اسباب ویابرخی ازآنهاراه خودرا گم کنندویاقدمهای ایشان بلغزداز آن لازم نمیگردداشخاصی که حایزاهلیت مطلوبه باشند نیزازاشتغال این کتب باز داشته شوند . زیرا ضرری که ازین نقطهٔ نظراز آنهامتصوراست، چیزی است که نه باعتبارذات بلکه بیك صورت‌عرضی لاحق گشته است . ازچیزی که درحدذات وماهیت خودمانع باشدازسبب مضرتی که در آن بحالت عرض موجودگشته است، نمیتوان‌صرف نظر کرد. وحتی میتوان گفت به پندار اینکه بعضی ازاشخاص نارسیده بسبب اشتغال باین کتب به ضلالت دچار گشته اند، اشخاص حایزرانیزازمطالعهٔ کتب حکمت (فلسفه) منع‌نمودن باین‌شباهت دارد که بعضی ازاشخاص راکه احیاناً بسبب بندشدن‌آب درگلوی‌ایشان مرده‌اند علت اتخاذکرده ،انسانی راکه تشنه است ازنوشیدن‌آب سردوشیرین بازدارند تاکه ازتشنگی‌جان سپارد. زیرامرگی که ازسبب بند شدن‌آب درگلو حادث گردد امریست عارضی ومردن ازتشنگی کیفیتی است ذاتی وضروری .

بایدملتفت بود کیفیتی که باین صناعت‌عارض گشته به‌صناعات‌دیگری‌نیزعارض شده است‌فقهایی‌وجوددارند که فقه وسیلهٔ آن گردید که اززهدو تقوای‌ایشان کاسته شده وبامور دنیامنهمك شوند وحتی بسیاری ازفقهارادرینحالت مشاهده میکنیم . حالانکه‌صناعت ایشان‌درحدذات خود مستلزم‌فضیلت عملیه میباشد . پس درینحال بعید نیست حالتی که به صناعتی عارض گشته است مستلزم فضیلت عملیه میباشد .

چون همه این مسایل دردایرهٔ اساساتی که بیان کردیم تکرر مینماید ، و ما مسلمانها اعتقاد داریم که این شریعت الهی حق بوده و ما را در بارهٔ

سعادتی که عبارت ازمعرفت راجع بخداوند ومخلوقات اوست دعوت ورهنمونی میکند. وهرمسلمان از راه تصدیقی که به فطرت وطبیعت او موافق باشد میتواند به آن سعادت نایل آید «زیرا راجع به تصدیق طبایع انسانها مختلف است: بعضی ازایشان بابرهان تصدیق میکنند وبعضی از ایشان به استناد (اقوال جدلیه) به تصدیق شبیه به برهان نایل میشوند، زیرا به پیش از آن استعداد ندارند. که متشابه است به تصدیق صاحبان برهان که توسط (اقوال برهانیه) بعمل میاورند (۱)» وچون این شریعت الهی ما نیز انسانها رابه آن سه طریق به تصدیق دعوت میدهد، بنابرین لازم میگردد که این طرز تصدیق برای همه انسانها بطورعام شامل باشد. شبهه یی نیست آنهایی که صرف از روی عناد لسالناً بطریق انکار گرفتارشده اندویاتنها ازروی غفلت خویش به طریق دعوت بسوی خداوند واقف نیستند هر کدام آنها استثنایی را تشکیل میدهند. وسبب اینکه پیغمبر مابرای همهٔ مردم سیاه وسفید مبعوث گردیده اند. نیز همین است. یعنی شریعت متضمن کافهٔ طرق دعوت بخداوند میباشد. واین مطلب در آیهٔ کریمهٔ (ادع الی-

---

۱- برهان قیاسی است مرکب از یقینیات. این یقینیات خواه از ابتداء باشد که عبارت از (ضروریات) است وخواه ومستند برواسطه یی باشد که عبارت از (نظریات) است.

برهان دو قسم است: انی ولمی. استدلالی که از علت به معلول باشد (برهان لمی) واستدلالی که از معلول به علت باشد (برهان انی) است.

جدل قیاسی است مرکب از مشهورات ومسلمات. ومقصد از آن الزام خصم است آنهایی راکه از ادراک مقدمات برهان عاجز باشند به سکوت وا میدارد.

خطابه قیاسی است مرکب از مقدماتی که شخصی به مظنونیت ویا مقبولیت آنها متقاعد باشد. و مقصد ازآن مردم را به چیز هایی که از نقطه نظر دنیا وآخرت بایشان سودمند باشد ترغیب وتشویق کردن است، طوریکه خطباء وواعظین بعمل میاورند، (تعریفات، سید).

سبیل ربک بالحکمة والموعظة وجادلهم بالتی هی احسن) (۱) بخوبی تصریع گردیده است .

چون این شرایع (۲) حق است وبه (نظر) که مؤدی معرفت را جع بحق است دعوت میدهد بنابرین مامسلمانان بطورقطعی میدانیم که نظر برهانی مستلزم مخالفت به تبلیغ شریعت نمیباشد . زیرا حق مخالف نیست بلکه موافق آنست ویکدیگررا تایید میکند .

---

۱ ـ براه پروردگار خود ذریعهٔ حکمت وموعظت نیك دعوت نما و با ایشان توسط آنچه بهتر است مناقشه کن. سوره نحل (۱۶) آیهٔ (۱۲۵). ازسیاق افادهٔ مولف برمی‌آید که وی درین آیهٔ کریمه (حکمت) را به برهان و (موعظهٔ حسنه) را به خطابیات و (مجادله با احسن) را به جدل مقابل میداند .

۲ ـ مقصد مولف ازین (شرایع) یا شرایعی است که همه کتب سماوی تبلیغ کرده اند ویا احکامی است که دردین اسلام وجود دارند.

ترجمه پوهاند میرحسین شاه

منصب شقدار درزمان سلاطین دهلی

مطالعهٔ تاریخ تکامل تشکیلات اداری ولایات در سلطنت دهلی نسبت به آنچه تاحال بعمل آمده است توجه بیشتری میخواهد . تعینیات اداری در پرگنه‌ها، شق ها و بعداً سرکارها، پس از ظهور سلطنت دهلی بوجود آمد . فتح شمال هند را بدست خانواده های معزیه وشمسیه دراول باید جزئی دانست . با آنکه سران سپاه معزی وشمسی حصارهای مهم رادر تصرف داشتند، قدرت عالی در ولایات بدست زمین دارهای راجپوت بود . مؤلف قبلاً مقاله ای درطرز تکمیل واحد های اداری بزرگ ولایت ، شق وسرکار، درزمان سلطنت دهلی نوشته است . (۱) درین مقاله سعی بعمل آمده است که راجع به اصل منصب شقدار (که درپرگنه ها وظیفهٔ اداری داشت ومقداری عسکر جهت حفظ امنیت در آن جادراختیار او بود) بحث بعمل آید.

در اوایل قرن سیزده، قرن هفت، واحد اداری باندازهٔ پرگنه وجود نداشت. سلطان غیاث الدین در تنظیم حکومت های ولایات لیاقت قابل توجه نشان داد و به این وسیله توانست حکومت مرکزی را استحکام بیشتری بخشد . بالنتیجه جهت ادارهٔ مؤثر ولایات، شق‌ها وپرگنه ها تشکیلات اداری جدیدی بوجود آمد . اراضی وسیع سلطنت برای اینکه خوبتر اداره شده بتواند به شق ها واقطاع ها تقسیم شد .

(۲) وباایجاد شق ظاهراً درهمین زمان وظیفهٔ شقدار بوجودآمد .

واقعه نگاران دری نویس زمان سلطنت جز ضمن بحث و قایع در بار ، از احوال ولایات کمتربحث نموده‌اند . درآثارآنها از وظیفهٔ اداری ویاتشکیل اداری جدید خبری نیست . تقریباً تمام واقعه نگاران مزبور، به‌جزئیات تشکیلات اداری زمان خود بی توجه‌بودند، برنی، هنگام بحث از بعضی مامورین نام و عناوین اداری آنها را بیان می کند .

معذالك مؤلف مذکور (برنی) درذکراحوال اواخرسلطنت علاءالدین خلجی اشارت ضمنی به بعضی ازشقدارها دارد وازظلم وفساد آنها می نالد (۳) ازین اشاره ضمنی راجع باصل مقام شقدارنه می توان معلومات صحیح بدست آورد ، امامی توان‌استنباط‌کرد که‌درزمان سلطنت علاءالدین‌خلجی (وظیفهٔ) شقدار بخوبی استقراریافته وحتی قبل‌ازوی نیز [افسری] این صلاحیت اداری را دارا بوده .

وظیفهٔشقدار راظاهراً بلبن در۱۲۷۹ /٦۷۸، هنگامیکه ولایت بزرگ سامانه وسونام رابدوواحد اداری (شق) تقسیم کردبنیادنهادوآن دوشق عبارت بودازشق دیبلپوروشق سامانه . وپرگنه‌های مربوط آنراعوض معاش نقدی بصورت اقطاع تقسیم نمودند (٤) چون شهردیبلپور وسامانه دو مرکز شق جدید التاسیس [محل اجتماع تجار] وازمراکزمهم دادوستد وصنایع بود و مقدار زیاد پول ازمالیات آن به‌دست‌می‌آمد، بایدآنراتحت خالصه میاوردند.علاوه‌برآن اقطاع جدید التاسیس امروهه رانیز برای‌خالصه نگهداشتند.این‌اقطاع ازطرف دیوان وزارت اداره می شد ومامورین‌آن مستقیماً ازطرف‌سلطان تعیین‌میگردید . برنی درذکر نفرت پادشاه ازمردمان بد اصل نام کمال ومهیار راذکر میکند . کمال راوزرای سلطان می‌خواستند خواجهٔ امروهه باشد، اماسلطان مخالف بود و نه می خواست باین وظیفه مقرر گردد، زیراوی‌ازنسل فروما یگان بود (٥) .

برنی دربیان بغی قریه داران که باثرازدیاد مالیات صورت گرفت، اشارتی به‌فوجداران وشق داران داردوازین اشارت مطالب مهمی برای‌درك مقام‌شقدار به‌دست می آید. سلطان ازین نافرمانی قریه داران بخشم آمد. برنی میگوید: درآن دوسال که سلطان دردهلی بود (۱۳۲۷ـ۱۳۲۸ـ۷۲۸ـ۷۲۹) ولایت دوآب باثر ازدیادخراج ومالیات گوناگون ویران‌شد. هندوان انبارهای غله راآتش زدند وچارپایان خویش رابیرون کردند. سلطان فرمان داد آنها را از بین ببرند. عده‌ای ازمقدم‌هارابقتل رساندند وبعضی راکور کردند (۶) ازین جامعلوم‌می‌شود که شقدارهاوفوجدارها افسرهای مهم نظامی بوده وجهت حفظ امنیت در شق ها وپرگنه ها تعیین‌شده‌بودند.

اشارت برنی به‌شقدار (که‌درفوق‌ذکرشده) دکتر قریشی‌رابر آنداشت که‌بگوید: واضح است که دریك ولایت چند شقدار مقرربود واگراین شقدارها مامورین اداری باشندبایدچندشق وجودداشته‌باشد. دوآب‌مانندولایت‌دهلی به‌فرمان‌وزارت اداره می شد وشقدارها بنابران باید عالیترین مامورادارى باشد (تا بتوانند) اوامر فوق (سلطان) را اجرا کنند (۷)

تحقیق این گفته توضیح بیشتری میخواهد، جای تعجب است که دانشمنددقیقی چون دکترقریشی وجود فوجدار رادرهمین ولایت نادیده گرفت درحالیکه خود برنی فوجدار وشقدارهردورا ذکر میکند. فوجدار درشق حتماً صاحب جاه ومقام بود. درحقیقت دکترقریشی مراجع دیگرقرون وسطی راکه راجع باین مامورین مطالبی داردمطالعه نه‌نموده. آن مراجع مارابه درك مقام ووظایف این مامورین کومك میکند. ازآنجاییکه معلومات راجع به‌مقام‌ووظایف مامورین ولایات متکی برمراجع متأخراست، بایداجزای غیرمتجانس [این‌مآخذ] رابخوبی وصله‌بزنیم تابتوانیم صورت‌اصلی موضوع‌راروشن‌نماییم به‌قول نویسندهٔ تاریخ مبارك شاهی

مقام فوجداری عالیتر ازشقدار بود، زیراشق یا ولایت درفرمان او بود وهم و ظیفهٔ نظامی را انجام میداد. ملکی رایجی سرهندی تقرردولت خان رابه‌حیث فوجدار شق میان دوآب در ۱٤۰٤ /۸۰۷ بیان می کند(۸) ازمآخذمعتبردیگرمعلوم می شود که‌ادارهٔ خالصهٔ پرگنه وشهر برعهدهٔ شقدار بود. شهرغالباًمرکزولایت یاشق بوده که‌مضافات آنرا به‌اشراف بحیث اقطاع عوض معاش میدادند. درینجا شقدار مانند فوجدار مسؤول حفظ امنیت شهر واراضی متعلق به پرگنه بود.

عین‌الملک‌مهرو که ازاعیان بود واززمان علاءالدین خلجی تاسلطنت‌فیروزشاه ولایات مهم را اداره میکرد، دربعضی ازمکاتیب‌خویش این موضوع رابه‌خوبی روشن نموده است. درزمان محمد تغلق نیابت حکومت ملتان را باوگذاشتند، علاوه برین وظیفه شقدارشهرلاهور نیز بااوبود. این وظیفهٔ اخیررا ازانیجهت به وی دادند که دراعمارشهرهاییکه باثرظلم مامورین، بغی یا حملات خارجی خراب شده بود، تجربهٔ کافی داشت. شهرلاهور که‌درسرحد(کشور)واقع‌شده‌بود مرکزمهم گمرکی شمرده می‌شدو نیزمانند ملتان‌اهمیت‌خاص‌سوق‌الجیشی‌داشت. کاروان ها وتاجران زیادی به هردوشهرمیامدندو بعضی ازین سوداگران بحدی ثروتمندبودندکه‌مالیات‌شان‌درین‌شهرهابه‌بیست‌هزارتنگه‌میرسید. (۹) سلطان‌شهر لاهور را درخالصه نگهداشت واطراف آنرابه‌اعیان سپردتاعسکر مهمیهٔ خویش برای حفظ‌سرحدات بتوانند نگهدارند. ازواقعه ای که درفوق ذکرشد معلوم می شودکه سلطان شهرهای مهم را جهت توسعه و ترقی درخالصه شامل می ساخت وشقداردرآن جانمایندهٔ مرکز(حکومت) بود. واخیرالذکردر صورت لزوم می توانست تمام منابع آن جارادراعمارشهرمصرف کند.

شمس سراج عفیف و مورخین بعد معلوماتی درین موضوع دارند. گویند فیروزشاه پس ازآنکه حصارفیروزه را بنانهاد وآنرا در۷۵۷/۱۳۵٦عوض شهر

هانسی مرکز شق ساخت. شقداری را در آن تعیین نمود. چون شق هانسی را امرای مختلف بحیث اقطاع عوض معاش به دست داشتند و سلطان میخواست شهر محبوب حصار فیروزه شهر آبادی شود، آنرا تحت خالصه آورد تا باین وسیله یکی از شقدار ها مستقیماً آنرا اداره کند (۱۰) شقدار در آن جا فرمانده سپاه و عالیترین مامور ملکی بود.

مقام شقدار در دوره های بعد نیز به همان حال باقیماند. گویند سلطان بهلول لودی بسال ۸۸۴/۱۴۷۹ پس از آنکه پرگنه های کمپیلی، پلیالی و جیر کول را از تصرف سلطان شرقی جوانپور بیرون کرد، شقداری را در آنجاها تعیین نمود. (۱۱) ازین جا معلوم میشود که پرگنه های مذکور تحت خالصه آمدند زیرا مامورینی را که معاش نقدی نه می گرفتند و به اقطاع بدون معاش کار میکردند مقطع یا وجهدار میگفتند (۱۲) بعد ها پرگنه بهوگاون که دژ رای پرتاپ بود بعد از آنکه رای مذکور به سلطان حسین شرقی پیوست جزو خالصه گردید (۱۳)

همچنین سلطان سکندر لودی بسال ۹۱۲/۱۵۰۶ میان زیتون (افغان) را شقدار پایتخت جدید التاسیس آگره مقرر کرد (۱۴) آگره قبلاً پرگنه ای بود در سرکار بیانه، اما سلطان سکندر آنرا با (نه) پرگنه دیگر (از بیانه) جدا ساخت و سرکار آگره را بوجود آورد و چون شهر آگره را میخواست توسعه دهد و از آن شهر عمده و پایتخت مملکت بسازد، جزو خالصه اش ساخت و میان زیتون شقدار آن جا را مامور ادارهٔ امور و توسعه و ترقی آن شهر نمود و نیز از مآخذ موجود معلوم می شود که شقدارهایی که در پرگنه های مهم مقرر می شوند از اعیان عالیرتبه بودند.

از فرمانی که سلطان ابراهیم لودی صادر نموده است، معلوم می شود که پرگنه سندیله جزو خالصه بود و امور اداری و مالی آنرا به شقداری سپرده بودند که وظیفهٔ ملک را داشت.

این فرمان سند اعطای املاکی است که [بنام] یکی از دانشمندان صادرشده است و متضمن معلومات بسیار مفیدی می باشد :

سی [کذا باید سه باشد] صد بیگه زمین بنجر منجمله موضع گونده متصل چکیسر اعمال پرگنه سندیله باسعی شیخ حسن [بن] برخوردار حسین از بندگی حضرت سلیمانی خلد الله ملکه وسلطانه عمل خالصه دیوان اعلی شقداری ملك ابوالفتح وصول کنانیده شده است. بدهند و یاد دارند. (۱۵)

و نیز از تزك بابری معلوم می شود که شهر مهم حصار فیروزه را شقداری بنام حمید خان خاصه خیل اداره میکرد و به سال ۹۳۳/۱۵۲۶ چهار هزار سوار در فرمانداشت (۱۶) کذالك ملك محمدبن عمر در همین وقت شقدار شهر کول بود (۱۷) وچون پرگنه های (تعلق به سرکار کاول را اعیان داده بودند وشهر کول در آن زمان بنا برداشتن باغهای انبه) و تجارت صنایع دستی عواید فراوان داشت آنرا شقداری بحیث نماینده مرکز [دیوان اعلی] اداره میکرد.

وظایف شقداران وزیردستان

شقداران و ظایف بسیار و گوناگون داشتند وظیفه ایشان تنها حفظ امنیت درحوزه های اداری نبود بلکه در پرگنه های مربوط مامورین مالیات را درجمع مالیه وعواید دیگر معاونت می نمودند ودر صورت لزوم علیه مقدم ها و زمیندارهای باغی به مامورین مالی (عامل ها) کومك نظامی می دادند (۱۸) ونیز مواظبت امور اعطای املاك (که بنام وجه معاش املاك یاوظایف یاد می شد) جز و وظیفه آنها بود (۱۹) زیرا این املاك به سادات، علما و فقرا داده می شد وعامل می توانست مانع این کار شود. خلاصه شقدار در پرگنه ها وظیفه ملکی وهمچنان نظامی را بر عهده داشتند.

اعیانی که در پرگنه های خالصه شقدار بودند از مامورین عالی رتبه به حساب

می آمدند و وظیفهٔ ملك را انجام می دادند وظاهراً فیصدی زیاد مالیاتی راکه از پرگنه مربوط خود ایشان به دست می آمد جهت تجهیزات لشکریان خویش نگهمیداشتند . (۲۰)

مامورین زیردستی که در پرگنه ها وشهرهای خالصه تحت فرمان شقدارها مقرر می شدند عبارت بودند از: عامل، امین، قاضی واخیرالذکر وظیفهٔ قضارا برعهده داشت ودفتر قاضی ظاهراً محمکهٔ مهم عدلی در شهرها بود (۲۱) اما عامل وقت جمع غله، کارجمع مالیات را انجام میداد .

شیرشاه مانند متقدمین خویش درهرخالصه پرگنه وهمچنان درشهرها شقداری را موظف ساخت (۲۳) زیرا این املاك به سادات، علما ومتصوفین داده می شد وعامل می توانست مانع این حق ایشان گردد .

اما این شقدارها تحت فرمان دیوان اعلی وظایف خویش را انجام می دادند شقدارها پرگنه ها وشهرهایی را که بایشان سپرده شده بود اداره میکردند وبا ازبین بردن جنگلاتی که بحیث پناگاه استعمال می شد باغیان را پایمال می کردند تمام رعایابدون امتیازمشمول عدل این شقدارها بوده (۲٤) سلیم شاه جهت مؤثرساختن بیشتر کارشقداردررفع جنایتکاران ایشان را مسؤول حفظ امنیت درحوزهٔ اداری نمود هم چنان مقدم ها (مامورین مؤظف ادارهٔ قراء) مسؤول تمام جرائمی بودند که در دهات مربوط رخ میداد (۲۵) وقتی شقداری نزد پادشاه شکایت نمود : ملکا (مگر) مال هر که کم شودغرامت آن برعهدهٔ شقدار باشد . پادشاه به ملایمت جواب داد : چنین است اگراو بفهمد ازمدارك بسیار کمی که باختیارداریم معلوم می شود که کارشقدار بااندکی تغییر تا اواخر دورهٔ سلطنت (دهلی) ادامه داشت . تغییرخانواده های سلطنتی باعث تغییراین وظیفه اداری نه گردید . هر که خانواده سلطنتی جدیدی بنانهاد مشاغل اداری قبلی را بحال خودگذاشت زیرا این وظیفه

های اداری بصورت تدریجی و آهسته بوجود آمده بودند، شیرشاه‌سوری که‌اوصاف جنرال‌بااستعداد ورجل اداری هردودراوجمع بود، اصلاحاتی (درسیستم اداری) بعمل آورد و آن از ینجهت بود که درجمع مالیات تسهیلات بیشتری بعمل آید. در هرپرگنه دومنصف خزانه‌و دو کاتب (یکی هندی نویس ودیگری دری‌نویس) را تحت فرمان شق دار گذاشت. شغل های عامل، امین وقانونگو سابقهٔ‌قدیمی دارد و تازمان حکومت سوریه به همان حال باقی بود. اصلاحات جدید شیرشاه به‌سیستم اداری‌اساس‌منطقی‌بخشیدو فسادی را که بعد ازسکندرلودی درزمان سلاطین مغول درآن راه یافته بود ازبین بود .

اسامی مامورین پرگنه های‌مختلف راکه درزمان سوری هاتابع شقدار بودند ودر کتب مختلف آمده است درین جدول می آریم :

واقعات مشتاقی	تاریخ شیرشاهی	تاریخ داودی
(۱) شقدار	شقدار	شقدار
(۲) منصف	عامل	خزانه چی
(۳) خزانه دار	امین	دو کاتب یکی دری‌نویس ودیگری‌هندی نویس
(٤) منصف‌خزانه	فتوح دار- خزانه‌دار	
(۵)دو کاتب یکی دری‌نویس ودیگری هندی نویس	دو کاتب یکی‌دری نویس ودیگری هندی نویس	
ورق ۵۰ ب	ورق ۱۱۳-۱۱٤	

با اطمینان کامل می توان گفت که شقدار مامورعالی رتبه ای بود درشهرها و پرگنه‌هاووسیلهٔ‌ارتباط بین مقام سلطنت، مردم، شهریان ودهاقین بحساب‌می آمد. دفتراومؤسسه ای بوده‌است مسؤول‌پیشرفت‌اموراجتماعی ،زیرااین اداره نه‌تنها مسؤول حفظ‌آسایش مردم درقلمرواداری (خویش) بود، بلکه مواظبت اخلاق

مردم را نیز بر عهده داشت و مردمانی را که دارای خصلت های نا پسند بودند سیاست میکرد و در امور پیروان مذاهب دیگر مداخله می نمود (۲۷) و چون نظم عمومی برهم میخورد (۲۸) باسرعت کامل دست بکار می شد زیرا جاسوسان سلطان مراقبت اعمال او بودند .(۱)

مراجع این بحث :

(1) Evolution of The Vilayat , the Shiq and The Sarkar , Iqtidar Husain Siddiqi, Medieval India Quaterly vol v , No 1963 , pp 10-32.

(۲) همانجا، ص ۱٤-۱٦

(۳) برنی، تاریخ فیروزشاهی، ص ۳۳۷ .

(٤) برنی، ص۸۵.

(۵) همانجا، ص۳٦ .

(٦) برنی، ص٤۷۹

(7) Dr . Ishtiaq Husain Quraishi, Administraton of the Sultanat of Delhi (4 th Edition) Karachi,1958 P . 202 .

(۸) یحی سرهندی ، تاریخ مبارك شاهی ص ۱۷۵

(۹) انشای ماهرو، با اهتمام پروفیسر عبدالرشید، لاهور، ۱۹٦۵ مکاتیب شماره ٤۸ ، ٤۹ ، ۱۲۰ ، ص ۱۰٦ ، ۱۰۷ ، ۲۱۳

(۱۰) تاریخ فیروزشاهی، ص ص۱۱۷ - ۱۱۸

(۱۱) نظام الدین ، طبقات اکبری ص ۳۱۰

(12) Igta, System of the lodi Sultans, Iqtidar Husain Siddiqi, Indian History Congress, 24 th. Session, Delhi 1961

(۱۳) رزق الله مشتاقی ، واقعات مشتاقی، روتوگراف نسخه برتش موزیم ، ورق ۲۱ب و نیز اقتدار حسین صدیقی ، عروج اعیان افغان در عهد لودی ها و اندیا کواترلی

۱- ترجمه از: Islamic culture VoL.XLI , No.4

علیگره، ج ٤، ۱۹٦۱، ۱۲۱.

(۱٤) واقعات مشتاقی، ونیز رجوع کنید به تکامل تدریجی ولایت، شق وسرکار اثر مذکور، ص ۱٤-۲۸.

(۱۵) فرمان سلطان ابراهیم لودی مورخ ۹۲۷ هجری با اهتمام پروفیسر محمد شفیع در رویداد اداره معارف اسلامیه، جلسه دوم، لاهور ۱۹۳٦، ص ۲۸۳-٤. قسمت بالایی فرمان بخط نستعلیق نوشته شده وقسمت پایان آنرا بخط هندی نوشته اند.

(۱٦) بابر نامه، متن ترکی، ص ۲٦۲. ظاهراً قسمت بزرگ پرگنهٔ حصار فیروزه را اعیان بحیث اقطاع عوض معاش بدست داشتند، ودر اواخر سلطنت ابراهیم لودی با او دشمن شدند. شهر حصار فیروزه باقرای مربوط آن تحت اداره حمیدخان شقدار بود. وحمیدخان مزبور به سلطان وفادار ماند.

راجع به تشکیل خاصه خیل رجوع کنید به مقاله مؤلف، تشکیلات نظامی پادشاهان افغان، اسلامك کلچر، حیدرآباد، ج ۳۹ شماره ۳، ۱۹٦۵ ص ۲۲۳-۲۲۷

(17) The Monumenrtal Antiquities and Inscripstions PP 2-3

باید بخاطر داشت که اقطاع الیاس خان ترك بچه درسرکار کول بود. واقعات مشتاقی ورق ۱٤٤.

(۱۸) برنی، ص ٤۹۷، واقعات مشتاقی ص ٦۷-٦۸.

(۱۹) همانجا ورق ۱۱ب ونیز مکتوبات قدوسی، مکتوب ۱۱۹، ص ۲۳٦.

(۲۰) در کتب دری آنوقت هندمدرگی که سهم شقدار را در مالیات پرگنه تعیین کند موجود نیست اما از آنچه از ابن بطوطه بدست می آید معلوم می شود که در مالیات سهمی داشته.

(۲۱) مکتوبات قدوسی مکتوب ٤۳ ص ۵۹.

(۲۲) شیخ رکن الدین لطیفی قدوسی ص ۳۵.

درسلطنت لودی مسلمان ها نیز در اراضی حقوق زمینداری داشتند چودری را که شیخ رکن الدین ذکر میکند مسلمان بود که یا باید قریه را خریده باشد و فرزندیکی

ازهندوهایی باشد که مسلمان شده باشد .

(۲۳) واقعات مشتاقی ورق ۵۰ ب

رزق‌الله مشتاقی میگوید سیزده هزار پرگنه درامپراطوری سوروجودداشت وشیرشاه درهریکی ازین پرگنه هاشقداری راتعیین نموده بود . عددی که درینجا مؤلف ذکرمیکند مبالغه‌آمیزاست زیرااعیانی که این‌اقطاع هاعوض معاش بایشان داده شده بود اشخاصی ازطرف خودبحیث عامل تعیین‌نموده بودند واین عامل هابه پادشاه رابطه مستقیم نداشتند . به قول عبدالله شیرشاه یك هزاروسی پرگنه رابحیث خالصه نگهداشته ودرهریکی ازآن ها شقداری برای اداره‌آن تعیین نموده بود . تاریخ داودی ص ۱۳۰ .

(۲٤) میرك نیازی راشیرشاه شقداردرشهرقنوج تعیین کردوآن‌نواحی درپرگنه آن [شهر] شامل بود. پرگنه های سرکارقنوج راظاهراً با عیان دیگرداده بودند زیرامسند عالی میان معروف فورملی وپسر وجانشین او شامحمد فورملی از زمان لودی ها (تااین وقت) اقطاع بزرگی رابتصرف داشتند .

عباس‌خان‌سروانی‌میگوید: میرك نیازی‌آن‌حوالی را ازدزدان‌وقطاع الطریقان پاك‌کرد. کسی راجرئت نبودخلاف رای اوکاری کند. تاریخ شیرشاهی، نسخهٔ مجموعه‌حبیب‌گنج ، علیگره ص ۱۱۵ .

(۲۵) افسانه شاهان روتوگراف‌نسخه برتش موزیم‌لندن ورق ۱۵ـ۵ـ ب

(۲٦) واقعات مشتاقی ورق ۵۰ ب ، تاریخ شیر شاهی ورق ۱۱۳ ـ ۱۱٤؛ تاریخ داودی ص ۱۳۰ .

(۲۷) چیتنیه وشاگردومرید اورامیگویند به نسبت اعمال ناشایستی که‌ازاو سرزده بود مامورین دولت در زمان سکندر لودی نزد شقدارمانورابردند . ووی درآنوقت درهندوستان‌شمالی‌مشغول‌آواره‌گردی‌بود رجوع کنید به‌ج،ن سرکار سفرهای چیتنیه به نقل ازدکترقانون‌گو،شیرشاه کلکته ۱۹۲۱، ص ۳۵۵ .

(۲۸) واقعات مشتاقی ، ورق ۲۱ ب ، تاریخ داودی ص ۷٤ .

(۲۹)اقتدارحسین‌صدیقی : Espoinage System of the Sultans of Delhi , Studies in Islam , New Delhi , April 1964

نویسنده دکتور محمد افضل بنوو ال

بررسی مکتب مینیاتور در عصر تیموریان هرات

از نظر ادبیات

— ۲ —

هرات در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی از لحاظ انکشاف رشته‌های گوناگون هنر، شعر، ادب، موسیقی، نقاشی، رقص، شهرت فروان یافته بود. در تمام این ساحات اشخاص توانا و دارای قریحت بسیار عالی که نام‌شان در تاریخ مدنیت و فرهنگ بشری بطوری جاودان ثبت گردیده است، بوجود آمدند. از آخرین شاعران و هنرمندان بزرگ و نام آور این دوره مولینا عبدالرحمن جامی (متوفی ۱۴۹۲م.) دوست و حامی او شاعر کبیر امیر علیشیر نوایی (متوفی ۱۵۲۶م.)، نینواز شهرشیخی، رقاص معروف سید بدرو بالاخره خوشنویس و نقاش عالیمقام سلطان علی مشهدی (۱۵۱۳ یا ۱۵۱۵م.) را میتوان نام برد. درحقیقت اینان بزرگان هنر هرات قرن پانزده بودند که اسامی شان در تاریخ ادبیات مشرق زمین یکجا با نام مشوق و حامی آنها یعنی سلطان حسین بایقرا شاعر و ادیب فرزانه ضبط شده است.

اگر خوب دقت شود بملاحظه می رسد که ازین نوابغ و استعداد های عالی هنری در آن عصر بسیار بوده‌اند که یا ما از آنها هیچ اطلاعی نداریم و یا اینکه محض از یك قسمت ناچیز آثار باقیماندهٔ آنان مطلع هستیم. معاصران ایشان از جمله صاحب یادداشتهای معروف (بابر) مورخ کبیر (خواند میر) و شاعر بزرگ

(امیرعلیشیر نوایی) در آثار خود از هنرمندان وسخنوران ممتاز آن روزگار نام میبرند. خواندمیر بر آنست که ذکر نامهای تمام مردان علمدوست وادب پرور آنروز مقدور نیست. زیرا در قلمرو سلطان حسین میرزای بایقرا و بخصوص در هرات عدهٔ آنان بیرون ازحساب بود.

بابر در این باره گفته است: «عصر سلطان حسین عصر عجیبی بود». خراسان مخصوصاً شهر تاریخی هرات جایگاه افراد خوش قریحه وخوش ذوق بود وهرشخص به هرامری که اشتغال داشت در آن سعی وجدیت تمام می نمود. اینبود که هرات دربساموارد ازشئون حیات وزندگی به اوج ترقی و کمال رسید.

ازشرحیکه بابر دریادداشتهای معروف خویش آورده است ، برمی آید که هرات پایتخت سلطان حسین روزبروز بصوب ترقی وتعالی سوق داده میشد. این شهر که درچهارراه بزرگ تجارتی واقع بود شکوه و ابهت بی نظیر داشت. بازارعظیم آن پرازمحصولات بلاد مختلف مانند ماورالنهر، ایران، چین، هند واروپای غربی و روسیهٔ شوروی بود. گرچه زندگی مردم چندان خوب نبوداما وفورنعمت بسی عظیم بود.

خلاصه آداب ورسوم ، فرهنگ وهنرهرات قرن پانزدهم به عراق ، ایران وامپراتوری عثمانی (زمان محمد دوم) رسیده بود. میتوان بخاطر آورد که امیرعلی شیر نوایی باسلطان یعقوب ترکمان روابط حسنه داشت وی درسالهای (۱۴۷۹ - ۱۴۹۰.م) حاکم عراق بود. امیرموصوف برای وی کتاب می فرستاد. جامی شاعرنامداردر ترکیه عثمانی شهرت فروان داشت. محمد دوم فاتح قسطنطنیه ووارث او «بایزید دوم» برای اوتحایف نقد وجنس می فرستاد. پس ازآنکه قلمرو سلطان حسین بدست ازبکان ماوراالنهر تسخیر شد، رسامان و هنرمندان که به ممالك عرب وهندمسافرت ومهاجرت کردند، به نحوی بسیارشایسته ای استقبال شدند

بابر گوید که در تمام جهان آنروزی شهری بمثال هرات یافت نمی شد. در ین شهر تاریخی ودر آن عصر طلایی هنرمندان هروی آثاری بوجود آوردند که در آنها غنای معنوی وذوق مفرط هنری مندمج بود وهمه دال بر نبوغ واستعداد عالی هنرمندان آنروزگار بود. اشکال تزینی صورتهای ظریف وتصاویر جالب از افراد زیباپرست، زیباشناس، رسام، نقاش وصاحبان منزلت وجاه کشیده شد که محصول کلك نقاشان ورسامان آن عصر بوده ویکسر نمایشگر بر از ندگی هنر آن دوران میباشد. در اینکه این تصاویر مستند است یا خیر؟ میتوان با بردن نام جاودان رفایل شرق یعنی استاد کمال الدین بهزاد هروی به این پرسش پاسخ داد، بنا بر قول «مارتین» دانشمند سویدی بهزاد در صوتگری به درجهٔ استاد بزرگ رسیده است ودرین فن با «میم لینگ»، «دوربیرو» و «گول بینی» (۱) در یك ردیف قرار می گیرد.

درشروع بحث ما باین نکته که بابر در کتاب معروف خود (بابر نامه) تعریفات وتوصیفاتی درباب هرات آنروز بجا گذاشته وعصر سلطان حسین میرزا را عصر عجیب خوانده است، مطالبی داشتیم. بنا بر آن در خور توجه است که پیرامون احوال سلطان حسین بای قره، آن شاه عدل گستر ورعیت پرور، چند سطری نیز داشته باشیم تا باشد که حق وی درجهان ادب وهنر اداشود.

سلطان حسین میرزای بای قره:

وی یکی از نبیره های تیمور بود در سال های (۱۴۵۸ـ۱۴۵۹.م) آنگاه که در کنارهای بحیرهٔ خضر سنگر انداخته بود، باغتنام فرصت تاخت وتازهایی بر سیستان، بلخ وهرات نمود وبه اندك زمانی آن نواحی را متصرف شد وهرات را درسال ۱۴۷۱ مقر حکومت خود برگزید ومدت ۴۸ سال برار یکه سلطنت جلوس داشت.

۱ـ از کتاب صورتهای انفرادی عصر نوایی تألیف ا.ا. سمینوف ص ۱ تا ۳ تاشکند ۱۹۶۴ (متن روسی) ترجمه وتلخیص شده است.

شاه ابوالغازی معزملك دین سلطان حسین آنکه دارد خاتم اقبالش از اختر نگین
نام او بر خاتمی گر عکس اندازد شود معنی اسرار ظل الله را مظهر نگین
مهر میسازد در دولت قضا بر دشمنش از نگین چرخ کالوده بخاکستر نگین
خاتم او ملك معنی در نگین آورد و بس کی خواص خاتم جم آید از دیگر نگین
در صمیم کان بیاد خاتم اقبال او از طرب پیوسته خندان باشد و از هر نگین
روز و شب در حسرت انگشتری دولتش در معادل میزند بر سنگ خارا سر نگین
ای که بهر خاتم اقبال تو هر با مداد آورد از کان مشرق خسرو خاور نگین (۱)

در عصر سلطان حسین و وزیر دانشمند و هنرپرورش (نوایی) هرات دو باره شکوفان شد و رونق اولی خود را از سر گرفت. امیر علیشیر در هرات چندین مدرسه خانقا، و شفاخانه، بنا کرد درین مدرسه ها بزرگترین علمای وقت مشغول تعلیم و تدریس بودند. بنیان گذاران فرهنگ آنروزی هرات در امر بناهای مدارس بازارهای متعدد و حمام ها همت فوق العاده ای بکار میبردند و نیز در هر گوشه و کنار قصر های عالی شان بنا میگردید. و در آنجا بزم سخن از بزرگترین سخنوران و شاعران تشکیل میشد. هر کس بهر کاریکه مشغول بود همت و غرض او آن بود که آن کار را بکمال برساند از جملهٔ صورتگران چیره دست و هنروران نامی آن عصر «شاه مظفر (۲)» «استاد روح الله میرك» وستارهٔ تابان فن نقاشی استاد بهزاد را میتوان نام برد. سلطان حسین با آنکه به هنر ارج را همیت میگذاشت خود نیز شعر های درخور وصف میگفت رالبته درین امر تلاش امیر علیشیر نوایی که در شورای سلطان نقش برجسته ای داشت بی تأثیر نبود. نقاشی در عهد سلطان موصوف بمنتهای

۱- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات تألیف معین الدین زمچی اسفزاری بخش یکم ص ۸-۹ به تصحیح محمد کاظم امام چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۸

۲- مجله کابل ص ۱۷ ش ۱۰ س ۶

کمال‌وجمال خودرسید . نقاش معروف ،جهانگیر بخارایی که‌استاد پیرسیداحمد تبریزی وبهزاد میباشد خودشاگرد«گونگ(۱)»نام‌چینی بوده است .

سلطان حسین بای قرادرسال(۹۱۱ه) (۲)وفات‌یافت‌ودرموضع باباالهی بخاك سپرده‌شد. پسران‌وی چون «بدیع‌الزمان‌میرزا»و «مظفرحسین میرزا» درهرگوشه وکنار خطبهٔ سلطنت بنام خود خواندند وبنابران امور مملکت بی‌نظم شد و تا آنکه شیبك‌خان ازبك ظهور کرد وهرات‌راتصرف نمود وبالاخره درسال (۹۱۶ ه)شاه اسماعیل‌صفوی‌هرات رااز ازبکهامتصرف شدواستادان‌بزرگ نقاشی مانند بهزاد، میرك، حاجی‌محمد، وقاسم‌علی‌راکه‌درآینده‌به‌این چهرهای‌درخشان آسمان هنرآشنا خواهیم‌شد، باخود به تبریز برد .

۱ـ تاریخ‌سلسله‌تیموری‌یاکورگانی ، ابوالقاسم شکرانی ص۸۴-۸۶سال۱۳۱۷

۲ـ کارنامه بزرگان ایران ص ۱۱۱-۱۱۲

شوخی نظاره

کاش یك نم گردش چشم تری میداشتم
تادرین میخانه منهم ساغری میداشتم

اعتبارم قطره واری صورت تمکین نبست
بحر می گشتم گر آب گوهری میداشتم

دل درین ویرانه آغوش امیدی وانکرد
ورنه بااین قطره منهم کشوری میداشتم

شوخی نظاره ام در حسرت دیدار سوخت
کاش یك آیینه حیرت جوهری میداشتم

وسعتم چون غنچه در زندان دل تنگی فسرد
گر زبالین میگذشتم بستری میداشتم

صورت انجام کار آیینه دار کس مباد
کو دماغ ناز تا کرو فری میداشتم

الفت جا هم نشد سرمایهٔ دون همتی
جای قارون میگرفتم گر زری میداشتم

چون نفس عشقم ببرق بی نشانی پاك سوخت
صبح بودم گر همه خاکستری میداشتم

انفعالم آب کرد از ناکسیها یم مپرس
خاك میکردم براهت گر سری میداشتم

عشق بی پروازمن پروانهٔ شمعی نریخت
تابقدر سوختن بال و پری میداشتم

دل بزند انگاه غفلت خاك بر سر میکند
کاش چشمی می کشودم تادری میداشتم

بیدل ازطبع درشت آیینه ام در زنگ ماند
آب اگر میگشت دل روشنگری میداشتم

(ابوالمعانی بیدل)

شعله آشام

میروم که برگیرم دامن دلارامی
زلف یاسمن بویی دست سوسن اندامی

چنگ نغمه پردازم گرشودهم آوازم
بانگ آشنا سوزی رقص آتشین گامی

رند خانه بردوشم شعله می‌زندجوشم
تشنه کام آغوش هرزه کوش ناکامی

بوسه‌گیرپندارم گرز جان شود یارم
گونهٔ شفق رنگی سینهٔ سحرفامی

درگریزم ازهستی وای اگرزسرمستی
آن به از سبك دستی درفشاندم جامی

مرغ‌خانه پیوندم‌دانه جوی‌لب خندم
آن نسیم که در بندم آشیان بهربامی

شاخ‌گلبن‌افرازم غنچه‌پوش بس‌رازم
برکشای و بنوازم با نسیم پیغامی

ابرگوهرآویزم جلوه بخش پاییزم
آه اگر فرور یزم با نثار الهامی

هان‌به‌عشوه‌سازم کن‌رندبوسه‌بازم کن
سینه سوز رازم کن پخته کارناخامی

زلف‌عبرین بویت می کشاندم سویت
وه‌چه‌خوش‌سرآغازی وچه خوش‌سرانجامی

دارم ازلب نوشت درشرارآغوشت
عشق بوسه پیوندی جان شعله آشامی

ای امید بدنامان روسپید تردامان
چون شود که درسازی باحریف بدنامی

بوسه‌گیرآن‌رویم‌وه‌چه‌دلکشاصبحی
گوشه‌گیرآن مویم وه‌چه جانفزا شامی

پنجه‌برده‌درخونم‌پرسدازغمش‌چونم
برترازفریدونم خسته یی بدآرامی

مرحوم دکتور میرنجم الدین انصاری

محیط پر تلاطم

چه خوش میبود تا روز قیامت خواب میکردم
زخود میرفتم و تسکین دل بیتاب میکردم

محیط پر تلاطم کی مرا داد آنقدر فرصت
که یکدم سر برون از حلقهٔ گرداب میکردم

سیاه بختی دریغا مانعی در پیش پا افگند
وگرنه من گلیم خود برون از آب میکردم

حیا میگشت مانع در شبستان وصال او
که بیرون یکقدم از جادهٔ آداب میکردم

چه میشد کم ز گردون گر مرا هم فرصتی میداد
چو شبنم یك سحر در بستر گل خواب میکردم

اگر مانع نمیگردید پاس آشنایی ها
به هر جا میرسیدم شکوه از احباب میکردم

چنان اسرار جانسوز نهانی داشتم در دل
اگر بر سنگ میگفتم دلش را آب میکردم

اگر میداشتم چون ابر نیسان چشم فیاضی
نوید از اشك خود هر برگ گل سیراب میکردم

«نوید»

تشنه کام

مجنون نگشته آنهمه بی پا و سر که من
سنبل نبوده است پر ایشان اثر که من

شیرین نبوده آنهمه پر شور و شر که تو
فرهاد نیست آنهمه خونین جگر که من

پیش من هیچ نیست گلی خوبتر که تو
نزد تو نیست هیچ کسی خارتر که من

از دولت وصال تو ای چشمهٔ حیات
کس نیست تشنه کام در این رهگذر که من

در ملك نیست هیچ مهی دلنشین چو تو
در دهر نیست هیچ کسی دربدر که من

سودای گلرخان همه سوداست سر بسر
عارف که دیده است ز خوبان ضرر که من

عارف چاه آبی

ای باد اگر بگلشن احباب بگذری
زنهار عرضه ده بر جانان پیام ما

حافظ

تلاش مدام

در کوه پایه ها
در دامن شفق
در پهنهٔ فضا
درلای ابرهای فروزان وسرخ رنگ.
درمستی و خروش دل آبهای صاف
دردشت بیکرانه ودرداغ لاله ها
آنجا بجستجوی جمال تو میروم
و زخویشتن بشوق وصال تو میروم

در کائنات شعر
این مرکز هنر
درجلوگاه حسن
در قلب باخبر
در حلقه‌های موج
در رشتهٔ گهر
در «سینه های شرحه» و پرسوز اشتیاق
اندر دل ستم زدهٔ آتش فراق
درچشم لاله گون وسرشکی چوژاله ها
آنجا بجستجوی جمال تو میروم
وزخویشتن بشوق وصال تو میروم

در گلستان بدیدن گلهای رنگ رنگ
در بوستان به‌خواندن اشعار دل‌پسند
در آبشار کوه که سر میزند بسنگ
در وسعت خیال در اندیشهٔ بلند
در ذوق والتذاذ دل بسته در کمند
اندردل شکستهٔ عشاق پاك باز
در بزم می کشان
درشورعشق وجدوسرورونیازوناز
در کیف «عکس یار میان پیاله»ها
آنجابجستجوی جمال تومی روم
وزخویشتن بشوق وصال تومیروم
درجستجوی نازوادای پریرخان
دررمزوعده هاوحیای پریرخان
درلذت وفاوجفای پریرخان
درچشم‌مست‌وموج‌صفای‌پریرخان
درمستی ورمندگی‌این غزاله ها
آنجابجستجوی جمال تومیروم
وزخویشتن بشوق وصال تومیروم
درشعرنغزودلکش حافظ وجام او
در«جلوه‌های سروصنوبرخرام»او
در «شاخهٔ نبات»
درکوی میفروش

در پیچ و تاب راه خرابات و نقش او
در نشهٔ شراب که ناخورده مانده است
در «قول نی» و «نغمهٔ» «چنگ و چغانه» ها
آنجا بجستجوی جمال تو میروم
وز خویشتن بشوق وصال تو میروم

جاییکه میروم
یاد تو میکنم
از خویش میروم
فریاد میکنم
چون شمع اشك گرم بریزم ز دیدگان
آتش بفرق خویش بیزم برایگان
در نقش اشك خود
در شبنم سحر
در بوی گل و باد بهار و نسیم صبح
در اشك ژاله بر رخ گلگون لاله ها
آنجا بجستجوی جمال تو میروم
وز خویشتن بشوق وصال تو میروم

یعنی برای تست تلاشی مدام من
«ثبت است بر جریده عالم دوام من»

«فلاح»

اصول تحقیق متون قلمی

مقدمه:

تحقیق متون خطی یکی ازمشکلترین و مغلقترین کارهای تحقیقی وعلمی بشمارمیرود. اصول تحقیق متون خطی به تنقید تاریخی آثار مخطوط سروکار می دارد. مادراین مبحث یکی ازعناصرعمدهٔ این اصول راکه «صنعت نشرمتون» (اکدوتیك) نامیده میشود، مطالعه خواهیم کرد. اکدوتیك یك علم نهایت پیچیده است ولی باتمرین وممارست زیاددرك آن آسان می گردد. درواقع درین مبحث مانه تنهاطریق ارائه متون راطوریکه مؤلف ترتیب وتدوین کرده است، مطالعه خواهیم کرد؛ بلکه طرزفهمیدن وبه کاربردن آنهارانیز تدقیق خواهیم نمود.

بصورت کلی درنظراست راجع به سه مسألهٔ آتی بحث بعمل آید:

۱- چه وضع ورفتار درمقابل یك متن اختیارباید کرد.

۲- چه وضع ورفتاردرمقابل یك شخص تاریخی اختیارباید کرد.

۳- چه وضع ورفتاردرمقابل یك مفکوره ویك مسلك اختیارباید کرد.

این سه مسأله به علم تاریخ واصول آن که عبارت ازتتبع، حفظ وانتقادشواهد است، مربوطمیباشد. بنابران درآغازاین مقال تذکرطریقه های گوناگونی که اکنون علم تاریخ بکارمیبرد، خالی ازمفادنخواهد بود.

الف - تتبع شواهد:

۱- تاریخ بدون متون اتنولوجی (علم طرزهای مختلف اجتماعی بشری)

وعلم ماقبل التاریخ .

۲ـ علم آثار قدیمه (شواهد مادی بدون نوشته) .

۳ـ سکه شناسی .

٤ـ مهرشناسی وعلم نشانهای پستی.

٥ـ علم مکتوبهاییکه روی سنگ نوشته یا کنده کاری شده است .

٦ـ بردی شناسی (ازقرن چهارم قبل المیلاد تاقرن هفتم میلادی) .

۷ـ کتابت شناسی .

۸ ـ علم کتابتهای سری .

۹ـ علم شناختن اوراق واسناد .

۱۰ـ نام شناسی

۱۱ـ نسب شناسی

۱۲ـ شعارشناسی (Rer'aldigue)

۱۳ـ علم تصاویر وضبط صدا

١٤ـ زبان شناسی

۱٥ـ اقتصادشناسی

ب) حفظ شواهد :

۱ـ حفظ آثار

۲ـ موزیم ها

۳ـ کتابخانه ها

٤ـ ضبط اوراق واسناد

٥ـ کلکسیون ضبط آواز باتیپ گیری

ج) انتقال واستعمال شواهد:

۱ـ آثار

۲ـ سکه

۳ـ متون

۴ـ شواهد آثار و اسناد جعلی

۵ـ فیلم‌ها، تصاویر و تیپ و ریکارد

د) آرت تألیف تاریخ:

بعضی از این شعبه های علم تاریخ برای منظور ما اهمیت بیشتر دارد، معهذا شاید روزی به دیگرها نیز حاجت پیدا کنیم؛

تحقیق متون

در آغاز این مبحث، از اظهار دو نکتهٔ مهم ناگزیریم. این دو نکته که محقق متون را در صحت کارش یاری میکند برحسب ذیل است:

الف: رجوع به نشریهٔ اول برای شناختن متن حقیقی یك مؤلف و توسل به اثر قلمی که بدست افتاده باشد، کفایت نمیکند.

ب: سپس برای فهمیدن آن از ارائهٔ یك معنای آنی که در ذهن ما خطور می کند بسی احتیاط باید کرد. زیرا شاید در مفکورهٔ مؤلف غیر از آنچه باشد که ما درك و معنی میکنیم.

پلانی که در ذیل از نظر می گذرد روی همین دو اصل استوار بوده و بمقصد توضیح دو نکتهٔ بالا ترتیب یافته است.

تحقیق متن:

۱ـ جستجوی شواهد متن (کتابخانه ها، کتلاکها).

۲ـ تفحص و مطالعهٔ شواهد (کودیکولوجی یعنی نسخ شناسی).

۳ـ مقابلهٔ آثار قلمی.

٤- ترتیب و تنظیم شواهد، کشف و تاریخ تحولات متن.

٥- روش نشر متن (انتخاب آثار مبدائی، تنقیدات، مقدمه، ضمیمه)

ادراك محصول متن :

١- جای متن نسبت به سرگذشت حیات واحوال مؤلف و تصنیفات.

٢- کیفیت تصنیف متن (پلان، روش، منابع).

٣- خصایص و قدامت متن.

٤- تعریف و شرح معنای کلمات مهم متن.

٥- ابتکار متن (مقایسهٔ آن به نوشته‌های دیگر و قرینهٔ تاریخی).

٦- کشف پیام متن.

اسباب تتبع :

١- بحثهایی در لغات و اصطلاحات.

٢- کتب تاریخ عمومی.

٣- بحثهایی در نقاط معین.

١ - جستجوی شواهد متن :

مرحلهٔ اول برای شناختن علمی یك متن، عبارت است از جستجو، یافتن وجمع کردن شواهد موجوده. این شواهد میتوانند متون قلمی یا آثار چاپی باشند. شواهد متذکره میتوانند کامل باشند یا بحالت تذکرات طویل یا کوتاه که در آثار دیگر حفاظت شده میباشند. مثلاً شرح کتاب منازل السایرین:

مطبوع: عبدالمعطی فرکاوی، کاشانی، ابن قیم الجوزیة.

قلمی: تلمسانی شمس الدین تستری، جمال الدین فارسی، زین الدین خوافی، شمس الدین تبادکانی، محمود درگزینی، عبدالرؤف منادی، رکن الدین شیرازی. متون مفقودالاثر جزعدهٔ محدود که تنها زین الدین خوافی از آن نام می برد عبارت

ازواسطی و بارزی است .

قبلاً تذکر دادیم که توسل به یکی ازشواهد برای شناختن متن صحیح یك اثر کفایت نمیکند. ناگفته نباید گذاشت که رجوع و توسل بچندین اثر قلمی هم کافی نیست. بلکه لازم است به تمام آثار، رجوع شود تا اصل مقصد از نگاه علم آوری درست بدست آید (مثلاً اهمیت نسخهٔ فلورانس برای تحقیق متن منازل السایرین)

این شواهد را کجاو چطور میتوان پیدا کرد ؟

این شواهد در کتابخانه های مختلف شخصی یاعمومی نگهداری میشوند. از ین جهت آغاز تحقیق، تفحص در کتلاکهای این کتابخانه ها میباشد. برای این منظور چند کتاب بسیارمهم را که توسط چند تن ازخاورشناسان تدوین شده است وخلاصهٔ کتلاکهادر آنها پیدا میشود؛ نام میبریم :

الف: برای ادبیات عربی:

C.Brockelmann. Geschichte der Arabischen Literature .

دوجلد(چاپ دوم Leyde ۱۹۴۵-۱۹۴۹) وسه جلد تکمیله(Leyde ۱۹۲۷-۱۹۴۲). درین کتاب دربارهٔ هرمصنف مقاله یی وجود دارد. پس از یك سلسله معلومات دربارهٔ زندگی واحوال هرمصنف، بروکلمن فهرستی از آثاروی داده و نسخه‌های چاپی وخطی هریکی از آن آثاررا نام برده است .

همچنان برای آگاهی از آثار آنعده خاورشناسان که به زبان عربی نوشته اند به کتاب ذیل رجوع باید کرد .

G.Graf ,Geschichte der Christlich-Arabische Literature.

پنج جلد روما ۱۹۴۴ - ۱۹۵۳ .

برای شناختن کتلاکهای کتابخانه ها کتاب ذیل معاونت خواهد کرد :

G. Vajda ' Repertaire des Catalogues des manuscripts Orales.

ب : برای ادبیات دری :

C.A.Story , Persian Literature ,a bio—bibliographical Survey

این کتاب ، مانند کتاب برو کلمن میباشد . متأسفانه تاحال تنهاسه جلد آن بچاپ رسیده که یکی دربارهٔ علوم قرآن (۱۹۱۷) ، دیگر در بارهٔ تاریخ وجلد سوم در بارهٔ ریاضیات و هیئت وجغرافیا ست .

ج : برای ادبیات ترکی کتابی موجوداست که فهرست آثار تاریخی رابدست میدهد : Fr . Babmger, Die ges gechichtschreiber der Osmanen und ihve werke.

برای آثاریکه به موضوع دیگرمربوط است به این کتاب رجوع شود :

Bursali mehmer Tahei , Osmunli muielliferi سه جلداستانبول ۱۳۳۳ هـ .ق.

پس ازمراجعه به کتابهای فوق اگرممکن باشد باید بخود کتلاکهای کتابخانه نیزرجوع شود تامتون بطور دقیقتر مطالعه گردد .

این نکته را نیز باید بخاطر سپرد که کتابهای برو کلمن وستوری و نظایر آنها کامل نیستند . چه بسیاری از کتابخانه هایاهیچ کتلاك ندارند ویاکتلاکهای آنها بچاپ نرسیده است (مانند ترکیه ، هندوستان وافغانستان) ، بنابران کتابهای برو کلمن وستوری بعضی ازمتون راذکر نمی کنند. از این جهة جریانات موضوع رابامطالعه ونظر اندازی کتب ، مجله هاورساله ها که دربارهٔ آثار خطی وچاپی به بحث می پردازد ، تعقیب باید کرد . بطورمثال میتوان ازمقاله های پروفیسور ریتر درمجله Der Islam ومقاله های جورج قنواتی درمجلهٔ MIDEO استفاده کرد. مخصوصاً مجلهٔ « معهدالمخطوطات العربیه » که در ظل اتحاد ملل عربی به چاپ می رسد ، درین مورد بهترین مرجع بشمارمیرود. همین معهد میکروفیلمها و مهمترین آثارقلمی عربی راکه در کتابخانه های جهان محفوظ میباشد ؛ جمع آوری می کند. مراجعه به کتلاك مطبوع این کلکسیون فیلمها بسیارسودمند است . همچنان کتاب

صلاح الدین المنجد (معجم المخطوطات المطبوعه بین ۱۹۵٤ و ۱۹٦۰ بیروت) نیزدرین مورد قابل یاد آوری است .

باید تذکرداد که نقص کتلا کها، اکثراوقات تحقیق متون رابمشکلات مواجه میسازد. پس باید برای پیشرفت دانش، کتلا کهای بعضی از کتابخانه‌ها تنظیم کرده شود . دراینمورد یادآوری چند سطر از سخنان دانشمند فرانسوی از نست ریان بجا میباشد. وی در کتاب خود بنام «مستقبل علم» بر آنست که‌در امر ترتیب یک کتلاك انتقادی کتابخانه های مختلف ، باید دقت کامل بعمل آید . آنانیکه درین تفحصات وتتبعات سهم گرفته‌اند ،میدانند که‌این کتلا کها تا کدام اندازه برای دادن یك مفکورهٔ صحیح راجع به محتویات آثارمتذکره غیر کافی میباشد. هرچند اینکارشاید خیلی ناچیز بنظرجلوه کند ؛ لیکن حقیقت امر اینست که تازمانی که یك کتلاك به پایهٔ تکمیل نرسد و نقص و کمبودی آن رفع نگردد، تتبعات و تفحصات عالمانه ناقص خواهد ماند. چون‌رینان در خصوص عدم کفایت کتلا کها صحبت می کند ، می خواهدراجع به مفهوم‌حقیقی کلمهٔ کتلاك صحبت نماید یعنی او علاوه ازشرح ظاهری دربارهٔ محتوی هر کتاب ومختصری درشرح حال مؤلفش، صحبت می کند و نیز نسبت ها یی را که بین آن‌اثروآثاردیگروجوددارد. بیان می نماید. برای‌اینکه کارترتیب یك کتلاك بطوردرست انجام پذیرد ، لازم است به دواصل زیر توجه مزید بعمل آید :

الف : چیزیکه باید در یک کتلاك وجود داشته باشد :

یك کتلاك باید حاوی تشریحاتی باشدکه اگریك متتبع در فاصلهٔ دور آنرا بدست آورد، در بارهٔ محتوی کتابخانه معلومات‌صحیح و کامل‌حاصل نماید .

درمرحلهٔ اول کتلاك باید از نام صحیح کتابخانه بااسم مالك آن‌ومحل وقوع آن کتابخانه ، معلومات بدهد تاشخصی که نیازمند مراجعه به‌آن کتابخانه میباشد

بدون مشکلات وفوت شدن وقت به مرجع وشخص اصلی رجوع کند ومعلومات لازمه را بدست آرد. این موضوع مخصوصاً در مورد کتابخانه های شخصی خیلی مهم میباشد.

سپس کتلاك باید شرح تمام آثاریرا که در آن کتابخانه موجود است بدهد. این موضوع که برای بعضی اشخاص چندان مهم معلوم نمیشود، برای شخصی که به غرض جمع کردن اسناد یك موضوع مشخصی تتبع می کند، دارای مزایای زیاد میباشد.

برای هرجلد کتاب، کتلاك اول باید عنوان ونام مؤلف کتابرا (اگر دراثر موجود باشد) بدهد. به ملاحظهٔ نوشتهٔ وقایه نبایدا کتفا کرد، شاید آن نوشته درست نباشد. برای جلوگیری از اشتباه، خواندن صفحهٔ اول کتاب ضروری است و کولوفون (خاتمه) کتاب نیزملاحظه گردد.

سپس یك سلسله تفصیلات دیگراز قبیل تاریخ وچگونگی اثر، یعنی طول عرض، اوراق کتاب به‌سانتی متر (دریك کتلاك مکمل بایدطول وعرض متن خطی درج گردد) نوع نوشته (کوفی، ثلث، نسخ، نستعلیق، شکست، دیوانی، میرزایی وغیره) خصوصیت نوشته (زیبا، عادی، خراب، معرب، بدون نقطه) در کتلاك ذکر گردد.

همچنان بایدتاریخ، اسم محرر، اسم شخصی که نوشتهٔ آنرا فرمایش داده است، محل تحریر (اگر این تفصیلات موجود باشدعموماً در کولوفون می آید) مهر های مهم تفصیلات ملکیت خرید یاوقف مخصوصاً اگر تشریحات متذکره یك تاریخ ویایك محل تحریر داشته باشد، ذکر گردد.

علاوه ازمطالب فوق، بایدچندچیزدیگر که برای تتبع کنندگان خیلی مهم میباشد نیز درنظر گرفته شود. آغازوختم متن (که اگرعنوان اثر کمبودیاغلط باشد میتوانند اثررا تشخیص کنند) کولو فون (اکثر بشکل مثلث میباشد) اسم محرر، تاریخ

تحریر، محل تحریر و غیره. بالاخره بعضی اوقات شواهد نقل (اسناد، اجازه قراءت، سماع و کتابت) عموماً در آغاز یا ختم متن به‌ملاحظه می رسد و برای مطالعهٔ تاریخ خیلی بارزش است.

وقتیکه یك مجموعه دارای چندین متن باشد، اول تشریحات عمومی جلد مجموعه صورت می گیرد و بعدصفحهٔ آغاز، صفحهٔ آخر، عنوان، مؤلف، تاریخ، اسم‌محرر، آغازوختم کولوفون هریك ازنسخ این مجموعه ولو کوچك هم باشد داده‌میشود. نباید فراموش کرد که برای متونیکه‌درحاشیه نوشته میباشدهم باید به ترتیب فوق عمل شود.

تمام نقاط فوق برای‌اوراق موردبررسی که کمی‌مفصل‌وبرای کتلاکهایی که مکمل میباشد، حایزاهمیت فراوان است، علاوتاً کتلاکهای‌مکمل‌باید حاوی یك خلاصهٔ حیات مؤلف، یك‌تشریح مختصری دربارهٔ محتوی اثرومراجعات به منابع بیوگرافی وببلوگرافی وغیره باشد و تاریخ کتابخانه (آغاز، ورود مسلسل کتب وغیره) را توضیح نماید.

بالاخره بسیارخوب‌خواهدبود که‌به کتب‌متذکره یعنی برو کلمن برای عربی و ستوری برای دری وغیره مراجعه شود.

ب) ترتیب ونمایش یك کتلاك:

برای ترتیب یك کتابخانه‌و تنظیم کتلاك آن، طریقه های متعددوجوددارد. یکی به‌اساس مؤلفین (که درین طرزیاقرون یاموضوعات‌اساسی ویاحروف الفبادرنظر گرفته میشود) دیگر به اساس موضوع آثارویا به‌اساس زبان ویابالاخره به اساس جای حفظ اصلی وغیره. هریکی ازاین طریقه ها دارای مزایاونواقص میباشد. نویسنده در «کتلاك آثارقلمی افغانستان» خود، از نگاه زبان وبه اساس ترتیب ابجدی عناوین، کتب را انتخاب کرده ویك قسمت رابرای مجموعه ها تخصیص داده است:

ترتیب منتخبه هرچه که باشد ، برای فراهم کردن تسهیلات لازمه درملاحظهٔ کتلاك ، فهرست های مختلف، مانندعناوین آثار، مؤلفین ،موضوعات ، اسمای اشخاص یامحل ،زبانها،مبدای صدور یا کلکسیون وغیره لازم میباشد . ازفهرستهای متذکره تنها آن چیزها باید ترتیب شود که کتلاك را تکمیل می کند .

دریك کتلاك مکمل که منظور آن ارائه دادن شرح مختصر زندگی هرمؤلف میباشد، ترتیب به اعتبار اسمای مؤلفین شاید بهتر باشد .زیرا از تکرار جلوگیری بعمل می آید ، درینصورت یك فهرست عناوین آثارضروری بنظرمی رسد .

نقطهٔ مهم وقابل تذکر اینست که ترتیب کنندهٔ کتلاك، باید خودرابجای شخص تفحص کننده تصور کند که میخواهد متنی را مطالعه کند و تاریخ آن را بنویسد. پس کتلاك طوری بوی عرضه گردد که معلومات مورد ضرورت خویش را به سهولت درآن بیابد تا وظیفهٔ مشکل خودرابه خوبی انجام دهد .

وقتیکه معلوم گردید که شواهد در کجا میباشند چطور باید آنهاراجمع کرد :

شواهد یك متن میتوانند طبع یانوشته شوند. اگر شواهد مطبوع باشد، انسان میتواند یك نسخهٔ آنرا از کتابفروشی ویا ازمطبعهٔ ناشر، بدست آرد یا اقلاً دریك کتابخانه آنرامطالعه کند . در صورتیکه نشریه قدیمی یا کمیاب شود ، انسان میتواند همانطوریکه برای آثار قلمی کار کرده است، بکار بپردازد .

برای شواهد قلمی چندین راه حل موجوداست :

اولین راه حل مطالعهٔ آنها درمحل خودآثارقلمی میباشد . مشروط براینکه آثارقلمی مذکوردرکتابخانه ایکه موجوداست، بسهولت موردمطالعه قرارگیرد. این راه درحقیقت بهترین طریق بحساب میرود.زیرا انسان میتواند موضوع را مستقیماً وعمیقانه ملاحظه کند. بدبختانه پراگندگی آثار قلمی و مخارج طاقت فرسای مسافرت اکثراً این راه حل را ناممکن میسازد .

برای آثاریکه دسترسی به آنها میسر نمی باشد، سه راه حل دیگر موجود است:

اول اینکه توسط شخصی که در محل اثر قلمی بود و باش دارد یك نقل آن گرفته شود. این راهی است که در طول قرون متمادی قبل از اختراع عکاسی تعقیب می شد. بعضی اوقات در جایهاییکه لوازم عکاسی و شخص ذی صلاح برای عکس گیری موجود نباشد، هنوز هم از همان اصول قدیمهٔ متذکره کار گرفته میشود.

وقتیکه چارهٔ بهتر بدست نباشد، میتوان بطریق فوق عمل کرد، اما نقلی که تا اندازهٔ ممکن مطابق به اصل باشد، باز هم عاری از اغلاط نیست. نقص دیگر اینست که یك نسخه بردار شاید مهرها، تشریحات خارج متن وغیره را که برای مطالعهٔ آثار قلمی خیلی مهم است، کاپی نکند.

عکس این نقایص را رفع میکند. اگر عکس به اندازهٔ کافی بزرگ باشد، مفاد ومزیت آن اینست که مطالعه را آسان میسازد، اما نقیصهٔ عکس کلان اینست که هم خودش و هم مصارف پستی برای فرستادن آن گران تمام میشود.

راه حل اخیر که از همه مساعد تر میباشد، میکروفیلم است. بعضی کتابخانه های بزرگ برای اجرای میکروفیلم، مجهز هستند. میکروفیلم نسبتاً ارزان بوده و مانند عکس نسخهٔ خطی را بطور صحیح تهیه میکند. لیکن تنها یك نقص دارد و آن اینست که مطالعهٔ موضوع نامساعد میباشد. هرگاه آلهٔ پروژکسیون برای انداختن تصویر فیلم بروی پرده یا آله قراءت موجود نباشد، میتوان از یك زره بین کوچك که شی راده مرتبه بزرگتر نشان میدهد، استفاده کرد. اگر کدام حصهٔ مکروفیلم بیشتر مورد مطالعه و تدقیق قرار داده شود، میتوان آنرا عکس گیری کرد. در اینجا موجودیت فیلموتیك (یعنی محل نگاه داشت کلکسیون فیلمها) انجمن مخطوطات عربی را که در قاهره هست و کارهای مهمهٔ تتبع کنندگان را باشرایط بسیار مساعد انجام میدهد، خاطر نشان می سازیم. همچنان برای آثار متعدد که در ترکیه وجود

دارد، یك شعبهٔ مرکزی در انقره تأسیس گردیده است که جمیع امور عکس گیری را به عهده دارد.

باوصف بیانات فوق عکس یافیلم بمثابهٔ این نیست که خود نسخه را انسان بچشم می بیند. زیرا بعضی اوقات عکس هم حقیقت را طوری که لازم است، نشان نمی دهد.

در اینجا باید متذکر شد که مطالعهٔ انتقادی یك متن و نشر آن مقتضی زحمت زیاد وصرف مبالغ هنگفت میباشد، بخصوص اگر مقدار آثار قلمی زیاد باشد. لهذا تماس بامؤسسات علمی که اینگونه مصارف را تماماً یا قسماً متقبل میشوند بهترین چارهٔ اساسی برای انجام چنین یك کار علمی میباشد.

در اینجا بطور مثال ازمرکز ملی تتبع علمی پاریس که منظور آن کمك وفراهم نمودن تسهیلات برای متتبعین ملل مختلف است، میتوان یادآور شد. در ممالك مختلف دنیا چنین مؤسسات وجود دارد. نگارنده را عقیده بر این است که در افغانستان وزارت اطلاعات و کلتور، انجمن تاریخ ومؤسسات دیگر علمی از مساعدت، تاحدی که درحوزهٔ صلاحیت و توان شان باشد، بغرض پیشبرد تتبعات دریغ نخواهند داشت.

۲-تفحص ومطالعهٔ شواهد:

بمنظور ترتیب یك نشریهٔ انتقادی یك متن وقتیکه محل شواهد معلوم گردید و سپس نسخ متعدد آن جمع آوری شدواز آنهاییکه مستقیماً بدسترس نبود نقل شان فراهم گردید، درحقیقت مرحلهٔ اول کار بپایان رسیده است. حال چه چیز را باید انجام داد. بایدهر یکی ازین شواهد راکه کتلاك هایك شرح خارجی مختصر و بعضاً غلط داده است، دقیقانه مطالعه کرد.

این مطالعه موقع میدهد که یك طبقه بندی اولی از نگاه قدامت ومحل صدور صورت بگیرد. این طبقه بندی راجع بعصرها ومحل های انتشار متن معلومات خواهدداد. مخصوصاً طبقه بندی مذکور سلسلهٔ انتقال آنهارا که برای نشان دادن تاریخ خیلی

اهمیت دارد، هویدا خواهد ساخت . معلوماتیکه برای هر نسخه باید داده شود، آنهایی است که در بارهٔ کتلاك گفته ایم. تنها مطلب قابل یادآوری اینست که در جمع کردن آنها باید متنهای صحت ودقت به کار برده شود .

قبل از آغاز این کار قاعده یی را باید اختیار کرد که هریکی از شواهد را باکمال سهولت نشان بدهد . بهتر آنست که حرف اول اسم محل پیدایش و یا کتابخانه ییکه در آن یك شاهد حفظ شده است ، انتخاب شود .

اگر چندین شواهد از یك محل بدست آید آنها را توسط یك عدد کوچك که در بالای حرف گذاشته میشود از هم تفریق و تمییز می نمایند. در صورتیکه در یك اثر دو شاهد مختلف به ملاحظه برسد یك حرف برقم کلان و یك حرف برقم خورد استعمال میشود.

۱ـ درحقیقت مهمترین مشکل پیدا کردن تاریخ یك اثر میباشد . سهلترین صورت آنست که تاریخ درخود اثر پیدا شود . عموماً نویسندهٔ تاریخ ختم نسخه رادر کولوفون اثر می نویسد. لیکن گاهی تذکر میدهد که اثر به کدام شرایط آغاز شده است و آن درو قتی است که اثر طویل باشد و هم بعضاً محرر در آخر یك فصل یا یك کتاب تاریخ را ثبت می کند . مثلاً در نسخهٔ کتاب شفای ابن سینای بلخی که در کتابخانهٔ سلطنتی افغانستان تحت نمره ۴۹۲۶ حفظ شده است ۵۳ تاریخ وجود دارد . اما ازمقایسهٔ خطمتن باخط نوشته ییکه درسرورق ۲۱۴ ب موجوداست، پیدا میشود که این تاریخها به اصل مربوط میباشد .

بعضاً استنساخ یك اثر توسط چندین محرر یا در یك وقت که هر کدام یك حصهٔ آنرا نقل کرده است ، صورت می گیرد (مثل دو جلد تبصیر الرحمن اثر علی بن احمد حنبلی که درموزیم کابل تحت نمره ۲۶۸ حفظ شده است) یا محرر کاریرا که محرر دیگر ناتمام گذاشته به پایهٔ تکمیل می رساند (مثلاً الهی نامهٔ خواجه عبدالله انصاری در درمجموعهٔ ۲۲۹۴ کتابخانهٔ سلطنتی افغانستان در کتلاك نویسنده) .

گاهی اتفاق می‌افتد که یك قسمت اثر خراب یامفقود میشود بعد توسط شخص دیگری قسمت خراب یامفقود شده تجدید میگردد (مثلاً نسخهٔ کلیات سعدی در کتابخانهٔ سلطنتی افغانستان، کتلاك نویسندهٔ ،فارسی ۹۷، که بدست علی محمد شیرازی درذوالحجه ۱۲۵۵هـ . نوشته شده است . این نسخه در آب افتاده و قسماً خراب شده بود وسپس سردار غلام محمدخان آنرا تکمیل کرده است) دراینصورت حصهٔ تکمیل شده از یك منبع دیگر به نسخهٔ اصلی پیوست می گردد که بدین لحاظ هردو حصه به حیث دوشاهد مختلف یك اثر که هردو نامکمل میباشد، بحساب میرود .

نسخهٔ قلمی منازل السایرین متعلق به «کتابخانهٔ ملی برلین» ازهمین نوع است . اوراقی که حاوی پراگرافهای الف ـ ۲۵ ، الف ۴۳ ـ ۵۰ب، ۶۵ج ۶۷ب، ۱۰۹ب ۱۱۱ الف ۱۲۴ دتا آخر متن توسط نفردوم تحریر و تجدیدشده است . ودرآن تاریخ (۱۱۷۰هـ .) وسلسله های انتقال درحاشیه دوورق اخیر نشان داده شده است . مابین یك متن B^3 که ازحصه های قدیمی ویك متن b^3 که ازحصه های جدید ومورخه دارتشکیل یافته ، میتوان تمییزداد .

وقتیکه هیچ علامت مستقیم برای تشخیص تاریخ یك اثر موجودنباشد، باید دیده شود که علامت غیرمستقیم وجود دارد یاخیر ، این علامات مهرها ، نوشته های ملکیت واوقافی وغیره را دربرمی گیرد .

بعضاً اسم محرر برای ثبت وتعیین تاریخ اثرقلمی کفایت می کند: مثلاً نسخهٔ نهایت زیبای منازل السایرین (کتابخانهٔ ایاسوفیا ۲۱۰۱) که عاری ازتاریخ میباشد توسط خطاط معروف یاقوت المستعصمی امضاء شده است. این امضاء کفایت می کند که مااین نسخه را ازقرن هفتم هجری بدانیم ، یعنی عصریکه درآن این هنرمند حیات بسرمی برد .

عنقریب دربیروت یك کتاب توسط دکتر صلاح الدین المنجد درچندین جلد منتشر

خواهدشد که تصاویر نوشتهٔ خطاطان مشهور را با یادشتهایی در باب شرح حال هر یکی از آنان ارائه خواهد کرد. این نشریه برای تثبیت تاریخ آثار خیلی مفید خواهد بود.

وقتیکه اثر نه حاوی تاریخ و نه امضا و نه سلسلهٔ انتقال (که در آن اشخاصیکه تاریخشان توسط رساله های بیوگرافی داده شده است) باشد چه باید کرد؟ باید به خصوصیات خارجی (سبك نوشته، نوع کاغذ، تزیین وغیره) رجوع شود. برای این منظور در کتابخانه ییکه تحقیق در آن صورت می گیرد، باید تجسس شود که آیا آثاریکه سبك نوشتهٔ آنها شبیه به شیوهٔ نوشتهٔ متن مورد مطالعه که حاوی تاریخ میباشد هست یا خیر. همچنان میتوان به مجموعه های نوشته ها مانند:

1 – A. J. Arberry, Speceman of Arab and persian paleography (1739)

2 – G. Vajda, Albam de Paleographie Arab (1958)

۳ـ صلاح الدین المنجد، الکتاب العربی المخطوط الی القرن العاشر الهجری، قاهره ۱۹۶۰، جوع کرد.

برای تزئین (چوکاتها، میناکاری وغیره) بعضی ازین مجموعه ها مثالهایی میدهند. بسیار احتیاط باید کرد که یك نتیجهٔ قطعی از یك تخمین احتمالی داده نشود. اگر یقین حاصل نگردد باید در بین قوس علامت سوالیه گذاشته شود. بهر حال باید از توضیحات تقلیدی انسان که بعضی از مالکان و یا تاجران برای تزیید قیمت یك کتاب میکنند و یا کتاب را به یك شخصیت معروف مربوط میسازند سخت خود داری بعمل آید.

در آخرین مطالعه میتوانیم یك طبقه بندی کرونولوجی شواهد را ترتیب نماییم. برای منازل السایرین به صفحهٔ (۸) نشریهٔ نویسنده مراجعه شود. همچنان میتوانیم یك طبقه بندی را به اعتبار محل نشر نسخه، به آن ضمیمه کنیم و این موضوع بعضاً برای انتقال متن مارا رهنمونی میکند.

نوشتهٔ دوبورکوی

ترجمهٔ پوهنیار عبد القیوم «قویم»

یك تحقیق مختصر منابع برای دودمان صفاری سیستان

برای جمع آوری منابع درخصوص امرای صفاری سیستان ، این مقالت به سه بخش عمده انقسام یافته وهر کدامی ازین بخشها به ترتیب تاریخی تنظیم شده است . قسمت نخست آثار تاریخی عربی ودری رادربر دارد. دوبخش دیگر آثار جغرافیه نویسان عرب ومعلومات دربارهٔ عواید ،درحالیکه شرح تاریخی را بدست نمی دهد، به تهیهٔ اطلاعات قبلی می پردازد وبرموجودیت منابع تاریخی می افزاید.

۱ـ آثار تاریخی عربی ودری :

بلاذری ، ابوالحسن احمد بن یحیی (متوفی ۲۷۹/۸۹۲) پارسی نژاد ومتولد دربغدادبود. فتوح البلدان وی باتاریخهای دیگرعربی درشایستگی ترسیم وتعیین وقایع زمان گذشته سهیم است. درین کتاب واقعات به‌استنادمنابع اصلی نقل‌شده است . فتوح البلدان حاوی یك مقدارمعلومات مفید راجع به تاریخ قدیمی فتح سیستان توسط اعراب میباشد . مسعودی مروزی در مقدمهٔ اثر گرانبهای خود ، مروج الذهب (۱) ، ازیك تعداد کتابهاییکه طرف استفادهٔ اوقرار گرفته است یادمی کند . اوبه بلاذری اهمیت بسیار قائل است . به عقیدهٔ مسعودی در تاریخ

(۱) مسعودی مروج الذهب ومعادن‌الجواهر چاپ وترجمه C.A.Barbier ودیگران ج ۱ ص۱٤.

فتح مسلمانان اثری بهتر از کتاب بلاذری یافت نمیتواند شد. فتوح البلدان بعدها بحیث یك مرجع نه تنها برای مؤرخان، بلکه برای جغرافیه نویسان نیز خدمت کرد. ابن فقیه، مقدسی و یاقوت حموی بارها از آن نقل کرده اند.

یعقوبی، احمد بن ابو یعقوب واضح (متوفی ۲۸۴/۸۹۷) یك مؤرخ قابل اعتماد بود. او روزگار جوانیش را در ارمنستان و در خدمت آل طاهر در خراسان سپری کرد. وی در تاریخ خود از کار روایی های امرای طاهری یادآوری کرده است(۱) چنین می نماید که یعقوبی تاریخ خود را در سال ۲۵۸/۸۷۲ به پایان رسانیده است. این آوانی است که موصوف در شرق حیات بسر می برده است. یعقوبی در سال ۲۵۸/۸۷۲ که خود ناظر سقوط طاهریان بود، به غرب رفت. جای تأسف است که یعقوبی با وصف آنکه از وقایع شرق بخوبی مطلع بود، راجع به صفاریان بسیار اندك نگاشته است. در حقیقت او صرف در خصوص کار روایی های یعقوب بن لیث صفار در سیستان، کرمان و فارس، شرح مختصری در بارهٔ آن، به بحث پرداخته است. ولی با آنهم از ین مقدار، چیزهایی میتوان آموخت که حصول آن از سایر مآخذ میسر نیست.

بقول پروفیسور (M.T.Houtsma) ناشر تاریخ (۲)، یعقوبی با طبری وجه مشترك ندارد. منابع او به دستهٔ دیگری که برای مسعودی نیز مواد تهیه می دارد متعلق است. معهذا در باب نقل وقایع سیستان و خراسان یعقوبی از مآخذ اصلی و عمدهٔ طبری، آثار مداینی، استفاده کرده است. در یعقوبی تشریحات مختلف دلچسپ رامی یابیم که از آنها در طبری اثری دیده نمیشود.

یعقوبی بدون طرفداری به شرح درست وقایع عمدهٔ جاری می پردازد. هر چند او مآخذ خود را ذکر نمی کند؛ اما اثرش از لحاظ صحت و تمامیت شایان توجه

۱- یعقوبی، تاریخ ج ۲ ص ۵۸۶.

۲- تاریخ، ج ۱ ص ۸.

میباشد. همچنان تجربه ییکه از راهگذر سفرهای طولانی واز طریق مشورت با جهانگردان دیگر اندوخته ودرعین حال بصیرت وفهم منتقدانهٔ او مزایای کارش را بیشتر ساخته است .

طبری ، ابوجعفر محمد بن جریر هم عالم الهیات وهم مؤرخ بود . درسال ۲۲۵/ ۸۳۹ در آمل چشم بجهان کشود. او برای اکمال معلومات به بغداد سفر کرد وبجهة کسب دانش به مصر وسوریه نیز مسافرت نمود. درسال ۹۲۲/۳۱۰ـ ۲۳ دربغداد پدرود زندگی گفت. اثر تاریخی او یعنی «تاریخ الرسل والملوك»، دربارهٔ مسائل سیاسی، اداری، اجتماعی واقتصادی اطلاعات تاریخی فراهم می سازد . با آنکه ازمنابع خود نام نمی بردلیکن قدرمسلم اینست که تازمانیکه به صحت یك روایت یاشرحی ایقان کامل حاصل نکند، به اخذ آن دست نمی برد . یك موردییکه موصوف بدان بطورصریح اتکادارد، شرح هرچشم دیداست. چنانکه درتشریح فتح کرمان وفارس توسط یعقوب بن لیث صفاراین مسأله بملاحظه می رسد (۱) امابطورعموم اختلاف منابع او و توجه ذاتی وی در تقویت اطلاعات ، درروایاتش مشهوداست .

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (متوفی ۹۵٦/۳٤٥) یك مؤرخ مقتدر دارای علاقهٔ فروان، تمایل قوی تحلیلی ویك سبك عالی ادبی بود. اوراهرودوتس (Herodotus)اعراب می نامیدند واین مقایسه نابجانیست. مسعودی درسال ۹٤۳/۳۳۲ به نوشتن تاریخ بزرگ جهان خود، یعنی کتاب اخبارالزمان شروع کرد. گفته شده است که این کتاب درسی مجلد بوده امااز این مقدار بجز ازمجلد اول آن باقی نمانده است . این کتاب مشتمل برشرح مفصل تمام دورهٔ زندگی یعقوب بن لیث صفاراست. اگر کتاب مذکور به تمامی دردست می بود، راجع

۲- طبری، چاپ ام. جی. د خویه ودیگران، لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱ ج ۳، ص‌ص ۱۷۰۰-٤.

به تاریخ قدیمی صفاریان معلومات بیشتر دراختیارما قرارمی گرفت (۱)

از کتاب اخبارالزمان اقتباسات زیادی در کتاب دیگری بنام الاوسط صورت گرفته است. امامتأسفانه کتاب اخیرالذکر نیز فعلاً دردست نیست. دراین کتاب درخلال سایرموضوعات، علت توقیف عمروبن لیث صفارتوسط اسمعیل بن احمد راموردبحث قرارداده است (۲) .

یگانه شرح مفصل دربارهٔ تاریخ صفاریان، درکتاب مروج الذهب ومعاون الجواهر مسعودی بجامانده است. این کتاب درسال ۹۴۷/۳۳۶ بـه پایان رسید ودرسال ۹۵۶/۳۴۵ برآن تجدید نظر صورت گرفت. دراین کتاب خلاصهٔ مواد دواثرفوق الذکرآمده است. این کتاب درخصوص یعقوب بن لیث وبـرادرش عمروبن لیث معلومات مفید میدهد واز مهارت قابل ملاحظه ییکه آنهادرجنگ نشان دادند یادآورمیشود. (۳) گرچه بیان اودرمورد آنان بسیاراندك است، اما این معلومات دردواثرقبل الذکروی نیامده است. (۴) مسعودی درآخرین کتاب خودموسوم به کتاب التنبیه مطالبی راجع به فعالیت ادبی خویش آورده است.

نرشخی، ابوبکرمحمدبن جعفر (۸۹۹/۲۸۶-۹۵۹/۳۴۸) ، کتاب تاریخ بخارا رابنام نوح بن نصرسامانی نوشت. این اثرنخست بعربی وبه یك سبك بسیارعـالی وبافصاحت تحریریافته بود. بعد درسال ۵۲۲/ ۱۱۲۸-۲۹، توسط ابونصراحمد بن محمدقباوی به زبان دری ترجمه شد. درین ترجمه بعضی ازمطالب حذف شده است. درسال ۵۷۴/۱۱۷۸-۷۹ محمدبن زفر ، یك ترجمهٔ مختصر ازآن تهیه کرد وآنرابه صدرعبدالعزیزبن برهان الدین والی بخارا تقدیم داشت. بالاخره یك نویسندهٔ

۱- رك . مروج الذهب ج ۸ ص ۴۱.

۲- ایضاً ص ۱۹۳ .

۳- ایضاً ص ۵۵.

۴- ایضاً.

نامعلوم آنرا تاهجوم مغول ادامه دادو به همین شکل اخیر توسط شیفر بچاپ رسید.

تاریخ بخارا شرح مفصلی را دربارهٔ علل و نتایج جنگ عمرو بن لیث با اسمعیل بن احمد سامانی که در دیگر منابع آنرا نمیتوان یافت، دراختیار ما می گذارد.

سلامی، ابوعلی الحسین بن احمد مورخ وشاعری بود از بیهق ودر قرن چهارم هجری حیات بسر می برد. او کتاب باارزشی تحت عنوان تاریخ ولات خراسان به عربی نوشت. این کتاب امروز فقط از طریق اقتباساتیکه از آن در کتابهای بزرگ ازقبیل کتاب گردیزی، ابن الاثیر، عوفی، جوزجانی و ابن خلکان صورت گرفته، شناخته شده است.

تاریخ مسکویه (متوفی ۱۰۳۰/٤۲۱) یعنی تجارب الامم و تعاقب الهمم که بیشتر به مردم وحوادث سیاسی که نویسنده شخصاً از آن واقف بوده سروکار دارد. تاریخ صفاریان متأخر بخصوص آن خلف بن احمد (۹٦۳/۳۵۲ـ۱۰۰۹/۳۹۹) به یك پیمانهٔ وسیع با تاریخ آل بویه پیچیده شده است. بنابران در کتاب تجارب الامم، راجع به صفاریان متأخر و آل بویه مطالب بسیار دلچسپ می یابیم.

عتبی، ابونصر محمد بن عبدالجبار (متوفی ۱۰۳٦/٤۲۷) یا (۱۰۳۹/٤۳۱ـ ٤۰)، تاریخ یمینی را درسال ۱۰۲۰/٤۱۱ـ۲۱ به اتمام رسانید و آنرا به احمدالمیمندی وزیر تقدیم داشت. این تاریخ وقایع سلطنت امیر سبکتگین وسپرش سلطان محمود وامرای آنعصر راشرح میدهدو بیك سبك خیلی عالی و مشرح نوشته شده است. بقول میولر (۱) عتبی نظر خودرا دربارهٔ حوادث تاریخی آزاد تر از آن حدیکه از یك مؤرخ درباری میتوان متوقع بود، بیان کرده است. تاریخ یمینی یگانه تاریخ ثقه ییست که درزمان سلطان محمودو دربارهٔ سلطنت او نگاشته شده وروشنایی زیادی بالای ارتباطات صفاری ـ غزنوی انداخته است.

۱ـ دیده شود بار تولد ترکستان تا حمله مغول چاپ لندن ۱۹۵۸ ص ۱۹.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاك بن محمود کتاب زین الاخبار را درسال ۱۰۴۹/۴۴۰ نوشت. این کتاب یك تاریخ عمومی ایران (آریانامترجم) ازعصر افسانوی به بعدمیباشد و بخصوص بافرمانروایان خراسان تادورهٔ سلطان عبدالرشید غزنوی (۱۰۴۹/۴۴۰-۱۰۵۳/۴۴۴) که این کتاب برای وی اهداءشده است، سروکار دارد. متأسفانه یك قسمت بزرگ این اثرازمیان رفته است. زین الاخبار ازجملهٔ قدیمترین تاریخهای بسیارمهم زبان دری است که دربارهٔ صفاریان معلومات مفید بدست میدهد. گردیزی ازمنابع خودنام نمی برد؛ امامتن او تااندازه یی به ابن الاثیر شباهت دارد. چنین می نماید که چندین صفحهٔ آن تقریباً ترجمهٔ تحت اللفظ ابن الاثیر است، یاشایدهردو مؤلف ازعین منبع استفاده برده باشند. این منبع بدون شك همان اثر سلامی است. مشابهت بیان گردیزی وسلامی مخصوصاً دربارهٔ عمروبن اللیث ازروی اقتباساتیکه ازنویسندهٔ اخیرالذکر در کتاب وفیات الاعیان ابن خلکان صورت گرفته است، بوضاحت آشکار میتواندشد(۱)

ابن الاثیر الشیبانی، ابوالحسن عزالدین محمد(۵۵۵/۱۱۶۰-۶۳۰/۱۲۳۲-۳۳)، نویسندهٔ الکامل فی التاریخ است. ابن اثیر حوادث تاریخی تاسال ۱۲۳۱/۶۲۸ را شرح میکند. بقول ابن خلکان (۲) «الکامل یکی از بهترین کتب تاریخی است». هرچنددرمحلی بدست تحریرسپرده شده که درمرکزمتصرفات خلافت بود، بااینهم درخصوص شرق معلومات زیاد میدهد.

ابن الاثیر برای تاریخ سه قرن اول اسلامی مطالب را بطور عموم از طبری وبلاذری وهم بعضی ازموضوعات لازم راازسایرمآخذگرفته وراجع به سالهای بعدی ازسلامی، عتبی وابن مسکویه استفاده کرده است. هرچندتاریخ ابن اثیر ازمؤرخان

۱- ابن خلکان، وفیات الاعیان ترجمه وچاپ de Sane، پاریس ۱۸۴۲-۷۱ ج ٤ ص ص ۳۲۲-۳۲۶.

۲- ایضاً ج ۲ ص ۲۸۹.

دیگر متأثر میباشد؛ اما با آنهم این اثر در میان منابع دست اول که دربارهٔ امرای صفاری سیستان به بحث پرداخته اند؛ ازلحاظ سادگی وضاحت وترسیم ماهرانهٔ حوادث حایز ارزش فوق العاده است .

عوفی، نورالدین محمد، نویسندهٔ کتاب جوامع الحکایات است . او این اثر را درسال ۱۲۲۸/٦۲۵ به نظام الملك محمد وزیر شمس الدین التتمش اهداء کرد. بسیاری ازحکایات دراین کتاب بدون شبهه مبنای حقیقی دارد . لیکن بعضی دیگر مصنوعی وباعبارات زیبا تلفیق یافته است تابیشتر قابل مطالعه گردد . بقول پروفیسور بارتولد در بعضی از این حکایات راجع به صفاریان مطالبی موجود است (۱) صرف نظر ازبعضی موارد ، تأثیر سلامی دراین کتاب دیده میشود. به همین است میبینیم که بعضی وقایع درآثار گردیزی وابن اثیر وکتاب عوفی به عین شکل شرح شده است .

چون متن اصلی سلامی رادردست نداریم، لهذا نمیتوانیم در خصوص چگونگی استفادهٔ عوفی ازآن اظهار نظر کنیم . لیکن شبهه یی نیست که عوفی در ضبط روایات شرقی که به صفاریان ارتباط داشته صادق بوده است. وی این روایات را باآنکه تنظیم وطبقه بندی درست درآنها بمشاهده نمی رسد، برای ما ثبت کرده است. بیشتر وقایع مربوط به صفاریان به یعقوب بن لیث بنیان گذار این سلسله منوط میباشد وبا این شرح وبسط درمنابع دیگر نیامده است .

جوزجانی ،ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین (متوفی بعد از سال ۱۲٦۵/٦٦٤) کتاب طبقات ناصری رادرسال ۱۲٦۰/٦۵۷ تحریر داشت . تاریخ اوبشرح وقایعی پرداخته که آثار گردیزی وابن اثیر نیز محتوی آن است . لیکن باوصف آن جوزجانی درنوشتن تاریخ خودروش مستقل دارد وتحت تأثیر آندو مؤرخ پیشرو نرفته است .اودرتاریخ خویش می نگارد که درنوشتن وقایع مربوط

1- Barthold , W. (Zur Geschte Soffariden) Orient . Studiet - Festchrift Th. Noldke (Gieszen 1906) ' P. 176 .

به‌دودمان صفاری به کتاب تاریخ ثانی یاقصص ثانی مؤلفهٔ ابن هیصم نظر داشته است (۱) از روی گفتار و تشریح جوزجانی وگردیزی و ابن اثیر میتوان فهمید که شاید این هر سه مؤلف از طریق منبع واحد یعنی تاریخ ثانی یاقصص ثانی از سلامی استفاده کرده باشند. علاوه بر آن جوزجانی در نگارش طبقات ناصری ازمعلوماتیکه در نتیجهٔ مسافرت به سیستان و نقاط دیگر (درسال ۱۲۱٦/٦۱۳ـ۱۷) اندوخته، کارگرفته است. اومی گوید:

«موضعی دیدم درجنوب شهر سجستان که آنرا درطعام گویند بیرون شهر که آن موضع راریگ گنجان گویند، درجوار آن موضع برسر باندی قصری خرابست. جماعتی ثقات چنین تقریر کردند که یعقوب لیث وبرادران و تبع وموالی اودر هر هفته یك روز بدین موضع آمدندی (۲)».

ابن خلکان، احمدبن محمدبن ابراهیم شمس الدین (۱۲۱۱/٦۰۸ـ۱۲۸۲/٦۸۱) نویسندهٔ کتاب گرانبهای وفیات الاعیان است. ازاین کتاب چندین چاپ صورت گرفته و توسط Mac Gucking de Slane به انگلیسی نیز ترجمه شده است. ابن خلکان هرچند به سرزمین اصلی امپراتوری عباسی علاقمندی داشته، لیکن شخصیت های مهم قسمت‌های شرقی قلمرو اسلامی را ازیاد نبرده است. او تنها دربارهٔ دانشمندان به بحث نپرداخته، بلکه راجع به امرا، سیاستمداران وعساکر نیز صحبت کرده است. اودر نوشتن شرح احوال یعقوب بن اللیث الصفار، از یك تعداد منابع بسیارمهم زمان خویش که اکنون ازاکثر آنان اثری باقی نمانده، استفاده کرده است (۳) یکی ازمآخذیکه وی ازآن مستفید شده، کتاب تاریخ بغداد مؤلفهٔ

۱ـ جوزجانی طبقات ناصری ترجمه راورتی چاپ لندن ۱۸۸۱ ص‌ص ۱۹ ـ۳۱۷.

۲ـ ایضا ص ۲۰ وهمین کتاب به تصحیح پوهاندعبدالحی حبیبی چاپ کابل (چاپ دوم) ۱۳٤۳ ص. ۱۹۷ (مترجم).

۳ـ ابن خلکان ج ٤ ص‌ص ۳۰۱ـ۳۳.

ابوالحسین عبیدالله بن احمد بن طاهر است که از آن طبری بکلی اختلاف داشت. این اثر ادامهٔ تاریخ بغداد تألیف پدر ابوالحسین عبیدالله بود و از پایان خلافت مهتدی (٢٥٥ /٨٦٩ـ٢٥٦ /٨٧٠) آغاز شده و دورهٔ خلافت معتمد (٢٥٦ /٨٧٠ ـ ٢٧٩ /٨٩٢) معتضد (٢٧٩/٨٩٢ ـ ٢٨٩/٩٠٢) مقتفی (٢٨٩/٩٠٢ ـ ٢٩٥ / ٩٠٨) و مقتدر (٢٩٥/٩٠٨ـ٣٢٠/٩٣٢) را در بر گرفته است (١) پدر احمد بن طاهر (متولد درسال ٢٠٤/٧١٩) درسال ٢٨٠/٨٩٤ به عمر هفتاد و شش سالگی پدر و د ز ندگی گفت (٢) بنابر آن باید ابو الحسین عبید الله د ر عصر یعقوب وعمر و بن لیث جوان تر بوده واثر خویش را در یك تار یخ بسیار بعد تر به اکمال رسانیده باشد. ابوالحسین عبیدالله بحیث یك عضو خاندا ن حکمفرمای طاهری بدون شك باشرق پیوند های خانوادگی داشت. لهذا او از وقایع خراسان وسیستان نسبت به یعقوبی وطبری ومسعودی بهتر مطلع بود.

یکی از اشخاص بسیار مهم وذی صلاح در تاریخ یعقوب بن لیث صفار ابوعبدالله محمدبن الازهر الاخباری است که ابن خلکان از او نقل قول کرده است.

ابو عبدالله معلومات خویش را از شخصی بنام علی بن محمد که از احوال یعقوب بن لیث وجنگهای وی بخوبی اطلاع داشته، اقتباس نموده است (٣) گمان میرود این شخص همان علی بن نصر بن منصور بن بسام (متوفی ٣٠٣/٩١٥ـ١٦) (٤) شاعر ومورخ ادبی بوده باشد.

ابن خلکان از کتاب تاریخ ولات خراسان، مولفهٔ سلامی که فعلاً مفقود میباشد نیز بسیار استفاده کرده است. لیکن بجهة رعایت اختصار، در وفیات الاعیان به حذف

١- ابن خلکان ج ١ ص ٢٩١؛ ابن الندیم، کتاب الفهرست چاپ Roedige , Flugel لایپزیك، ١٨٧١ ص ١٤٦.

٢- ابن الندیم کتاب الفهرست ص ١٤٦.

٣- ابن خلکان ج ٤ ص ص ٣٠١ وما بعد.

٤- کتاب الفهرست ص ١٥٠؛ مروج الذهب ج ٧ ص ٢٥٧.

چیزهای زیادی در بارهٔ عمر و بن لیث مبادرت ورزیده است (۱).

تاریخ سیستان، این کتاب توسط یك نویسندهٔ نامعلوم به دری نوشته شده بود. تاریخ مذکور بدو بخش جداگانه انقسام یافته ومجموعاً حاوی ۴۱۵ صفحه است.

قسمت اول (از صفحه ۱ تا ۳۵۸) تاریخ مشرح سیستان تا سال ۴۰۰ هـ. را احتوا می کند. این قسمت به سبك بسیار قدیم یعنی سبك آخر قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری نوشته شده است.

قسمت دوم که بشرح وقایع تا پایان قرن هفتم می پردازد، بسبك ساده تر نگاشته شده و از صفحه ۳۵۹ تا ۴۱۵ را در بر گرفته است.

تاریخ سیستان برای دودمان صفاری یك متاع بسیار گرانبها ست. نویسندهٔ این کتاب با تعریف و تمجیدیکه از یعقوب بن لیث وعمر و بن لیث وابوجعفر احمد بن محمد بن خلف بعمل می آورد، برخلاف بعضی از مورخانیکه از سیستان نبودند و نسبت به دودمان صفاری آنقدر توجه نداشتند؛ اظهار میدارد که صفاریان در سیستان عوام پسند وحکمرانان ملی بودند. نویسنده عزل امیر خلف بن احمد توسط محمود غزنوی را، یك مصیبت عظیم برای سیستان می انگارد (۲).

۲ـ جغرافیه نویسان عرب:

درخصوص سیستان ـ سرزمین اصلی صفاریان ـ یك مقدار معلومات بسیار مفید را از کتب جغرافیایی که توسط مؤلفین عربی بدست تحریر سپرده شده است، میتوان یافت. این معلومات در خصوص توپوگرافی، کمونیکیشن، اقتصاد، زندگی و رسوم ورواجهای محلی ومعتقدات که پس منظر رویداد های سیاسی ونظامی را روشن میسازد؛ میباشد.

۱ـ ابن خلکان ج ۴ ص ص ۳۲۰-۳۲۲.

۲ـ تاریخ سیستان ص ۳۵۴ چاپ بهار تهران ۱۳۱۴-۱۹۳۵.

ابن خرداد به ، ابوالقاسم عبید الله ، درروزگار خلافت معتمد (۸۷۰/۲۵٦-۸۹۲/۲۷۹) درجبال دررأس ادارهٔ بسیار مهم امور پستی واستخبارات ایفای وظیفه می نمود . اومؤلف کتاب المسالك ، یکی ازقدیمترین کتب جغرافیایی در زبان عربی میباشد که تاکنون بمارسیده است. ازتحقیق ام . جی. دخویه (M.j.de Goeje) معلوم میشود که ابن خرداد به ، کتاب خود را نخست درسال ۸٤۹/۲۳۲ تدوین کرد وبعد درسال ۸۸۵/۲۷۲-۸٦ آنرا برای باردوم بطورمکمل تر تدوین نمود .

یعقوبی ، احمد بن ابویعقوب واضح (متوفی ۸۹۷/۲۸٤) ، کتاب البلدان را درسال (۸۹۱/۲۷۸) نوشت. این کتاب علاوه برموضوعات اصلی آن یعنی مسائل جغرافیایی ، محتوی معلومات دلچسپ تاریخی نیز میباشد . درین کتاب در بارهٔ حکمرانان سیستان تا مرگ خلیفه المنصور ، آنگاه که این ولایت استقلال خود رااز دست داد (۱) وباخراسان پیوست گردید ، بحثی آمده است .

سبك یعقوبی ساده وکتاب وی ازشرحهای خیالی و افسانوی عاری است و اطلاعات اوصحیت دارد ، بدان سبب مورداعتماد جغرافیه نویسان آن عهد قرار گرفته است . یعقوبی در بارهٔ کابل نیز تشریحات سودمندی دارد ازین رهگذرما مدیون این دانشمند بزرگوار میباشیم (۲) .

ابن رسته ، ابوعلی احمد بن عمر ، کتاب الاعلاق النفیسه رادرسال ۹۰۳/۲۹۰ نوشت. اودر کتاب خود ازیك نفرجغرافیه دان موسوم به ابوالعباس السجزی (۳) نقل قول کرده است. چنین معلوم میشود که اودرخصوص سیستان تشریحات خیلی مهم رااز السجزی گرفته است . ابن رسته اولین کسی است که راجع به یك دژخارجی درسیستان معلومات داده است (٤) .

۱- کتاب البلدان چاپ دی خویه لیدن ۱۸۹۲ ص ۲۸۲-۸٦ .
۲- ایضاً ص ۲۹۰ .
۳- کتاب الاعلاق النفیسه چاپ دخویه ، لیدن ۱۸۹۲ ص ۱۷٤ .
٤- ایضاً .

ابن فقیه الهمذانی ، کتاب البلدان را درسال ۹۰۳/۲۹۰ تحریر کرد. جغرافیه نگارانیکه کارشانرا بطور منظم انجام داده و تااواسط قرن چهارم هجری بوجود نیامده‌اند، جز اصطخری ، ابن حوقل ومقدسی نبوده اند .

اصطخری، ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی (۹۵۱/۳۴۰) نویسندهٔ کتاب المسالك است. این کتاب درحقیقت براساس رسالهٔ جغرافیایی ابوزید احمدبن سهل بلخی (متوفی ۳۲۲ /۹۵۱) که فعلاً دردست نیست، تحریر یافته است. قدر مسلم اینست که یاابوزید احمد البلخی یااصطخری ازسیستان دیدن کرده است. اصطخری زرنج را نسبت به‌سایر بلاد شرقی بیشتر شرح می کند (۱) چنین معلوم می‌شود گفتار اودربارهٔ صفاریان- یعقوب وعمرو طاهر وعلی (۲) ازکدام شخص سیستانی که به روایات تاریخی سرزمین خویش وقوف کامل داشته ، اخذ شده است . اصطخری دومین نویسنده ییست که ازآسیا بهای بادی سیستان صحبت می کند (۳) نویسنده اولی که درین باب سخن رانده ، مسعودی است (٤) .

ابن حوقل، ابوالقاسم (۹۷۶/۳۶۶-۷۷) که تااسپانیا سفر کرد وبخواهش اصطخری بر نقشه‌ها ومتن جغرافیایی او تجدید نظر نمود و کتاب المسالك والممالك را دوباره نوشت (۵).

اگر آثار جغرافیایی اصطخری وابن حوقل نمی بود معلومات مادربارهٔ سیستان بسیار اندك می بود.

مقدسی، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد (۹۸۵/۳۷۵) ، به همین دسته جغرافیه نویسان متعلق است. اثر بسیار مهم جغرافیایی او موسوم به احسن التقاسیم

۱- اصطخری، المسالك چاپ قاهره ۱۹۶۱/۱۳۸۱ ص ۱۳۹ ومابعد

۲- ایضاً ص ۱٤۲ ۳- ایضاً ص ۱٤۰ .

٤- مروج الذهب ج ۲ ص ۸۰

۵- کتاب جغرافیایی ابن حوقل موسوم به صورت الارض است. (مترجم).

فی معرفت الا قالیم است. A.Sprenger (۱) مقدسی را یکی از بزرگترین جغرافیه نویسان می‌شمارد. مقدسی راجع به اقلیم، تولیدات تجارت، پول، اوزان، مقاس‌ها، عادات اجتماعی، مالیه وخراج هر مملک که از اطلاعات مهم برای تاریخ ثقافت شرقی است معلومات میدهد.

آثار جغرافیایی بعدی از قبیل معجم البلدان یاقوت (۱۲۲۸/٦۲۵) نیز دربارهٔ سیستان معلومات قابل توجهی میدهد. (۲) پروفیسور لسترنج، جغرافیهٔ یاقوت را بحیث مخزن معلوماتی می‌شمارد که از عهده تعیین ارزش آن نمیتوان بدر آمد.

۳- معلومات دربارهٔ عواید:

راجع به عواید دورهٔ صفاری معلومات معین در هیچ منبع عربی بملاحظه نمی‌رسد. مگر از آثار آتی الذکر در خصوص درآمد امپراتوری اسلامی که ظهور صفاریان نیز در آن عصر بود، میتوان یك مقدار اطلاعات سطحی بدست آورد.

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۷۳۲-۸۰۸/۱۳۳۳-۱٤۰٦) لستی را از یك کتاب بنام جراب الدوله (ابنار آذوقه دولت) نقل می کند که ارزوی آن مقدار عواید تحویل داده شدهٔ زمان فرمانروایی مامون (۱۹۸-۲۱۸/۸۱۳-۸۳۲) (۳) را میتوان فهمید. در حالیکه مدرك دیگری بر آنست که مقدار مذکور مربوطه به تقریباً نیم قرن پیش از زمان خلافت مامون بخصوص عهد خلافت جدلو مهدی (۱۵۸/۷۷۵) (٤) میباشد.

درعهد خلافت هارون الرشید (۷۸٦ - ۸۰۹) مقدار اندکی ازعواید امپراتوری اسلامی درسال ۸۰۰ برای مصرف یحیی برمکی وزیر آل عباس

1- Sprenger ,A.Die Past-und Reiseroaten des Orients (leipziq ,1866-73) P.XVIII.

۲- یاقوت، معنجم البدان، چاپ وستنفلید (لایپزیك ۱۸٦٦-۷۳)، ج ۳، ص ٤۱ وما بعد.

۳- ابن خلدون، المقدمه ترجمه وچاپ رو زنتال نیویارك ۱۹۵۸ ج ۱ ص ص ۳۲۱-۲۲

٤- لسترنج، فلسطین درتحت تسلط مسلمانان (بیروت ۱۹٦۵) ص ٤٤

اختصاص داده شده بود. این مقدار در کتاب الوزراء مؤلفهٔ جهشیاری توضیح شده است (۱).

شرح دیگر دربارهٔ درآمد خلافت عباسی در کتاب الخراج قدامه یافت میشود. این کتاب درسال ۲۶۶/۸۸۰ نوشته شده و چنین معلوم میشود که اطلاعات مربوطه به عواید ازفهرستهای رسمی سال ۲۰۴/۸۲۰ نقل گردیده است (۲)

ابن خردادبه معلوماتی راکه دراین مورد ارائه کرده ازروی عواید یك سال قبل از نگارش جغرافیهٔ خویش گرفته است. ارقامی راکه یعقوبی در کتاب البلدان آورده نه مانند ارقام قدامه منظم و نه چون آن ابن خرداد به آموزنده است(*).

۱- جهشیاری، کتاب الوزرا چاپ مصطفی ودیگران، قاهره، ۱۳۵۷ ص‌ص ۲۲۱۸-۸۸.

۲- لسترنج، فلسطین در تحت تسلط مسلمانان، ص‌ص ۴۵-۱۶.

* ترجمه از:

ABrief Survey of the Sources For the Saffarid Dynasty of Sistan, by M·M·Hossain. Journal of the Asiatic of Pakistan, Vol.XV, NO.2, 1970

نویسنده : عنایت الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجهٔ دری بدخشان

-۵-

- ج -

۱- جاز jaaz : اسم (ك دف ج) جهاز هوایی ،طیاره، هواپیما .

۲- جاغر jaaghər :اسم (د ك ج ف)جاغور ،امادر اصطلاح مردم بمعنی قدرت وحوصله نیز آمده چنانچه گویند: همو مردك که دعوامیکنه البت که جاغرشه داره (همان شخصی که دعوا میکند شاید قدرت دعوا را نیز داشته باشد) جاغر به دارندگی نیز اطلاق میگردد.

۱- چینه دانهٔ مرغان، به عربی حوصله گویند «غیاث»

۲- حوصلهٔ مرغ باشد، عنصری گوید :

خورنداز آنکه بماندز من ملوك زمین تو از پلیدی و مردار پر کنی جاغر «لغت فرس»

۳- جالك jaalək : اسم (دك ج ف) در کشم قبضهٔ خوشه و در محلات دیگر پوپك و یا توپك تسبیح و هم خود توپك معمول باشد. جالك بمعنی جالی jaaly و یا تور Toor نیز استعمال میگردد.

٤- جاگه jaaga : اسم مکان (ك دف ج) در اصل جایگه و یا جایگاه جای خواب، بستر خواب.

٥ - جام jaam : اسم ظرف (ك ف ج) ظرف آب خوری که در همه جایها معمول

است وبدروازی joom جوم گویند، هر گاه جامك jaamək تلفظ گردد معنی تاس ویاجام حمام رامیدهد امابصورت عموم جامك ظرفی باشد که ازحلبی و یاارمنی (هردوبیك معنی درردیف های گذشته نیزدرزمینه ذکری بعمل آمد که گاه گاه تنکه Tənəka هم گویند) ساخته شده وروغن راباآن آب کنندوخوراك‌های کم‌بداخل آن پزند در کشم وخوست وفرنگ ولایت بغلان به اسم ایلا غو ailaagho یاد میکنند . درساحهٔ جرم وبعضی ازمناطق دیگر دیکتال dayktaal هم گفته می شود.

۶ـ جامه jaama : اسم (ج ف ك) جامه‌وچپن .

۱ـ بدروازی‌جومه jooma .

۲ـ درمناطق جرم (دروی darawe) جامهٔ کهنه و کارگری معنی میدهد .

۳ـ کیپنگ‌ویا کیپنك، چپن های نمدی‌و بزرگیست که‌شبانهادروقت‌زمستان آنرامی پوشند مگرمعمولاً این قسم چپن ویاجامه برسر کوه‌ها پوشیده می‌شود،در ترکی بمعنی پروانه نیز آمده .

۴ـ جیلك jaylak چپن بی پنبه .

۵ـقاغمه qaaghma جامه‌ایست که‌از پشم گوسفندان‌و پنبه‌ساخته‌می‌شود و بافت آن دردستگاه اورمك صورت میگیرد .

۶ـ دردروازی چپن‌ویاجامه های نخی که‌بشکل الاچه (اله‌چه) بافته شده نیزساخته می شود ومعمولاً دیزاین های آن راه دارو برنگ‌های ملگی mallagy (نخودی شکل) وسفید سرخ وسفید وغیره می باشد .

۷ـ بروزن نامه پارچهٔ بافتهٔ نادوخته راگویند وبمعنی قبای پوشیدنی هم است‌وجام وصراحی و کوزه و کدری شراب رانیز گفته اند، برهان‌قاطع .

۸ ـ بدخشانی ها نیز بگفته برهان قاطع پارچهٔ بافتهٔ نادوخته را «جامه» و تولغ Toolagh گویند مثلاً «یك جامه کرباس» به‌اصطلاح «یك‌توپ کرباس»معنی

میدهد و توپ دراصطلاح کابل ومناطق دیگر اندازهٔ معیاری فروش تکـه با ب است اماطول و بر کرباس خوردتر ازطول وبر تکه‌های دیگر است، تولغ Toologh زیاده تردربین ترکهامعمول بوده وشاید ترکی باشد.

۷ـ جاندار jaandaar : اسم مرکب (ك‌ف ج) زنده‌جان که‌عموماً به‌آهو و گرگ اطلاق می‌شوددرصفت وقتی استعمال می‌شود که مقید ذکرشود.

۱ـ جاندارخدا jaahdaarixəda : کلمه ایست که‌حقارت‌وخوردی کسی را بیان کند وگاهی درموقع تعجب هم گفته می شود.

۲ـاپارت apaart وکلکات kalkaat دو کلمه ایست که در درواز بعوض جاندارخدااستعمال میگردد وجلیس هم معنی‌میدهد.

۳ـ جاندارخداـ جمله‌ایست‌درموقع ترحم‌به‌ذیروح گویند، افغانی نویس.

۸ ـ جانم صدقت jaanəmsadgat: (ك‌ف ج) قربانت‌شوم‌ودراصطلاح‌درواز یها قربونت گرم qəuboonatgarəm یعنی قربانت‌گردم معمول‌است.

۹ـ جای بندی jaay bandy : (ك‌دف ج) آنست که‌مواشی‌رابمقصدچاق‌ساختن مدتها تغذیه کنند: گوسفندها را مثل قشقار qəshqaar (قچ) ویاگوسفند قسیر gəsgr (گوسفندیکه بره نیاورده باشد وبه اصطلاح مردم بغز (bəghəz نباشد) جای بند نمایند وگوشت آنرابغرض خوردن خود یافروش بمصرف‌می‌رسانند.

۱ـ دگرdagar بره های یکسالهٔ راگویند که درآینده قشقارمی‌شود.

۲ـ درواز یها جای بندی را ساقوم səqom گویند و ترکی زبانها ودری زبانهای همجوارخاش سقـوم ویاساقوم saaqom را به‌حیوان تنبل وانسانهای گپ ناگیراستعمال میکنند.

۱۰ـ جبغ jabagh: صفت (ج)حیوانیکه موی های بدنش زیاد وژولیده باشد

۱ـ در کشم‌جمبق jambag

۲- دردروازجغیل jəghayl درفیض آبادوجرم این لغت نیز معمول است

۱۱-جپان jappaan : با تشدید (پ) صفت - زن چاق و تنبل .

۱ - بدروازی جپان را ترسن Tərsən گویندو ترسن که اصل آن «تورسن- Toorsən » باشد لغت ترکی و بمعنی پاینده و برجا آمده برعلاوهٔ اینکه نام و اسما بعضی اشخاص را به این نام میگذارند به آدم های تنبل و بیکاره نیز استعمال میکنند، کسانی را که اولادشان زودزود تلف و ازبین میروند طفل بعدی را تورسن نام میگذارند تا آرزوی پایداری وی را ازبان زد سازند .

۱۲ - جپله jəpala : (صفت-قید)، (ج ف) چالاك ، تیز ، شخصی بالباس کوتاه وچسپ .

۱-دروازی ها چقون Chaqoon گویندو چقون درمحلات دیگر چقان Chaqaan باتشدید (ق) تلفظ میگردد که معنی تیزی وچالاکی را افاده میکند واین لغت بین ترکی زبانها مستعمل بوده واحتمال ترکی بودن آن زیاد است .

۱۳ - جتانه jattaana : اسم (ك ج ف) شیرینی که برای قاصد عروسی از طرف شخصی دعوت شده داده می شود ، همین شیرینی که مخبر و یا قاصد جمع میدارد بنام «جتانه جمع کن» یادمیگردد .

۱ - بدروازی آسال aasaal گویند .

۱٤ - جت jat : اسم مصدر (ج ف ك) دعوت کردن بخانه ، نه بشکل جدی و رسمی بلکه برسبیل شوخی . ازاینکه درهرخانه مهمان نوازی وقبول کردن مهمان زیادحس می شود ، تعداد مهمانها زیاد میگردد ودرمراکز وحکومتی ها این حالت شکل عادی وظاهری رابخودگرفته ودهاتی ها این جت ویا اشارهٔ دعوت خانه راتقریباً به شهرهای بقسم شوخی صورت کنایه میدهند، چنانچه همه خواهند دانست مردمان حکومتی جرم نهایت مهمان نواز ودارای مهمان زیاداند، برای اینکه آنهارا از یك

طرف شوخی وازجانب دیگرظرافت وآزار داده باشند (جت جر می) را خیلی عمومیت داردبه آنهانسبت میدهند.

۱۵ - جخس jakhass: با تشدید(خ)اصوات(ج ف دك) صدای عوعو و یاعف عف سگ که بعضاً جخ جخ jakh، jakh: هم استعمال می شو د.

۱ - دروازی ها جقس jaqqass: تلفظ کنند.

۱٦ - جدی jədy: صفت نسبتی (ك ف ج)سکه (به فتح سین و کاف) اعیانی مثلاً دو برادریکه ازیك پدرومادر باشند باهم برادران جدی اند، دروازی هااین لغت را خدگی xədgy گو یند که اصلاً «خودگی» ویا «ازخود» باشد.

۱۷ - جرت و فرت jərtofərt: حاصل مصدر (دك ج ف) غالمغال بیهوده جارو جنجال کردن، کلان کاری.

۱ - کرو فرو خودستائی «افغانی نویس»

۲ - جرتك jərtək: صفت (ك دف ج) آدم سبك و کم حوصله (آدم سبك و بی-تمکین) افغانی نویس

۳ - جرتنك jərtanak: (ك) مرادف جرت و فرت بمعنی صدای بلندو بیهوده خیز بیجا و غیره.

۱۸ - جرچی jarchy: اسم فاعل شخصی که اعلانی را به آواز بلند درروی بازار پخش میکند، جرچی بمعنی غیلاننده ویا به اصطلاح مردم لول دهنده را نیز گو یند همچنان جر بمعنی خندق کنده، چقوری ویا درز بزرگ را گو یند مثل جوی کلانی که باثر سیل ویا آب کنده شده باشد.

۱ - جر: بفتح اول وسکون ثانی هر شگافی را گو یند عموماً و زمین شگاف تررا بر هان.

۱۹ - جرجر jərjəl: اسم (ك ف ج) شوربای بی گوشت که بعضاً آب و نمك گو یند.

۱ - پیاوه نیز معمول باشد وانواع آن عبارت از تخم پیاوه، کچالو پیاوه زردك پیاوه ، کدو پیاوه ترك های درایم درفیض آباد که به اسم «بوزبیتل» یاد کنند .

۲ - جرجرك jərjərək : اسم تصغیر جرجر و بدروازی «سیه نمك» باشد

۲۰ - جرغات jərghaat: اسم (دك ج ف) ماست که از شیر سازند و در هزاره نیز این لغت معمول باشد .

۱-ترکی، ماست که در پښتو مستی گویند-افغانی نویس. مگر در ترکی به لغت دیگری که «قتغ qatəgh » است نیز بماست اطلاق میکنند و قتغ در دری به سفیدی (شیر - قیماق) نیز استعمال میگردد. مثلاً چای قتغ «بمعنی شیر و یا قیماق که در شورچای انداخته می شود، شورچای که اصطلاحاً «شیرچای» گویند یکی از غذاهای معروف ومشهور ومعمولیست که حداکثر مردم از طرف صبح صرف کنند، چاشت نیز بعوض شوربا وغیره اکثر مردم از آن استفاده میکنند .

ترکیبات شیرچای (شورچای) چای سیاه، شیر یا قیماق و یا مغز چارمغز ، نمك و آب باشد و برخلاف خوراك های دیگر هرگس باید در چینی های مخصوص که بغرض شیرچای خوری ساخته شده اند تنها بخورد و بمثل شوربا، نان در داخل آن بغرض نرم شدن انداخته شود و رسم است که هر کس مجبور ومکلف است تا چینی خودرا بنوشد ودرغیر آن نوعی ازبی نزاکتی شمرده می شود. شیرچای را مردم واخان وشغنان بحداعلی استعمال میکنند از آن سبب است که تجارت چای سیاه در آنجا زیاد است شیرچای در بدخشان کیفیت خاص دارد گرچه چای تلخ نیز بین مردم رواج دارد حتی تاجاییکه میگویند .

زجوش چای جوشم این ندادر گوش می آید که چای تلخ روشن میکند طبع سخندانرا

ولی باز هم شیرچای مقام دیگری را بخود گرفته است .

۲۱- جرق Jarəq: صفت (ج ف ك) شخصیکه بروی خود داغ چیچك داشته

باشد و چشمهایش غیرعادی معلوم گردد .

۱- درواز یها بیجر BiJar و بجیر BoJeer گویند .

۲-در کشم کنایه ازشخص که لب آن ازحالت عادی کمتر باشد نیز استعمال میگردد .

۲۲- جرقسین Jaraqaseen : (صفت) (ك ج) جلایش دار ، شخص جدی .

۲۳- جرکی Jərkey : حاصل مصدر (ف ج) قهر و پیشانی ترشی کردن و به اصطلاح مردم درواز پیشونی ترشی کردن .

۲٤- جرلی jraley : صفت (ك د) زخمی وافگار .

۲۵- جرموق Jarmooq: اسم آله (د ك ف ج) پای پوش چرمی زمستانی

۲٦- جرمیز Jarmayz: (ك) کور kawar و میوهٔ آنرا المبونی lamboni گویند و کور kawrar بته ایست معرف که بجهته دوایی استعمال کنند .

۲۷- جریه: Jarya: اسم (د) خار پشت .

۲۸- جرغندود Jəzghandood: صفت (ج ك ف) کنایه ازسوختن بسیار ، دودیکه ازاثرسوختاندن پشم و یاتکهٔ پشمی و تکه های روغن متصاعد شود

۱ - چرغندود Chərghəndood : گفته شود کنایه از دود آنچه که دارای روغن باشد .

۲۹- جز ک Jazək :اسم صفت (ك ج ف) بقیهٔ دبنه وچربو که به اثر حرارت بشکل جامد باقی می ماند ، کنایه ازشخص تیز وچالاک که بدروازی جزرگ Jazrək گویند و نیز بشکل جزد ک Jazdək اسم (د) جزه Jeza و یاجز گ Jazək آمده است .

۳۰- جسمل Jasmal : صفت (ك د) چوب تسمه مانند یکه زودنشکند ، انسان قوی ولاغزاندام که به اسم «آدم تسمه» نیز یاد کنند.

۳۱ - جغت jaghet : صفت (ك ج ف) آدم جنجالی ، لولی . لولی Loley وجغت jaghat هردومترادف هم اند مگرغالباً به طبقهٔ نسوان استعمال میگردد .

مثلاً: زن اکهٔ مراد بسیار جغتست (خانم اکهٔ مراد خیلی غالمغالی است) درینجا بمعنی «بی آب» ویا «بی شرم» نیز استعمال میگردد.

مثال دوم: الله خدا جان دختر اکهٔ مرادایقه لولی بودس که (الله و یاخدایا دخترمراد بسیاربی شرم وغالمغالی بوده) درینجا برعلاوهٔ بی شرم و غالمغالی و جنجالی، به اصطلاح گریانوک ویا کسی که توسط گریه و غالمغال مقصد خود رااجرا نماید نیز نسبت داده می شود.

۳۳- جغد jəghd: صفت (ك د ف ج) کهنه، لباس فرسوده، شخص کهنه پوش (جغد ین jəghdeen)

۱- جغدک jghdəd: نیز صفت و کلمهٔ مترادف و تصغیر جغد است.

۳۳- جغز jəaghz: اسم (دف ج) درزو کفیدگی چوب دیوار وغیره.

۱- کشمی هاجغ jagh گویند.

۲- جغز jəghz: نوعی ازپرنده.

۳- جغاندن jəghaandan: وچغاندن Chəghaandan پاره کردن معنی میدهد الفاظجغیدن jəghedan و jaghedan و جغیده jəgheda نیز استعمال میگردد.

۳٤- جغله jaghala: اسم (ك ف ج) توته‌های سنگ - سنگ ریزه.

۱- تکه و پارچه - افغانی نویس.

۳۵- جغیل jəghayl: که مترادف آن کشین Kəsheen است بمعنی گدونامعلوم معمولاً درمورد تاراستعمال میگردد مثلاً در کلاوه گفته می‌شود که: کلاوه بسیار جغیل شده سروپای آن معلوم نیست، این لغت دربین ترکی زبانها بمعنی دری آن معمول است.

۳٦- جفت jəft: اسم (د ك ف ج) دودانه ازیک جنس - یکجا شدن.

۱- به قلبه نیز استعمال میگردد وهم چنین بازی است بنام جفت وطاق.

۳۷- جفته jəfta: حاصل مصدر (ك ج) خیز زدن ، زدن توسط هر دو پای پس ، دراصطلاح حرکات ناموزون و بی‌جای اشخاص.

۱- الاسک alaasak : را نیز بمعنی جفته استعمال کنند.

۲- لگد اسپ و خر که به هر دو پای اندازد (رشیدی - غیاث)

۳- بفتح اول بروزن هفته خمیده و کج باشد و چوب بندی تاک انگور او سقف خانه راگویند وطاق ایوان را هم گفته‌اند و بضم اول سرین و کفل مردم واسپ و شتر وغیره باشد ولگدی را نیز گویند که اسپ وشتر و امثال آن اندازند و گره رسیمان را هم میگویند - برهان.

۴- جفتک jəftək و یاجفتک jəftak : بمعنی جوزه - ملحق.

۵- جفته زن jəftazan: دشنامی است که به آدم های جنگی نسبت داده می شود.

۳۸- جفیدن jəfeedan : مصدر و بشکل جوفیدن jofeedan نیز معمول باشد بمعنی مکیدن، کشیدن آب ومزهٔ چیزی توسط زبان.

۱- دروازی ها «بوش کردن Boshkardan» گویند.

۲- بعضاً جوفیدن Chofeehan و چوشیدن Chosheehan هم استعمال میگردد.

۳۹- جق جق jəqjəq : اسم (ج ك) گریه و غال مغال طفل.

۱- زنگ زنگ Zengzeng: نیز گفته می شود.

۲- شوروغوغا - غیاث.

۴۰- جقسین jaqaseen : صفت (ك) کسیکه در هر کاری غال مغال نموده از انجام آن خود داری کند، غالمغالی.

۱- جرتسین jartaseen : نیز به عین معنی استعمال میگردد (ج)

۴۱- جگر سوز (ك د ف ج) غمخوار و دلسوز ، در اصطلاح بمعنی مادر استعمال می شود مثال: او بی‌چاریکه بین جگرسوز نداره چته رنگ منگش پریده

(آن بیچاره را ببین که بی مادراست وچطوررنگ پریده معلوم می‌شود) تکلیف وسوزشی که دربعضی اوقات ازخوردن بعضی چیزی شوروشیرین احساس می‌شود افغانی نویس.

۴۲ـ جگی جگی jigyjigy : (دك ج) زاری کردن، جان جان گفتن بکسی، عذر البته تملق وچاپلوسی نیز معنی میدهد مگر بیشترجگی جگی بدوستان واولاد در اوقاتیکه ایشان قهر کنند استعمال میگردد.

۱ـ لفظیست که‌درحالت اضطرار گویند، غیاث

۴۳ـ جل jəl : اسم در (ك ف دج) معمول است وآن تکهٔ ضخیمی باشداز نخ ویاازپشم که اسپ ویاخررابدان پوشانند (ترکی)

۱ـ درواز یهاجل خررا «توغوم Toghom» واز اسپ راجل نامند.

بعضاً این لغت رابشکل «جول jol» تلفظ کنند هرگاه «جل jal» خوانده شود درآنصورت حرارت وشدت گرمی مراد می‌باشد. ونیز به عین تلفظ پرندهٔ رامعنی میدهد که کشمی‌ها آنرا «جلك jalak» میگویند.

۴۴ـ جمبیرك jamberək : اسم در (ج) مروج است ودختران هنگامیکه ازجوی ویا چشمه آب می برند، آنرا برسرمیگذارند برای اینکه کوزه سرشان را افگارنسازد، جمبیرك یك توتهٔ حلقوی ضخیم است که از تکه ساخته شده است و «جمبیلك jambelək نیز یاد میکنند، درمناطق کشم «فرك Fərək» گفته می شودوفرك به عین تلفظ درحصص جرم به اشخاص دماغی (متکبرومغرور) اطلاق میگردد.

۴۵ـ جمبیل jambel : اسم (ك ج) نوعی ازنبات است که ازآن اوماچ سازند وبعضاً آنرا «Bəl» گویند.

۴۶ـ جمر jəmər صفت (ج ف ك) چیچکی.

۱ـ بدروازی بجر Bəjər خوانند.

٤۷- جمسوزك jəmsozək: حاصل مصدر، شیرینی دادن، گرفتن شیرینی ازسبب لباس یاجامهٔ نو .

٤۸- جنجلك jənjələk : اسم، صفت (ك دف) کلوله، نوعی از نشستن کاکل‌های چملك .

۱- بدروازی جنجیل jənjel .

٤۹- جندی jənde : صفت (ك ف ج) دیوانه ، ومدهوش واشخاص عصبی

۱-بدروازی دیونه deyona.

۲-کسیکه جن‌دارد، آدم عصبی مزاج، افغانی نویس.

جن را «جند jənd» گویند وبعضاً به‌اسم «اجینه ajena » نیزیاد کنند و « جندك jəndək » راباسم تصغیرجند استعمال میکنند.

۵۰ - جندك باد jəndəkbaad : اسم (ك ف ج) گردبادبه نحویکه گردوخاك را متصاعد سازد.

۱- بدروازی «گردبادك gardbaadək » گویند.

۵۱- جندمش jandəməsh : (ك دف ج) پروانیست ، مهم نیست وباصطلاح کابل بیلایم .

۵۲- جنده janda : صفت (ك‌د ف ج) ژنده ، کهنه وفرسوده (جغد jəghd) هم به عین معنی استعمال میگردد که شکل دیگرش جغدین jəghdeen است و «تلت Təlt» و «تلتین Təlteen » نیز بمعنی جغدوجغدین استعمال میگردند .

۵۳ - جنگ جنگ jengjeng : بکسردوجیم (حاصل مصدر) غالمغال ونق نق کردن ومعمولاً به غال مغال اشخاص ضعیف البنیه وترسو اطلاق می شود .

۱- تملق وچاپلوسی، افغانی نویس .

٥٤ - جنگ زرگری jangyzargaıy : اسم مرکب (د ك ف) جنگ ساختگی

۱ـ کنایه از جنگ ساختگی باشد ، برهان

۵۵ـ جنور janwar : اسم وصفت (ك د ف ج) مخفف جانور برای حیوان استعمال میشود و گاهی هم بقسم کنایه به انسانها گفته می شود .

۱ـ آهو.

۲ـ بدروازی و بعضی حصص دیگر جنور عبارت از مرغیست معروف ازجنس بازو باشه که بدان دیگر مرغان راشکار کنند .

۵۶ـ جنش jansha: حاصل مصدر (دروازی) یکجاشدن رمه ها ، پهلو به پهلو بودن دو رمه .

۵۷ـ جنگ و پنگ jengopeng : (حاصل مصدر) (ك د ف ج) غالمغال، شور مشور بغضاً «جنگ و ینگ jengoweng » نیز گویند و این کلمه در بارهٔ اشخاص ضعیف بکار میرود .

۵۸ـ جنگ jeng : صفت (ك) کالای جیك jek شده و به اصطلاح کابل چملك شده وصدا نیز معنی میدهد و بدروازی جنج jəng گویند.

۱ـ جنگس jəngass : صدای گریهٔ طفل.

۵۹ـ جنگرتك jəgərtek : (ك) بخود پیچیده ـ کشین و ژولیده .

۶۰ـ جنبیدن jənbedan : مصدر (ف ك ج د) شکل دیگر آن جمبیدن jəmbedan بمعنی حرکت خفیف کردن ـ شورخوردن اشکال دیگر این لغت « بجم bəjəm » و یا بجمب bəjmb بجنب bəjənb ، جنبید jənbed ، جمبید jəmbed نجمبید ، نجمب نجنب وغیره می باشد.

۶۱ـ جوار jowaar : اسم مکان (ك د ف ج) جوی ، نهر.

۱ـ جوبار که اصلا جویبار است نیز معمول می باشد.

۲ـ اسم تصغیر هر دو « جوارك jowaarək » و جوبارك jobaarək است .

٦۲ ـ جواز jəwaaz :اسم آله (ف ج ك) دستگاه روغن کشی است در نواحی تخار و بدخشان و نقاط دیگر .

۱ ـ آو جواز aaw jəwaaz : قسم دیگری ازین دستگاه است که توسط آن شالی را پاک کنند.

۲ ـ بضم اول بروزن گدازها و ن سنگین و چوبین را گویند وظرفی را نیز گفته‌اند ـ برهان

۳ـ سر کوبه باشد چون هاون چوب لیف که در آن سیر و غیره کوبند فرخی گوید:
ای بکوپالی گران گفته پیلان را پشت × چون گرنجی که فرو کوفته باشد بجواز ـ لغت فرس

٤ـ ظرفیکه در آن روغن از حبوبات کشند ـ افغانی نویس

٦۳ـ جواز ک jəwaazək: اسم آله (ك د ف ج) اغور ـ هاون کوچکیکه در آن زرد چوبه را کوبند علاوه از جواز ک واغور این عملیه را توسط لمبان سنگ ـ ləmbaansang که نوعی ازاوغور می باشد اجرا کنند و بدرواز ی آنرا سنگ غیلونک ghelonək گویند و سنگ غیلانک ghaylaanək و یا سنگ جر، سنگ جر کنک jarkənak یک نوع بازی است که سنگ هارا ازسر کوه ها بطرف پایین رها کنند.

٦٤ـ جوال jowaal :اسم آله (ف ج دك) ظرفیکه در آن گندم، کاه، جو وغیره کشند.

۱ـ جوال، اندازه و مقدار معین جو و گندم است و مردم بدون اینکه در معاملات قرض دادن و یا پاشیدن گندم وغیره وزن کنند جوال را معیار قرار میدهد. معمولاً ازدو چیز پشم و نخ ساخته می شود نخی آن که زیاده تر در حصص قطغن زمین بافته وساخته می‌شود ، شکل سفید و ملگی malagy (نخودی شکل) دارد و پشمی آن اکثراً دیزاین راه دار سیاه وسفید می باشد .

۲ـ چیزیکه در آن غله اندازند ـ غیاث.

۳ـ بضم اول بروزن زغال معروف است و آن ظرفی باشد از پشم بافته که

چیزها در آن کنند و یک لنگ بار را نیز گویند و بمعنی مکر و حیله نیز آمده است. کنایه از بدن انسان هم است و کنایه از چیزهای کشاده باشد.

٤- در بدخشان نیز جوال کنایه از چیزهای کشاده مورد استعمال میباشد

٦٥- جوال دوز jowaaldoz : اسم آله (دف ج ك) سوزن خیلی کلان و بزرگتر

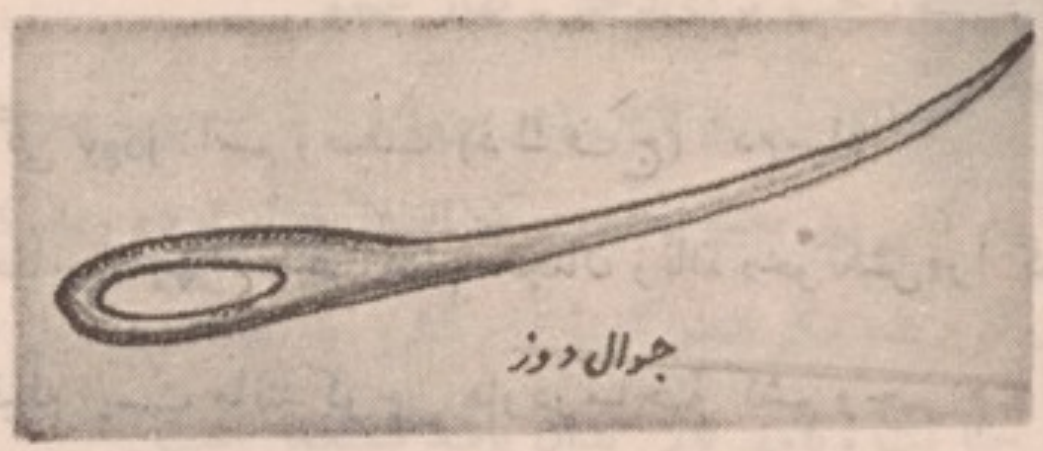

زسوزن که برای دوخت جوال ، خرجین ، جل و پالان حیوانات بکار می آید. این نوع سوزن توسط آهنگرهای محلی ساخته می شود.

٦٦- جوانه jəowaana : صفت (ك دف ج) نر گاو سه ساله و نر گاو یکه تازه آمادهٔ قلبه کردن شده باشد.

٦٧- جوخار jawkhaar :اسم و شکل تصغیر آن جوخارک jaw khaarək و آن گنجشکی باشد که خوراک آن جو و بشکل خاکستری « جوخرک jawkherək » نیز معمول است.

٦٨- جوره jawra : صفت (د ك ج ف) سردی زده.

مثال : امسال ای دست خنکی مردمه جوره میزنه.

جوزون jowzoon : اسم مکان ، جاییست در فیض آباد واقع در وسط شهر و آن نام قدیمی فیض آباد وشکل اصلی آن جوزگون بوده است.

٧٠- جوشک jooshək : اسم (ج ك) نام خوراکیست که از کله و پاچهٔ حیوان و گندم سازند.

٧١- جوغاشم jawghaashəm :اسم (خاش) گلی است کوهی برنگ الوانی که

دربهار می شکوفد .

۱- الوانی یاالوا ن رنگیست بشکل نارنجی مایل به‌سرخی هم چنان الوان تکه ایست برنگ مذکور

۷۲ - جوق jawəq: صفت (ج) جغد یـن ، کهنه و کهنه پوش .

۷۳- جو گی jogy :اسم وصفت (د ك ف ج) آدم‌سیاه چهره‌مخصوصاً سیاه‌چهرهٔ لاغر اندام‌همچنان زنان «خونکش»را گویند

۱- قبیله ایست مانندکوچی هاودرساحهٔ کشم وجـر م « قوال qowaal » نیز گفته می شوند .

۲- درویش ومرتاض هندو (نوعیست ازکبوترکـه سر ومنقار آن سفید وبعضی از پر های آن سیاه و بعضی سرخ باشد) افغانی نویس .

۳- جت jat : نیز به عین معنی استعمال میگردد .

۷٤- جولک jolək : اسم ، نوعی ازطیور برنگ خاکستری مانندگنجک.

۷۵- جومه Joma: اسم (د) جامه عبارت ازچپن های پنبه دار وچپن های بی پنبه را جیلک jaylak : گویند .

۷٦- جون jon : (د)بمعنی جان برای محبت وجان استعمال می شود.

۷۷- جووت Jowət : صفت (ك ف ج) ممسک .

۱- در مناطق درواز کنسک Kanesk که در کابل نیز معمول است مورد استعمال‌دارد .

۲- جووت شایدازجهود(یهود) که به‌بخل وممسکی‌شهرت دارد گرفته شده‌باشد.

درمنطقهٔ کشم جوت Jot بایك واو تلفظ میگردد .

۷۸ - جهل Jehl: قهر وغضب ، کوترم Kotaram نشان دادن خود را ، ستیزه مثلاً: کسیکه بزودی ازجای بر نخیزد. میگویند جهل کرده وشاید از کلمهٔ جهل و نادانی گرفته شده باشد .

۷۹- جهیزی Jehezy :(ك ف ج) اموالیکه پدر هنگام عروسی به دخترش میدهد.

۱- اسباب ورخت برای دختر - بهار عجم .

۸۰ - جلاب Jallaab : اسم فاعل (عربی) (د ك ف ج) سوداگر و محتکر .

۱- آدم کش نیز معمول است که اصلاً جلاد بوده و بشکل غلط مشهور به جلاب مبدل گردیده مگر لفظو کلمهٔ آدم کش به اصطلاح کابل لجوج و بدو به کسیکه اشتباه جنایت ونامهربانی بدان باشد مستعمل است .

۲ - کنایه ازشخص خلاف طبیعت که بالفظاست گویند - افغانی نویس.

۸۱- جیداق Jaiqaa: صفت (ج ف) خمیازه در وقت حرکت لباس هارا بالا گرفتن وجیداقی کنایه از کسیست که در کار جایت نشان بدهد. وآدم های جیداقی را جپله Jəpala هم گویند .

۸۲-جیرك Jayrək : اسم (خاش) گیاهیست که از برگ آن سبزی پخته کنند و چون بزرگ شود آنرا برای سوخت جمع آوری نمایند وبنام سیچ Seech ویا Seechək سیچك نیز یادمیگردد.

۸۳- جیره Jera : اسم (ك) نام پرنده ایست که از کبك خوردتر ومشابه به مینا می باشد وبشکل جیر Jer هم استعمال شود .

۱- جیره Jayra : عبارت ازنان سرکاری که به اندازه داده می شود و کنایه از کسیکه

بمزدور و یا اقارب خودنان کم میدهد .

۲- جیر : نوعی است ازچرم - افغانی نویس .

۸٤ - جیس Jees: (ك ف ج) دیدن طرف کسی به قهر ، انسان دهن باز پیشانی ترشی. که بدروازی اپارت apaart و کلکات Kolkaat گویند .

۸۵ - جیك Jeek : صفت (ك ف ج) چملك و بی اتو .

۸٦ - جیو ك Jaywak: اسم تصغیر (ج ف ك د) جیب کرتی ، پیراهن وغیره در کشم جوك Jook تلفظ میگردد .

۸۷ - جیه Jeya: ضمیر (ك ف ج) مادر ، بدروازی نسنه nana وجیهٔ کلان بمعنی مادر کلان ومادر کلان رامعمولاً ماماهم گویند امادروازی ها Ve فی و بی Baby گویند، ماما که دراصطلاح محلات دیگرما ، برادرمادراست تغه Tagha گفته می شود .

۱ - جیجی Jeejy: اسم ، سینه و پستان مادر از زبان اطفال .

ادب دری در سرزمینهای دیگر

اشعاری از گویندگان تاجیک دربارهٔ مردم و کشور افغان

سلام دوستی به مردم افغان

مردم کار و شجاعت ــ مردم افغان ، سلام!
از دیار شوروی، از ملک تاجیکان سلام!
سرفرازیم اینکه مهمان شما گردیده‌ایم،
اولین حرف است در گفتار هر مهمان سلام.
ماشمارا این سلام از دوستان آورده ایم،
تحفه یی از میوه های بوستان آورده‌ایم.
عصر ها همسایه ایم و همزبان ما و شما،
در یک آهنگیم شعر و نقش خوان ما و شما؛
میخوریم از پنج و آمو آب مان ما و شما،
محو کرده دشمنان را بی امان ما و شما ؛
هر یکی بیراق آزادی خود افراشتیم ،
خرمن نعمت ز کشت دوستی برداشتیم .
اتحاد شوروی در راه صلح است استوار،
کشور افغان درین راه است با وی هم‌قطار؛

جنگجو از صلحجو مغلوب خواهد شد یقین،
سیل عاجز میشود چون برخورد با کوهسار!

مردم کار و شجاعت ـ مردم افغان، سلام!
از دیار شوروی، از ملک تاجیکان سلام!

اوگوست ۱۹۵۸

عبدالسلام دهاتی

سلامنامه
به دوستان افغانی

السلام، ای ملت همت بلند
السلام، ای دوستان ارجمند!
بساند ای رودکی، امروز ما
میهمان این دیار دلپسند:

«هیچ شادی نیست اندر این جهان،
برتر از دیدار روی دوستان!»

از دیاری که بهارش بی خزان،
عشق میروید زخاک پاک آن،
آسمانش چون دل ما بی غبار،
برشما بادا سلام، ای دوستان.

«هیچ شادی نیست اندر این جهان،
برتر از دیدار روی دوستان.»

پایهٔ صلح امانی ـ دوستی است،
لذت عشق و جوانی ـ دوستی است.

دوستی مارا به هم نزد یک کرد،
آفتاب زندگانی دوستی است .

«هیچ شادی نیست اندر این جهان،
بر تر از دید ار روی دوستان .»
میر سعید میرشکر

ستاره ها و نقاب

هست شهر عجب به شرق زمین
اخترانش نقاب بگرفته ،
گر از آنها یکی کشاید روی ،
صورت ماهتاب بگرفته.

• • •

صبحگاهان ستاره ها لب جوی،
کوزه بر کتف میشوند روان ،
نیمهٔ روز مسیر کوچه کنند ،
شام در کلبه ها شوند نهان .

• • •

هست در شهر خود یگانه قمر ،
اصل آن از ستارگان بوده است.
یک سحرگاه رفته بر لب جوی ،
رخ رها از نقاب بنموده ست .

• • •

باخبر گشته آفتاب از آن ،
به تماشا شتاب بنموده ست .
از سر بام شهر نظاره ،
سوی آن ماهتاب بنموده ست

ازهمان وقت ، آفتاب آنجا
تاقد بام خانه‌نزدیک‌است .
شهر تفسان همیشه از نورش
آن‌چنانی که‌بزم تاجیک‌است.

***

ای اگرآن ستاره ها یکسر ،
ازرخ خودنقاب پرتایند ؛
قمرستان شود سراسرشهر ،
اختران فلک به اشک‌آیند.

عبدالجبار«قهاری»

به مردم افغان

ای‌یارو برادران افغان ،
ای خواهروما دران افغان !
از مابه شما سلام بادا،
صدعزت واحترام بادا !

***

راهی که به این دیارافتاد،
ازقلهٔ کوهسارافتاد.
از بیشه ورودو کشت افتاد،
گویازبربهشت افتاد .
هربوته وهرنهال دیدیم ،
باکشورخودمثال دیدیم .
آنهاکه دراین دوکشورستند،
گویاکه دوگانه خواهرستند .
آنهاکه‌دراین دوکشورستند ،

گویا که به هم بر ادر ستند.
اندام مثال نان گندم،
سیمای کشاده دست مردم.
سرهای به حکمت آفریده،
دلهای به شعر پرورده.
یاران حکم به آبرویید
درماچه تفاوتیست، گویید؟
مارا که سحر دگر دگر نیست.
خورشید و قمر دگر دگر نیست.
یک ابر به هر دو ملک خیزد،
باران برابری بریزد.
از رود یگانه آب نوشیم،
یک نوع به تن لباس پوشیم.
یک طبع و یکی طبیعت ماست،
پس دوستی فرض و سنت ماست.

غفار «میرزا»

جنبش تصوف و تکامل مثنویهای عرفانی

-۲-

ج. مثنوی مولوی شاهکار عرفانی :

نردبان آسمان است این کلام
هر که زین برمیرود آید ببام
نی ببام چرخ کو اخضر بود
بل ببامی کز فلك برتر بود

۱- مولوی بزرگترین شاعر متصوف:

بزرگترین وعالیترین شاعر متصوف در تمام دوره‌ها، جلال‌الدین محمد است که مولینای بلخ یا مولوی نیز نامیده میشود. مولینا جلال‌الدین محمد فرزند سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین الخطیبی الکبری الحنفی، بزرگترین شاعر متصوف افغانستان است که درسال ٦٠٤ هجری در بلخ، مرکز ثقافت وفرهنگ آندور، تولدیافت. چون اکثر عمر خود را در آسیای صغیر بسر برد، بمولینای روم نیز معروفست. دو بار ازدواج کرد و درسال ٦٧٢ درشهر قونیه وفات نمود.

پدرش محمد بن حسین نواسهٔ دختری علاء الدین خوار زمشاه صوفی بزرگ بود و پیروان زیادی در طریقت داشت و از فاضلان و مشایخ عارفان بشمار می‌آمد و از خلفای شیخ نجم‌الدین کبری بود. نخست نزد خوارزمشاه مقرب بود. بعد حسد محمد خوارزم شاه تحریك شد و مخالفان نیز از وی شکایتها

کردند که موجب رنجش خوارزمشاه گشت و وی نیز مجبور بمهاجرت شد. این مسافرت مقارن ظهور فتنهٔ مغول اتفاق افتاده وفتنهٔ مغول هم درین مهاجرت بی تأثیر نبوده است. بناءً بهاءالدین در حدود ۶۱۷ بلخ موطن خود را ترك گفت. درینوقت جلال الدین چهارده ساله بود و با پدر خود به هرات آمد و از آنجا به نیشاپور رفت و بدیدن فریدالدین عطار رسید. عطار، جلال الدین را دعا کرد و مثنوی اسرار نامهٔ خود را بوی داد و ببهاءالدین گفت: این فرزند را گرامی دار، از ناصیهٔ او بزرگی هویداست. باشد که از نفس گرم آتش برسوختگان عالم زند.

بهاءالدین و لد و خانواده‌اش بمکه رفتند. از آنجا بملاطیفه شدند و چهار سال بماندند، سپس در آسیای صغیر متوطن گردیدند. هفت سال در لارنده مقیم گشتند و بعد بدعوت سلطان علاءالدین کیقباد (۶۱۷-۶۳۶) دوازدهمین پادشاه سلجوقی روم، بقونیه مرکز حکومت او رفتند. بهاءالدین که عالم بزرگی در علوم ظاهری و باطنی بود، بتدریس علوم و نشر فضایل و ارشاد پرداخت. علاء الدین نیز بوی سخت ارادت داشت.

جلال الدین نزد پدر تحصیلات خود را آغاز کرد. پس از وفات پدرش (۶۲۸) از مجالس درس برهان الدین محقق ترمذی که از شاگردان پدرش بود و آن وقت در مسلك خواص اهل طریقت مقامی داشت، کسب فیض کرد و نه سال از وی ارشاد گرفت. آنگاه بحلب و دمشق و سایر شهرهای سوریه سفر کرد و اقامت گزید و اخذ معرفت و درك مجلس اصحاب طریقت نمود. سپس بقونیه برگشت و بتدریس مشغول شد.

روزی برحسب اتفاق باشمس الدین علی بن ملك داد تبریزی برخورد و این ملاقات در حیات وی عظیم تأثیر کرد. شمس از مولینا پرسید که غرض از مجاهدت و دانستن علوم چیست؟ مولینا گفت: روش سنت و آداب شریعت است. شمس الدین

فرمود این خود ظاهر است. مولینا گفت: ورای آن چیست؟ شمس گفت: علم آنست که ترا بمعلوم رساند و بشاهراه حقیقت کشاند و این بیت حکیم سنایی برخواند:

علم کز تو ترا بنستاند جهل از آن علم به بود بسیار

مولوی از استماع این سخن متأثر و متحیر گشت و مرید شمس گردید و تحت تأثیر شمس از قیل و قال مدرسه و مجلس اهل بحث پای بیرون کشید و گوش بنغمهٔ نی داد و بساط سماع گسترد. شمس صوفی شوریده حالی بود که سجیهٔ متبارز، نفس گرم و جاذبهٔ بزرگ و بیان مؤثر داشت. از شهری بشهری می آمد و با اهل ریاضت و درویشان و عارفان انس و الفت مینمود. در حدود ٦٤٢ بسراغ مولوی آمد و او را شیفتهٔ خود نمود و راهبر روحانی او شد. مولوی مدتی از صحبت وی فیض برد و تعظیم و احترام بزرگی بوی می نهاد، چنانچه از گفتارش هویداست. شمس باری بدمشق مسافرت کرد و برگشت و باز بار شاد پرداخت و انگیزهٔ عشق و شوق مولوی را فراهم کرد و آتش عشق او را دامن زد.

شمس دارای وجد و حال بود و در آن حال بظواهر چندان اهمیت نمی گذاشت. بیباك بود و اسرار را فاش میگفت. همان بود که مردم شوریدند و در سال ٦٥٤ هجری ویرا کشتند. از برخی غزلیات برمی آید که وی ناپدید شد و هرچند مولینا او را جستجو کرد اثری از وی نیافت.

مولوی پس از یك سلسله سرگذشتها و ریاضتها در عالم علم و عرفان بمقام بلندی رسید. سپس برسم مشایخ خلیفه‌ای برای خود معین کرد که نخستین آن صلاح الدین فریدون زرکوب است. مولینا توجه و علاقهٔ وافر و اعتقاد تمام بوی ابراز میداشت. پس از ده سال که وی وفات نمود (٦٥٧) حسام الدین حسن بن محمد حسن را برخلافت برگزید. وی یازده سال در حال زندگانی مولینا و دوازده سال پس از وفاتش جانشین وی بود. پس از وفات حسام الدین (٦٨٣) خلافت بسلطان ولد پسر مولوی رسید.

حسام‌الدین از پیروان بزرگ او بود و در علم تقوی و معرفت بدرجهٔ عالی رسیده بود. بتشویق و تذکروی بود که مولوی مثنوی شاهکار ذوق و عرفان افغانستان را نوشت. مولوی در قونیه خانقاهی درست کرد و پیروان پروانه وار گرد شمع درخشان عرفان وی جمع آمدند و دستگاه تصوف در قونیه نفوذ و اعتباری یافت و بنام طرقهٔ مولوی مدتها باقی بود. مولوی پس از شصت سال سوز و گداز و هجر بوصل حقیقی رسید.

سلطان ولد پسر مولوی که اسمش بهاءالدین احمد است، در سال ۶۲۳ هجری متولد و در سال ۷۱۲ در قونیه وفات شد و در تربت مولوی دفن گشت. وی سی سال از مشایخ بزرگ اهل طریقت بود. بزبانهای دری و ترکی شعر میگفت. ذوق عارفانه و قریحت شاعرانهٔ او شهرت بسزایی دارد. سه مثنوی از او باقیست که مشهورترین آنها ولد نامه است در شرح پدر و اولیاء و تفسیر مطالب و مقالات عرفانی. به نثر نیز پرداخته مطالبی دارد. وی در ادبیات ترکی مقام و تأثیر بزرگ دارد و چون پدرش از عوامل بزرگ انتشار ادبیات افغانستان و زبان دری در ترکیه بشمار میرود.

۲ـ مثنوی معنوی یکی از بزرگترین آثار ادبی جهان:

مثنوی معنوی از بزرگترین آثار ادبی جهان و متضمن بیست و هفت هزار بیت و دارای شش دفتر است که در حدود ۶۵۷ تا ۶۶۰ هجری نظم آن آغاز گردیده و قبل از مرگ مولوی تمام شده است. مثنوی معنوی نه تنها بزرگترین محصول اشعار و بهترین آیینهٔ افکار جلال الدین بلخی است، بلکه کاملترین دیوان تصوف زبان دری نیز میباشد که در بحر رمل (فاعلاتن فاعلاتن فاعلات) سروده شده و یکی از عالیترین شاهکارهای نبوغ و الهام بشر است. روح عمیق، حرارت و شور، زیبایی، تعلیمات بلند اخلاقی، شکوه سبک رنگ آمیزی درخشان، آهنگ روحنواز آنرا از نیرومندترین کتابها ساخته است. سراسر کتاب از معنویات مملوست که آنرا گیرا و زیبا جلوه میدهد.

مثنوی عرفانی را سنائی اساس گذاشت و عطار در بیان عقاید صوفیانه آنرا بکار برد ومظهر شور و ذوق گردید. سپس مولوی آنرا بکمال رسانید :

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم یك کوچه ایم

مولوی پس از اینکه دفتر اول را نگاشت بنابر وفات حسام الدین دو سال دیگر در نگارش مثنوی وقفه رخ داد :

مدتی این مثنوی تاخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاءالحق حسام الدین عنان باز گردانید زاوج آسمان
چون بمعراج حقایق رفته بود بی بهارش غنچه ها نشگفته بود
چون ز دریا سوی ساحل باز گشت چنگ شعر مثنوی با ساز گشت
مطلع تاریخ این سودا وسود سال هجرت ششصد و شصت و دو بود

آغاز هر دفتر بنام حسام الدین است چنانچه از جمله :

ای ضیاءالحق حسام الدین تویی که گذشت از مه بنورت مثنوی
مثنوی را چون تو مبداء بوده ای گر فزون گردد تو اش افزوده ای

مطلع دفتر پنجم اینست :

شه حسام الدین که نور انجم است طالب آغاز سفر پنجم است
ای ضیاءالحق حسام الدین راد اوستادان صفا را اوستاد
گر نبودی خلق محجوب و کثیف ور نبودی حلقها تنگ وضعیف
در مدیحت داد معنی داد می غیر این منطق لبی نکشاد می

محتویات مثنوی حکایتهای مسلسل منظومی است که مولینا باذکر آنها نتایج دینی وحقایق عرفانی را بزبان ساده واز راه تمثیل وحوادث روز بیان میکند و باین ترتیب بسیاری از آیات قرآن کریم، اخبار واحادیث نبوی را بسبك عرفانی شرح وبیان میکند . مولوی چون دیگران با نقشهٔ معین بنظم مثنوی نپرداخته تا آنرا

بفصول بخش کند، بلکه هر چه دلش میخواست، میگفت. در شعر نظم و سیاق و ترتیب بکار نبرده است. اشعارش چون صحنهٔ طبیعت پراگنده، زیبا و بی تکلف و پر از لطف است. برای آنکه راهبری و ارشادش نتیجهٔ مثبت بدهد و موضوع را ذهن نشین کند، معانی را با حکایت و داستان توجیه کرده است. هر بحث و موضوع را با حکایت و داستانی آغاز میکند و همینکه دانست فکر خواننده را کاملاً متمرکز کرده است، حکمت و منظورهای عرفانی بمیان می آورد و ببیان حقایق میپردازد. خواننده برای آنکه سلسلهٔ داستان نگسلد مجبور میشود آنرا بخواند و بختم داستان برسد که این از نظر داستان نگاری و رمانهای تبلیغی ارزش عالی دارد. مولوی در مثنوی بحدیقه و منطق الطیر عطار نظر داشته غالب افکار آنانرا و یا داستانهای آنانرا بیشتر پرورش داده و عمیقتر ساخته است. مثنوی چون منطق الطیر دارای یکموضوع واحد نیست. در تمام مثنوی چندین صد تمثیل و حکایت آورده شده و منظورهای عمدهٔ تصوفی و عرفانی خود را در آن گنجانیده است. تقسیمات آن بدفترها نیز از نظر موضوع نیست بلکه از روی مقدار است.

در دفتر اول پس از مقدمه در کلیات و تصریح فکر اساسی خودش که (عشق) است و در هر چیز جلوه گر شده و باید سر آن پنهان باشد و فاش گفته نشود و در حدیث دیگر ان سر دلبران گفته آید، بحکایت کنیزك و عاشق شدن سلطانی بروی میپردازد و میگوید این داستان را که در حقیقت نقد حال ماست بشنوید:

در ایام قدیم سلطانی بود متدین، روزی بشکار رفت در راه کنیزکی را دید و بروی عاشق شد با پول و مال فراوان ویرا خرید و باخود آورد و مدتی با او سپری کرد. اما کنیزك پیوسته زار و ناتوان میشد تا اینکه مریض شد و ببستر افتاد. سلطان بزرگترین طبیبان کشور را حاضر کرد و وعده داد که انعام فراوانی بایشان خواهد داد. اما طبیبان هرچند کوشیدند ثمرهٔ نبخشید. سلطان مایوس شد. بسوی مسجد رفت

آنجا ناله و گریه سرداد وعذرها کرد . بحر بخشایش بجوش آمد. در محراب مسجد خوابش برد. درخواب دید که میگویندش شخصی که فردا می آید مشکل تراخواهد گشود. روزی دیگر منتظر آمدن مردمسافر شد . چون اورادید بعزت و واکرامش پرداخت. پس از آن ویرا ببستر مریض حاضر کرد و مرض اورا برایش گفت. مردمسافر گفت: برای تشخیص بهتر است ویرا ساعتی بامریض تنها بگذارند. همه از اطاق برآمدند. مردمسافر از موطن مریض وخویشان وشهرهاییکه دیده بود پرسید و درین حال نبضش را بدست داشت و بچهره ووضع اودقیقا نه مینگریست. تااینکه سخن بشهر سمرقند رسید نبض اوشدید ترشدوچهره اش سرخ گشت ویك هیجان درو پدید آمد. مردمسافر ازدوستان اودرشهر سمرقند پرسید . اوهریك رانام گرفت تااینکه از محلهٔ سرپل کوی غاتفر یاد کرد. نبض او بشدت زد، رنگ چهره اش دگرگون وهیجانش تیزتر شد. مریض گفت که درین محل زرگری بود، مراخرید ومدتی بااو بودم اما مرا فروخت تاباین دیار رسیدم چون مردمسافر علت دردرا یافت دانست که علت آن مرض جسمانی نبود، بلکه علت روانی بود که درجسم ظاهر شده بود . درعصر حاضر زیگموند فروید درتحلیل وتجزیهٔ روحی از ین نوع امراض بکثرت یاد کرد که درروانشناسی وطب به(Hysteria) معروفست. سپس بوی گفت باید کسی ازرازش آگاه نشود . خلاصه موضوع راباسلطان درمیان گذاشت واضافه کرد راه حل آنست که زرگرمذکوررا باتحف وهدایای زیاد اینجا طلب کنید. کس فرستادند وزرگررا خواستندتا برای سلطان زیوانی درست کند. چون زرگر آمد مردمسافر به سلطان گفت که کنیزك رابوی بخشد. کنیزك نزدوی آمد وکم کم صحت یافت وبازرگر میبود. اما زرگر بتدریج زرد و زار میشد تاناتوان گشت وپدرودزندگی گفت. عشق کنیزك نیز کاستی گرفت. عشقهایی که ازپی رنگ بودعاقبت ننگ است . کنیزك صحت یافت ودیگر بیادزرگر نیفتاد چه بقول مولوی

عشق مردگان پاینده نیست باید شخصی زندهٔ راگزید که هرگز محو نگردد. البته نابودساختن زرگراز ترس ویابنابر کدام ملحوظ دیگر نبود، بلـکه به‌سبب الهامی صورت گرفته بود. این نیک بدنما، بهرامتحان نیک وبد صورت گرفته بود.

بشر بحقیقت کار کمتر پی میبرد وازروی ظواهر قیاس وقضاوت میکند؛ چنانچه گویند بقالی طوطی زیبا داشت که با سوداگران نکته ها میگفت . روزی طوطی شیشه‌های روغن بادام راریخت، بقال بقهر شدوبسرش کوفت وموهایش بریخت واز گفتارفروماند. دکاندارافسوس میخورد. پس‌ازدوسه روزی‌درویش شوریده حالی که موی بسر نداشت نزدیک‌دکان آمد ،طوطی که اورا بدید گفت تونیزمگر شیشهٔ روغن بادام راریخته‌ای مردم‌ازقیاس او بخنده آمدند که درویش صاحب دلق رامانند خود پنداشته بود ونباید کارپاکان رااز خودقیاس کنیم گرچه در نبشتن شیر وشیر یکی است .

مولوی درطی‌داستان پیش که یکی از چند صد داستان مثنویست، چند بارسلسلهٔ داستان راگسیخته،مطالب‌فلسفی ومفاهیم عرفانی خود را ارشاد و راهبری میکند پند واندرزمیدهد و بازداستان خـود را ازسر میگیرد .

این حکایت‌مثنوی‌رانظامی عروضی درمقالت‌چهارم چهارمقاله‌آورده وباتفصیل بیشتر این نوع‌معالجه‌را بابوعلی‌سینا نسبت میدهد وسلطان راقابوس گوید. همچنین نظامی گنجوی‌دراسکندرنامه ازعشق ارشمیدس باکنیزك چینی یادمیکند. این‌داستان بابرخی ازحکایتهای عطاردرمنطق‌الطیر وباروح کلی‌منطق‌الطیر ارتباط عمیق دارد. بعد جامی‌این‌داستان را بصورت دیگری درسلامان وابسال پرورده‌است. نکات عمده ومفاهیمی که درین داستان مضمراست وازآن‌بسنخ فکری مولوی میتوان پی برد اینـهـاست :

۱ـ دیدن عجزبشروقدرت خداوند وعدم اعتماد براسباب ظاهری(۲)چگونگی

خیال و تأثیر آن در زندگی مادی و معنوی انسان (۳) لزوم رعایت ادب در حضور مرد کامل (٤) چگونگی عشق و اینکه حال در قال نمی گنجد و عشق در بیان نمی آید (٥) ظهور حقیقت و بینیازی او از دلیل و برهان عقلی (٦) رمز قصه سرایی و داستان پردازی مولوی (۷) اشارت باینکه طبیب و معالج بمطالعهٔ علامتهای ظاهر نباید اکتفا کند، بلکه در احوال نهانی نیز باید کنجکاوی نماید (۸) لزوم تدبیر و اندیشه در کار و انتقاد از اعمال جاهلانه (۹) فایدهٔ کتمان سر (۱۰) فریفته شدن آدمی بظواهر امور (۱۱) پایداری عشق حقیقی و ناپایداری عشق مجازی (۱۲) ضروری بودن پاداش و کیفر (۱۳) بیان اینکه هر چه مرد کامل میکند، صواب و مطابق حکمتست (۱٤) غلط بودن قیاس بنفس و سنجش بی بنیاد (۱٥) ذکر این مطلب که دل پاک میزان حق و باطلست (۱٦) بی نیازی انسان از مجاهدت و ریاضت پس از وصول او بدرجات کمال (۱۷) بیان اینکه انسان تسلیم هر کس نباید بشود و انتقاد از مرشدان سالوس.

سبك مثنوی مولوی از حیث رسایی مقصود و انسجام موضوع و لطافت معنی و دقت فکری، صفا و متانت و پختگی اندیشه عرفانی، بسیار عالیست. مولوی معانی را با اندیشهٔ باریك مربوط ساخته در ترکیب الفاظ مهم نیرومند است. توجه مولوی بیشتر بمعانی بوده و بلفظ کمتر متوجه شده است و اینکه مولوی این وزن را انتخاب کرده منظورش آن بوده است تا مقصود را آسانتر و بسهولت اظهار بدارد. جذبه و شور و ذوق بحدی بود که مولوی نمیتوانست در زندان الفاظ و عروض و قافیه محبوس بماند:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

حرف و صوت و گفت را برهم زنم تا که بی این هر سه با تو دم زنم

بنا برین مولوی در شعر خود نمیخواسته هنر نمایی بکند، بلکه منظورش تلقین و ارشاد بود. برای همه و به زبان همه سخن گفته است. کلام او معانی و مفاهیم عالی و مجرد عرفانی و فلسفی دارد و هم حکایت و تمثیل.

۳ـ فلسفه مولوی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

مولوی فلسفهٔ عمیقی دارد او با فلسفهٔ «نوافلاطونی» مکتب اسکندریه از نزدیك آشنا بود و در سراسر آثار خود، همان روحیه و عرفان را با تصوف اسلامی آمیخته اظهار میدارد. بنظر وی حقیقت جهان یکی است و آن حقیقت مطلق و زیبایی مطلق و خیر مطلق است که بر هر چیز در ینعالم می تابد و همه جلوه گاه اوست. روح بشر نیز پرتوی از آن نور کلی است که از اصل جدا شده، شوق و آرزوی وصل او را در تب و تاب دارد و امیدوار است چون سایه باصل باز گردد. درحال در زندان بدن زندانی است و آرزوی پرواز بسوی اصل آنرا برسیدن و حصول کمالات معنوی تشویق میکند. این تب و تاب ناله های هجران است و این آرزو پرداختن بعرفان و مقامات معنوی است. موضوع شعر وی عشق روحست بمبدأ خود، یعنی ذات خداوند و طریق بازگشت بوی که در مقدمهٔ دفتر اول شرح شکایات نی است که کنایت از روح میباشد و از اصل خود جدا شده است:

بشنو از نی چون حکایت میکند وز جداییها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده اند وز نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوشحالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من
آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشقست کاندر نی فتاد جوشش عشقست کاندر می فتاد

مولوی سرزندگانی را در ارتقا و پیشرفت داند. بر بطلان عقیدهٔ جبریان سخن

گوید، بادست و پاواعضا بکار باید پرداخت واز کاروتشبث نباید فارغ نشست عقل،خردواعضاواستعدادخود راباید بکار انداخت :

پایه پایه رفت باید سوی بام — هست جبری بودن اینجاطمع خام
پای داری چون کنی خودراتولنگ — دست داری چون کنی پنهان توچنگ
خواجه چون بیلی بدست بنده داد — بی زبان معلوم شد اورامراد
دست همچون بیل اشارتهای اواست — آخراندیشی عبارتهای اوست

نباید بظواهرصورت فریفته شد ومعنای حقیقت را ازدست دادو بزرگی بشردر معنویات،اندیشه‌وخردواستعدادوکاراوست.صورت فقط محل ظهور معنی است واندیشه‌وتفکرمهمترواصل سخن‌وگفتاراست ولفظ حجاب آن است :

چندصورت آخرای صورت‌پرست — جان بی‌معنیت ازصورت نرست
خواجه چون بیلی بدست بنده داد — بی زبان معلوم‌شد او رامراد
نقش برد یوار مثل آدمست — بنگرازصورت‌چه چیزاوکمست
جان کمست آن صورت با تابرا — روبجوآن‌گوهرنا یابرا
صورت ازمعنی چوشیرازبیشه‌دان — یاچوآوازوسخن زاندیشه دان

معرفت وعلم نزدمولوی ارزش بزرگی داردوروح همه‌عالم است وعلم‌ومعرفت است که بشررابرجهان فرمانفرماساخته :

خاتم ملک سلیمانست علم — جمله عالم صورت وجانست علم
آدمی را زین هنر بیچاره گشت — خلق دریاوخلق کوه ودشت
زوپلنگ وشیرترسان همچوموش — زونهنگ بحردرصفراوجوش

دویی‌ودوگانگی‌وتخالف‌همه‌درعالم‌حس‌است‌امااقتضای جهان‌معنی‌یکرنگی‌است:

چونکه بیرنگی اسیررنگ شد — موسیی با موسیی درجنگ شد
هرنبی وهرولی را مسلکی است — لیك باحق میبرد جمله یکی است

بین علوم کشفی و استدلالی تفاوتی است. آنکه بعلوم استدلالی میپردازد پس از زحمت و کتاب و تدریس راه دراز صعب طی میکند و بجایی میرسد. اما اهل کشف که فقط بتصفیهٔ باطن و پاکی دل مشغول میشوند بادل پاك همه آنچه را که اهل استدلال بازحمت زیاد گردآورده اند، می بینند و راه صد ساله را یکشبه میروند.

آن صفا آینهٔ وصف دل است صورت بی منتهارا قایل است
پای استدلالیان چو بین بود پای چو بین سخت بی تمکین بود
گر باستد لال کارد ین بدی فخر رازی رازدار دین بدی

بار یاضت و جهاد نفس نباید دست از زندگی عادی و وظایف بشری کشید و با توکل نباید بیکار نشست تا زندگانی تعطیل نشود:

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند
رمز الکاسب حبیب الله شنو از توکل در سبب کاهل مشو
گر توکل میکنی در کار کن کشت کن پس تکیه برجبار کن

درویشی، فقر و ناداری و دریوزگی نیست، بلکه رستن از غرور و خودپرستی است و از صورت گذشتن و بخدا پیوستن است. در غیر آن دنیا وسیله است و باید از راه مشروع آنرا بدست آورد. درویشی در استغنا و بی اعتنایی است نه در احتیاج و ناداری. گاهی میشود که دو نفر باعقاید و افکار مخالف هم بیك زبان سخن میگویند و گاهی هم دو نفر باعین عقاید و افکار، زبانشان مختلف است، اینست که همدلی و صمیمت راه وحدت است و میتواند اقوام را از بیگانگی به اتحاد و یگانگی در آورد.

ای بسا هندو و ترك همزبان ای بسا دو ترك چون بیگانگان
پس زبان همدلی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است

مولوی که متمایل به اهل اشراق و عقاید افلاطونیست بمشائیان و طرفداران ارسطو کمتر وقعی میگذارد.

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

سرعرفان ورازایمان مولینادر دیوان شمس تبریزی نیز بشکل غزلهای شور انگیز ظهور میکند ازسنائی وعطار یادمیکند :

اگر عطار عاشق بود سنائی شاه وفایق بود نه آنم من نه اینم من که گم کردم سر و پارا

در آشفتگی وجوششهای پیاپی عشق پناه بزرگ عارف و کعبهٔ دل یگانه راه بکوی وصال دوست است :

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری دلست کعبه معنی مگرچه پنداری

طواف کعبه صورت حقت از آن فرمود که تا بواسطهٔ آن دلی بدست آری

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی قبول حق نشود گر دلی بیازاری

هدف عمده آنست که بوحدت وباطن نظر انداخت واز ظاهر وتظاهر وریا اعراض کرد حقیقت دید نه مجازرا، باطن وواقع را ارزش دادنه ظاهر وقشررا . ازنمایش بیرون بگشایش درون باید گرایید ودیده بنورحقیقت واشراق دوخت مغزرا باید گزید نه پوست را :

دنیهٔ دون نزد دانا جیفه است جیفه را پیش سگان انداختیم . . .

٤- مولوی بنیادگذار سبك عراقی در دیوان شمس

پس از مثنوی تألیف بزرگ مولوی، مجموعه غزلیات اوست که باسم مرشد روحانی اش به «دیوان شمس» موسوم شده است عده یی این غزلیات راسی هزار شمرده اند . گرچه مملو از احساسات، عواطف و شور است و متانت و شکوه بیمانندی دارد، اما کمتر شرح و تحلیل شده است . دیوان شمس مولوی مورد نظر سعدی بود که وی غزلیات شیرین و آبدار خود را ازین منبع فیض الهام گرفته و نگاشته است. حافظ نیز غزلیات جاودان خود را بپیروی از همین اثر نوشته است . مولوی در دیوان شمس بزرگترین نمونهٔ غزل عرفانی است که بدینوسیله اساس و تهداب

سبك عراقی را گذاشته است .

ازسایر آثار مولوی کتاب « فیه‌مافیه » است محتوی گفته های مولوی خطاب بمعین الدین پروانه که سراسر مطالب آن عرفانی و تصوفی است. مقداری از مراسلات ومقالات مولوی نیز باقیست .

تأثیر مولوی در افکار واذهان پیروان ومقلدان او بیشمار است . نفوذ معنوی وادبی مولینانه تنهادر افغانستان وطن اصلی او بیکران است که حلقه ها و محافل مثنوی خوانی بین اهل ذوق وحال ترتیب میشود وابیات مثنوی باآواز مخصوص خوانده میشود، بلکه درهند ، ماورالنهر ، فارس و آسیای صغیر نیز بحد اعلی است وشهرتش باروپا نیز رسیده. مثنوی بزبانهای مختلف ترجمه شده در شرح مثنوی تفسیرهای زیادی بزبانهای دری، عربی، ترکی ،و هندی تحریر گردیده است.

پروفیسور نکلسن ودکتور آربری ازشرقشناسان بزرگ انگلیس اند که بتصوف و ادبیات عرفانی پرداخته اند و نه تنها مثنوی و دیوان شمس را بچاپ رسانیده اند؛ بلکه آنرا بانگلیسی ترجمه کرده وحواشی وتعلیق نموده و باین وسیله ادبیات عالی عرفانی مارا درحلقه های علمی معرفی کرده اند .

مینویسند که سقراط کسیست که فلسفه را از آسمان بزمین آورد ومیگویند، اگر این درست باشد ، برتراندرسل کسیست که آنرادرزمین مهار کرد. امامولوی یگانه شخصیست که عشق را باسمانها صعود داد ورشته زرینی از عشق بافت . وی آتش عشق رادر کانون عالم شعله ورساخته وبه آن عشق ملکوتی که از ورای این عالم خاکی نور میگرفت درسینه‌ها آتش زد . روح پر شور که مانند پیك خجسته ای باعالم غیب درتماس بود ، سرچشمه الها مست .

مولوی شاعر نیست ومثنوی او مجموعهٔ اشعار نه، مولوی برتروفوق تراز شاعر است . مثنوی او الهاماتیست که ازعالم ماورای طبیعت گرفته شده است . سخن مولوی بحراست وبحردر کوزه نگنجد جزقسمت یکروزه واگرنتوان آب در یا

را نوشید بقدر تشنگی که باید چشید .

مولوی (مولینا جلال‌الدین بلخی) از آن‌سخنورانیست که درمثنوی خود یا کاملترین دیوان عرفانی وچه در غزلیات شمس افکار« نوافلاطونی» بخصوص فلوطین را ترجمانی کرده است . وی اساس غزل عرفانی راگذاشت . دیوان مولوی که بدیوان شمس موسومست از احساسات ،عواطف وشور مملواست ، متانت وعظمتی دارد که در نوع خود بی نظیر است . دکتور نکلسن انگلیسی این اثررا بانگلیسی ترجمه کرد وتعلیقاتی بدان افزود . غزلیات عرفانی که آغاز آنرا سنائی وعطاردردیوان خود کردند ، بامولوی دردیوان شمس پرمایه گردید وبنیاد سبك عراقی باینصورت گذاشته شد . سپس سعدی آنرا قوام بخشید وبپایهٔ عالیترین رسانید وحافظ شیرین سخن غزل عرفانی راکامل کرد وحضرت بیدل باوج اعلی رسانید .

درغزلیات مولوی اصطلاحات عرفانی به‌شایسته‌ترین صورت بکار برده‌شده‌است. بمشکل میتوان قضاوت کرد که حافظ بابرخی دیگر ازشاعران که اینگونه اصطلاحات را درشعر بدان لطافت بکار برده‌اند وغزل‌عرفانی‌را رونق‌بخشیده‌اند آیاصوفی‌وپیرو کدام‌طریقه‌صوفیانه‌بوده‌اند، یابرای آنکه‌بزبان‌مخصوص سخن‌زده باشند،اصطلاحات صوفیه را بکار برده اند . بکار بردن اینگونه اصطلاحات،آن شاعران‌راازمقصوداصلی نیزدور نکرد. لیکن بایدافزود که‌اصطلاحات‌ساقی،دیرمغان مغ،میکده،صوفی،قدح، سالوس ، زرق ، خمخانه،اهل‌نظروغیره‌رامولوی پیش ازحافظ دردیوان شمس خود بوفرت استعمال کرده وبعدحافظ آن اصطلاحات‌را بکار برد. البته باین اساس،سبك عراقی که میگویند سعدی وحافظ ازمؤسسان آن بودند، بسیارقبل از آن بامولوی‌طلوع کرده‌بودوبنیان‌گذارواقعی آن‌مولوی‌است. اگربنا باشد سبکهارا باساس شهرها وموطن شاعران نام‌گذاری کنیم آنرا باید «سبك بلخی گفت» *.

* اقتباس (باتلخیص) ازتاریخ ادبیات ذری ،تألیف مرحوم محمد حیدر ژوبل

گزارشهای پوهنځی ادبیات و علوم بشری

اعزام استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

جهت تحصیلات عالی بخارج

از آغاز سال ۱۳۵۰ یك تعداد از استادن دیپارتمنت های مختلف پوهنځی ادبیات وعلوم بشری جهت تحصیلات عالی و یا بغرض مطالعه و تحقیق بخارج اعزام شده اند. استادان مذکور عبارتند از:

۱- پوهندوی محمدحسن ضمیر ساپی استاد تاریخ شعبهٔ تاریخ وجغرافیه جهت تحصیلات عالی در رشتهٔ تاریخ در پوهنتون علیگر به تاریخ (۱٦) سرطان به جمهوریت هند اعزام شد.

۲- پوهنیار محمدحسن کاکړ استاد تاریخ شعبهٔ تاریخ وجغرافیه جهت ادامهٔ تحصیلات عالی در پوهنتون پرنستن به تاریخ (۲۱) اسد به ایالات متحدهٔ امریکا اعزام گردید.

۳- پوهنیار بایزید اخلك عضو مؤسسهٔ زبانشناسی پوهنځی ادبیات وعلوم بشری جهت تحصیلات عالی در رشتهٔ زبانشناسی بتاریخ (٦) سنبله عازم ناروی شد.

٤- پوهنمل محمدحسین راضی استاد شعبهٔ ژورنالیزم جهت تحصیل در رشتهٔ ژورنالیزم در پوهنتون اندیانا بتاریخ (۲٤) اسد عازم ایالات متحدهٔ امریکا شد.

٥- پوهیالی خانباز تینوال استاد شعبهٔ پښتو جهت تحصیلات عالی به تاریخ (٦) سنبله به اتحاد جماهیر شوروی اعزام گردید.

٦ـ پوهنیار شاه علی اکبر شهرستانی استاد دپارتمنت فرانسوی جهت یك سلسله مطالعات در رشتهٔ زبان وادبیات فرانسوی بتاریخ (۷) سنبله عازم فرانسه شد .

۷ـ پوهیالی جلال الدین استاد شعبهٔ پښتو جهت تحصیلات عالی بتاریخ (۱۳) سنباله به اتحاد جماهیر شوروی اعزام گردید .

۸ـ پوهنیار عبدالرزاق پالوال عضو مؤسسهٔ بشرشناسی پوهنځی ادبیات جهت تحصیلات عالی در رشتهٔ بشرشناسی بتاریخ (۳۰) سنبله عازم ایالات متحدهٔ امریکا شد .

۹ـ پوهنوال محمدرحیم الهام استاد شعبهٔ دری جهت یك سلسله مطالعات در رشتهٔ زبان وادبیات انگلسی بتاریخ (۲۵) سنبله عازم انگلستان شد .

۱۰ـ پوهیالی محمد عباس عبادی استاد شعبه ژورنالیزم جهت یك سلسله مطالعات دررشته ژورنالیزم بتاریخ (۸) عقرب عازم جمهوریت ترکیه گردید .

تقرر در کدر تدریسی دیپارتمنت دری

به اثر پیشنهاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری وتصویب شورای پوهنتون کابل ومنظوری مقامات ذی صلاح دکتور محمدافضل بنووال که اخیراً تحصیلات عالی خویش را به سویهٔ دکتوری دررشتهٔ زبان وادبیات دری درپوهنتون تهران به انجام رسانیده از تاریخ اول سنبله (۱۳۵۰) بحیث استاد در کدر تدریسی دیپارتمنت دری مقرر شده است.

انتخاب دو تن از استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بحیث اعضای شورای پوهنتون کابل

نظر به قانون پوهنتون کابل اخیراً پوهاند دکتور عبدالاحمد جاوید و پوهنوال غلام صفدر پنجشیری به اتفاق آراء از طرف استادان پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بحیث نمایندگان این پوهنځی در شورای پوهنتون کابل انتخاب شدند .

اشتراك پوهاند دکتور علمی در جلسات مباحثوی جشن جهان اسلام منعقدهٔ لندن

پوهاند دکتور سید محمد یوسف علمی استاد تاریخ دیپارتمنت تاریخ وجغرافیه پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بتاریخ (۱۵) عقرب جهت اشتراك درجلسات مباحثوی جشن جهان اسلام، عازم انگلستان شد. درین جلسات از طرف شماری از دانشمندان کشورهای اسلامی ومحققان غربی در اطراف شهرهای اسلامی و نقش آن در مظاهر مختلف هنر، یك سلسله مقالات مفید قرائت گردید. این جشن از ۱۲ نومبر تا ۱۲ دسمبر ۱۹۷۱ در لندن دوام داشت. پوهاند دکتور سید محمد یوسف علمی استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل پس از اشتراك درین جشن بکابل مراجعت کرد. جلسات مباحثوی این جشن چهار روز دوام کرد ودر طول آن نمایندگان کشورهای مختلف اسلامی در اطراف هنر معماری، نقاشی، کوزه گری و شهرسازی اسلامی یك سلسله مقالات ایراد کردند و گفتگوها بعمل آوردند. پوهاند دکتور علمی در مورد هنر خط در افغانستان در عصر حاضر بیانیه یی ایراد کرد و نمونه‌ها و قطعات خطی از خطاطان معروف را که باخود همراه داشت و آن را در تالار سخن رانی بنمایش گذاشت مورد دلچسپی اعضای مجلس قرار گرفت. این قطعات خطی گرانبها از البوم شخصی دانشمند محترم حافظ نور محمد کهگدای بعاریت گرفته شده بود که بدین وسیله از ایشان اظهار سپاس گزاری بعمل می آید. همچنان دکتور کلوس فیشر مشترق معروف آلمانی وابستهٔ پوهنتون بن، راجع به استحکامات

و منازل مسکونی سیستان افغانستان درعصر اسلامی مقاله یی ایراد کردو با نقشه‌هاو سلایدها مضمونش را ارائه نمود که مورد تحسین نمایندگان قرار گرفت.

جشن اسلامی که بکوشش مؤسسهٔ هنر های معاصر لندن در آن شهر تشکیل گردیده بود، یك ماه دوام کردو بعلاوهٔ جلسات مباحثوی آن، هر شام ازطرف یکی از اسلام شناسان معروف پیرامون مظاهر مختلف هنر اسلامی سخن رانی بعمل می آمد. همچنان مؤسسهٔ مذکور نمایشگاهی ترتیب داده بود که در آن نمونه های عکاسی هنر معماری اسلامی و قالین های اسلامی مورد نمایش قرار گرفته بود. جشن جهان اسلام به‌منظور گفتگو و بحث و تحقیق در اطراف مظاهر گوناگون هنر اسلامی برای بار اول درسال (۱۹۷۰) درایالات متحدهٔ امریکا منعقد گردیده بود. درجشنی که در لندن برگذار گردیده بود، علاوه بر دانشمندان انگلیسی شماری از اسلام شناسان امریکاوفرانسه نیز سهم گرفته بودند.

اداره

نگاهی به موسسهٔ هنرهای زیبای پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پوهنځی ادبیات وعلوم بشری چندین سال است که در پهلوی مؤسسهٔ جغرافیه، مؤسسهٔ زبانشناسی و مؤسسهٔ بشرشناسی که هر کدام کانون تحقیق ومطالعات درزوایای کلتور وفرهنگ افغانستان میباشد، مؤسسهٔ هنرهای زیبارا نیز تأسیس نموده است.

این مؤسسه از آغاز تأسیس تاکنون انکشاف قابل ملاحظه یی نموده وفعالیت های قابل وصفی را انجام داده است. ما از بناغلی پوهنیار تواب لطیفی متصدی بخش درامه و تمثیل این مؤسسه خواهش کردیم تا راجع به این مؤسسه مطالب چندجهت نشر درمجلهٔ ادب بنویسند. مطالبی راکه ایشان نوشته اند درذیل تقدیم میداریم. اداره

وقتی که دراخیرسال ۱۳٤٦ بعد ازفراغت تحصیل به وطن برگشتم وجود مؤسسهٔ هنرهای زیبادرتشکیل پوهنځی ادبیات وعلوم بشری وعلاقه بناغلی پوهاند مجددی رئیس آنوقت پوهنځی به این مؤسسه باعث تشویق وامیدواری من برای بهبود وضع هنری در کشورما گردید. من درشروع سال ۱۳٤۷ یادداشتی راجع به تأسیس پوهنځی هنرهای زیبا به بناغلی دکتورپوپل وزیرمعارف آنوقت تقدیم نمودم. ایشان به تعقیب آن به پوهنتون کابل امری صادرنمودند تاکمیسیونی برای غور وپلان گذاری درمورد امکانات تأسیس پوهنځی هنرهای زیبا تشکیل گردد.

بقرارامریهٔ مذکور کمیسیونی مرکب ازهنرمندان تحصیل یافتهٔ مملکت درشقوق مختلف هنری درپوهنتون تشکیل یافت. این کمیسیون بعدازغور ومطالعات

زیاددرطی چندین جلسه راپور مفصلی درموردتأسیس پوهنځی هنرها ی زیبا به مقامات‌عالی‌پوهنتون کابل تقدیم کرد. لیکن تا کنون‌پوهنځی‌هنرهای زیبا نتوانست درچوکات پوهنتون کابل تأسیس شود و بعضی ازشقوق هنری به‌حیث یك‌مضمون شامل پروگرام درسی محصلین گردد. اماچون تعدادی‌ازمحصلین به‌شقوق مختلف هنری علاقهٔ زیاد نشان دادند ،مؤسسهٔ هنرهای زیبا به‌درخواست آنهاجواب‌مثبت داد و کوشش نمود تابعضی ازشقوق هنری رابعد ازوقت درسی به شاگردان بصورت آزاد تدریس نماید که درنتیجه کورس های رسامی، مجسمه سازی نطاقی وسخنرانی وهنرتمثیل دایر گردید.

تعداد محصلینیکه‌درین کورس ها ثبت نام کردند خیلی زیادبودولی عاملیکه یك عدهٔ آنهانتوانستند این کورس هارا تعقیب کنند این بود که تقسیم اوقات درسی آنها ازصبح الی عصر آنقدرضیق بود که‌قطعاً نتوانستند کورس‌های‌هنری‌را به همان ساعات معین بعد ازظهر تعقیب کنند. باوجودآن یك تعداد محصلینیکه تقسیم اوقات درسی شان بعد ا زوقت فارغ بودمرتباً کورس های هنری را در مؤسسهٔ‌هنرهای زیباتعقیب نمودند. نتایج‌مثبت‌وعملی که‌ازین کورس‌ها بدست‌آمد، این بود که محصلین‌پوهنتون‌در رشتهٔ‌مجسمه‌سازی‌ورسامی به‌رهنمایی‌بناغلی‌حیدرزاد متصدی بخش مجسمه سازی‌یك‌تعدادآثارهنری‌ارزنده‌بوجود آورند که ازآنها چندین بار نمایشات درداخل و خارج ازپوهنتون ترتیب گردیدو امروزهم این آثار در ستدود یوی مؤسسهٔ هنرها ی زیبا یی پوهنځی ادبیات شاهد ذوق واستعدادهنری محصلین پوهنتون میباشد. همچنان بعضی‌ازمحصلینکه کورس‌ها ی نطاقی وسخنرانی راتعقیب کردند حالادربعضی ازپروگرامهای‌رادیو افغانستان مصروف کارهستند. علاوتاً مؤسسهٔ هنرهای زیبادربهارامسال توانست کانسرتی بیك سویهٔ خیلی آبرومند درادیتوریم پوهنتون ترتیب بدهد . تازه ترین حاصل

هنریکه نصیب مؤسسهٔ‌هنرهای زیباگردیده‌است،عبارت‌ازبوجودآمدن‌سناریوی «عروس‌صحرا» میباشد. این اثرراکه من درسال گذشته به قسم موادرسی برای تدریس محصلین صنف سوم ژورنالیزم پوهنځی ادبیات‌درمضمون نگارش‌درامه وسناریو تهیه کرده بـودم ، درکمیتهٔ مشورتی افغان فیلم ازمیان (٦٤) سنا ریو بطورمسابقه برای‌فیلم برداری درسال ۱۳۵۰ انتخاب‌وتصویب گردید که‌خبراین انتخاب قبلاً دررادیوافغانستان وجراید نشرگردیده است وبرسم تقدیرازهمین موفقیت بودکه بنده دربهارامسال‌برای سه‌ماه‌جهت تطبیقات بیشتـردررشتهٔ‌سینما ازطرف پوهنتون کلفورنیا دعوت‌گردید. ودر نتیجهٔ همین سفر بودکه مؤسسهٔ هنرهای زیباباعصریترین ماشین آلات کیبل تلویزیون وسامـان فیلم بـرداری مجهزگردید. موضوع دلچسپی که همه آرزودارند دربارهٔ آن توضیحات‌بیشتر داده شود ورودتلویزیون درپوهنتون کابل میباشدکه عنقریب یك دستگاه مکمل آن‌بـه‌سیستم (CLOSED CIRCUIT) درمؤسسهٔ‌هنرهای‌زیبانصب‌خواهدگردید.

فعلاً کارتهیهٔ یك پروگرام تلویزیونی امتحانی‌درین مؤسسه جریان دارد. قراراست که دوالی شش پایه تلویزیون درسالون های مختلف یکی ازعمارات پوهنتون کابل نصب‌گردد وازیك سوچ بورد ودستگاه فرستنده پروگرامهـای لازمهٔ‌تلویزیونی درسالون های مختلف پخش‌شود. همچنان‌درنظراست که‌ازتمام فعالیت های تعلیمی، هنری وسپورتی که درپـوهنتون کـابل‌صورت میگیردفیلم برداری گردیده‌وسپس‌این‌فیلم‌هادرپروگرام‌تلویزیونی درپوهنتون کابل نمایش داده‌شود. بطورمثال تاکنون‌موضوعات ذیل برای‌این پروگرام فیلم برداری شده‌است:

۱ـسیمنارمطالعهٔ‌علمی وتطبیق تعلیمات عالی

۲ـکانسرت‌پالنجونی درپوهنتون

۳- محفل بیست و پنجمین سال گرد یونسکو

٤ - محفل افتتاح سال تعلیمی پوهنتون

٥ - باغ وحش کابل

درنظر است که نکات برجستهٔ موضوعات فوق توأم بادیگر نمایشات هنری وسپورتی وغیره انتخاب شده وعنقریب درپروگرام تلویزیونی پوهنتون نمایش داده شود. ناگفته نماند که بتأسی ازپروگرام نمایشی تلویزیونی یك صحنهٔ امتحانی فیلم «عروس صحرا» بغرض تدریس و تطبیقات برای محصلین صنوف دوم وسوم ژورنالیزم و صنف اول گروپ (الف) پوهنځی ادبیات درطی چهار نمایش در ادیتوریم پوهنتون کابل نمایش داده خواهد شد.

طبعاً این اولین پروگرام تلویزیونی امتحانی نه تنها برای پوهنځی ادبیات و پوهنتون کابل یك موفقیت بزرگ است، بلکه این ابتکار در تاریخ کلتور افغانستان به حیث اولین قدم بسوی تلویزیون در کشور ما ثبت خواهد شد که مؤسس آن مؤسسهٔ هنرهای زیبای پوهنځی ادبیات شناخته می شود. مقام پوهنتون همیش خواهان فعالیت های هنری در ساحهٔ پوهنتون میباشد، لیکن بنظر من تاوقتیکه یك تشکیل اساسی درچوکات یك پوهنځی یادیپارتمنت هنرهای زیبا درپوهنتون بوجود نیاید امکان ندارد که پوهنتون کابل مانند دیگر پوهنتون های دنیا کانون هنر گردد.

فعلاً یگانه مضمون هنریکه شامل پروگرام تعلیمی محصلین میباشد، عبارت است ازمضمون نگارش درامه وسناریو درصنوف دوم وسوم ژورنالیزم پوهنځی ادبیات که درنظر است برای سال آینده درصنف سوم بجای مضمون نگارش درامه وسناریو مضمون نقد هنری تدریس گردد. زیرا بدون آشنایی به طریق نگارش درامه وسناریو، تدریس نقد هنری درقسمت درامه ها و فیلم ها بی اساس خواهد بود.

از آنجاییکه موضوعات هنری در نشر جراید و مجلات نقش و تأثیر زیاد دارد، بنابرآن مضامین فوق در پروگرام تدریسی دیپارتمنت ژورلیزم گنجانیده شده است. ناگفته نماند که مؤسسه هنرهای زیبا از نگاه سامان و لوازم خیلی مجهز میباشد. این لوازم در رشته‌های موسیقی، رسامی، مجسمه سازی، تلویزیون و فیلم برداری میباشد. از همه مهمتر چیزیکه بیشتر مارا امیدوار می‌سازد که روزی هنر در پهلوی علم به معنی اصلی خود در پوهنتون کابل بوجود آید، علاقه و پشتیبانی جلالتماب دکتور بهار رئیس پوهنتون کابل و پوهاند میر حسین شاه رئیس پوهنځی ادبیات و علوم بشری درین راه میباشد.

امید است بزودی در عمارت جدید پوهنځی ادبیات و علوم بیشتری ستودیوهای مجسمه سازی، رسامی و تلویزیون و موسیقی به فعالیت های بیشرو جدی تری اقدام نماید.

پوهنیار تواب لطیفی

وفیات معاصرین

فوت پروفیسور حبیب

تابستان امسال مردی ازدنیارفت که بدون‌شبهه‌ازدانشمندان ومؤرخان بزرگ عصرما بود. استاد محمدحبیب که بین شاگردان‌وهمکاران به حبیب‌صاحب شهرت داشت در۲۲جون۱/۷۱ سرطان ۱۳۵۰ چشم از جهان بست. محمدحبیب در۶جون ۱۸۶۵ بدنیا آمـدو تاسال ۵ـ۱۹۰٤ درشهرلکنهو به تحصیل‌پر داخت و بعد از آن تحصیلات متوسطه و پوهنتونی را درعلیگر انجام داد ودر۱۹۱٦ به گرفتن درجهٔ لیسانس بدرجهٔ اعلی از پوهنتون‌علیگر نائل آمد. دیری نگذشت که به‌انگلستان رفت ودرآکسفورد مشغول تحصیل‌شد. در۱۹۲۲درجهٔ فوق لیسانس رادررشتهٔ تاریخ بدست‌آورده وبه وطن برگشت ودرپوهنتون علیگرسمت استادی‌یافت وسالهای سال‌صاحب کرسی تاریخ درآن پوهنتون بود.

پروفیسورحبیب به حدت نظرووسعت معلومات در تاریخ دوره های اسلامی معروف است. درنوشتن تاریخ مبتکرروش‌خاصی بودکه اکنون شاگردان وی درپوهنتون علیگر ازآن‌پیروی‌می نمایند. بسال۱۹۲٤کتاب‌سلطان محمود غزنوی رانوشت. این کتاب خلاف عرف زمان درنوشتن تاریخ بود وازاین جهت مورد انتقاد اشخاصی قرارگرفت که رجال تاریخ‌راتنها ازنظرمدح وستایش‌دیده اند. اماهمین کارباعث‌شهرت‌استادگردید. این‌شهرت علاوتاًمبنی به‌آزادی‌فکر، عمق تحقیق، قدرت افاده وروش‌خاص‌استاد در تدریس بود. گرینه‌وقتی استاد لب به سخن‌میکشود شاگردان مسحور گفتاراو بودند.

درانشای تاریخ روش تحلیل‌واستقراء رابکارمی بست. کم می نوشت اماآنچه نوشته بود نتیجهٔ تحقیق‌ومطالعات فراوانی بودکه قبلاً انجام‌داده بود. ازنوشتن وقایع و تکرارمطالب تاحد امکان خود داری میکرد. درعلوم ومعارف اسلامی مخصوصاً تصوف شهرت کافی‌داشت ولی‌درآنچه راجع‌به همهٔ اینها نوشته‌است نظرخاص اومشهود است .

اگرفراموش‌نکنیم به غزالی«حجة الاسلام امام ابوحامد محمد بن محمد بن احمدغزالی ۴۵۰ـ ۵۰۵»ارادت‌خاص‌داشت. ازین‌استادبزرگ‌دوسه کتابی بدست بنده رسیده امااگرازاواثری برجای‌نه بود، تنها مقدمهٔ خاصلانهٔ وی برجلد دوم کتاب‌تاریخ‌هند بقلم‌ایست‌ودادمن کافی‌بودکه اورا درعداد علمای‌بزرگ تاریخ بیارد .

ازمراتب‌فضایل‌بیکران اوکه بگذریم مردی بود شریف وخوش‌طبع ورؤف ومهربان شریك دردهایی محصلان بود طبقهٔ محصل‌رابسیاردوست داشت بین شاگردان خود ودیگران فرق نه‌میگذاشت. هرجامحصل بود وباورنجی میرسید استاد ازدرداورنج میبردوسعی می نمودبه‌نحوی‌ازانحاء با او کومك کند. بااینهمه در آوردن سؤال امتحان سختگیر بود ودردادن نمره دستش‌میلرزید.

استاد حبیب مشعل‌فروزانی بود ازدانش که درنیم قرن اخیرچشم پژوهندگان تاریخ ومعارف اسلامی درهند باوروشن بود. دریغاکه اودیده ازجهان پوشید واین مشعل خاموش گشت . .

والبقاءلله وحده

پوهاند میرحسین شاه

درگذشت دکتور شفق و دکتور فیاض

قراریکه اطلاع گرفته ایم دو تن از استادان ارجمند و گرانمایهٔ دانشگاههای ایران چشم از جهان فرو بستند. یکی از آنها شادروان دکتور رضازاده شفق استاد دانشگاه تهران و دیگری مرحوم دکتور فیاض استاد دانشگاه مشهد بود. کسانیکه با تحقیق سر و کار دارند با آثار و زین آنها آشنا استند. مرحوم شفق در طی دو سفریکه بافغانستان نمودند دوستانی پیدا کردند. بر ازندگی تألیفات و تراجم دکتور شفق از دیر باز به محققان افغانی معلوم بوده است. مرحوم فیاض باچاپ و نشر تاریخ بیهقی که درحقیقت یکی از دوره های درخشان تاریخ مارا احتوامی کند، خدمت ارزنده یی بجهان علم و ادب کرده اند. پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل مراتب عمیق تسلیت خودرا بمناسبت درگذشت ایشان به قاطبهٔ دانشمندان و مجامع علمی کشور ایران ابراز داشته برای مرحومان اجر جزیل و برای بازماندگان شان صبر جمیل مسئلت می نماید.

References and Notes.

1. Al-Kuran 68:1

2. Al-Kuran 96: 4

3. Painting in Islam, T. Arnold, New York. For the first detailed account on Arabic inscription see Mohammad Tahir al-Macci, Tarikh al-Kht al-Arabi, Hejaz, pp.32-33.

4. Annotion on Biography of A Number of Calligraphists and Artists Fakri Saljoki, P.4.

5. Ibid. P.4.

6. A Survey of Persian Art, A.U. Pope, vol. 4, PP.321,22. See also Jurji Zaidan vol. III (Dari translation), PP. 76-80.

7. History of the Arabs, Philip K. Hitti, P.424, London 1951.

8. Islamic Art and Architecture, E. Kuhnel (English translation), K.Watson P. 179, London.

9. Afghanistan Highway of Conquest, A. Fletcher, P. 57, New York, 1966.

10. The Art of Calligraphy in Afghanistan, Azizuddin Popalzai, P. 27 Kabul 1963.

11. Annotion on Biography of A Number of Calligraphists nad Artists, Fikri Saljoki, P.66, Kabul 1970.

His contribution in the art of calligraphy is far reaching. In Nastaliq and Shikasta. he is a genius creator. Here mention also should be made of his eldest brother, Sayed Mohammad Ishan who writes the Nastaliq style very clearly and he is master in both the Thulth and Naskh styles. Thanks to their efforts the art of calligraphy did not only survive but it developed and attained Perfection.

Yet another living well known calligrapher is Azizuddin Popalzai a born calligrapher. He learnt the art of calligraphy from his father. He writes the Kufic and Thulth styles very elegantly. This versatile artist executed decorating texts for the congregating mosque in Kabul known as Pule Khishti; it is in Thulth style and its length is 88 meters. It displays the development of the art of calligraphy, painting and tile work in Afghanistan today. He is also known as a master of his time in cypher, and his cypher works have been prized many times in Afghanistan.

The above was a brief account of the history and development of calligraphy in Afghanistan; some renowned calligraphers deserving to be named here as contemporary artists are Ghulam Mohammad Tarzi, Khal Mohammad Khasta Faiz Mohammad Zakaria, Mohammad Ibrahim Khalil and others.

he excelled in kufic' Arabic and Dari styles. He was a remarkable illuminator and a poet. Mohammad Reza prepared various epitaphs from Ghaznavids' and accomplished this task with full success and compiled a pamphlet entitled 'Riyaz ul Alwah' (meaning the epitaphs of the Graues) He had a keen interest in collecting coins and wrote a treatise on the subject. Mohammad Reza was a librarian' museum curator as well as a Hakim' and a mathematician. He was a co author of a work known as Siraj al Ahkam which he wrote in Nastaliq for his royal patron Amir Abdul Rahman. This work was based on the famous fiction of Kalila wa Dimna. He died at an advance age of eighty (1947) in kabul.

Mohammad Ali of Herat who achieved considerable reputation in his lifetime is one of the most distinguished calligraphers of our day. Mohammad Ali as a young man practiced the Nastaliq style, but afterward he got acquainted with Kufic on the walls of congregation mosque in Herat. One of his greatest achievements is a decorative text on the congregation mosque of Herat in which the master wrote suras of al-Kuran with Muaqqali, Kufic, Tughra and Thulth

styles in an area of 100 square meters around the mosque. This work is known as a masterpiece of calligraphy. Mohammad Ali is also a colledctor of Islamic coins. By means of collecting Ummayds and Abbasids, and Ghaznavids coins for studied different kufic inscriptions. On the ruins of Herat he was looking the Thult inscriptions in the form of wall fragments. Mohammad Ali is notonly a distinct calligrapher of the Thulth style, but he is also an unrivalled master in seven different styles. Most of the texts for decorating mosques are provided by him. Mohammad Ali is about sixty and is presently living in Herat.

The art of calligraphy assigned an important position among Afghan ladies and virtually it attained its highest perfetion. Tajwar Sultan was one of those who attained reputation in her life time as a calligrapher. As a young girl ahe studied the previling lslamic sciences and turned towards fine art of calligraphy which she learnt from Sayed Ata Mohammad Fushanji. As the wife of the then prime Minister of Afghanistan' she showed great enthusiasm and masteredd the art. Her surviving Nastaliq specimen indicates that she was really unequalled among all Afghan ladies' in fact she was known as the Lady Master calligrapher of her time. She died in 1930 in kabul.

At an advance age of seventy' Ustsd Sayed Mohammad Daoud is eagerly occupied with fine aft of calligraphy. He is gifted calligrapher and a poet.

until the close of the nineteenth century. The political set up of our neighbours also was not favourable for the development of Islamic art in Afghanistan. This does not mean that fine arts disappeared entirely from this country. Undoubtedly there existed many artists who engaged themselves in various fields, and the twin artistic centres of Kabul and Herat flourished as the two important cities of the art of calligraphy. Afghan calligraphers provided texts for decorating mosques and epitaphs.

One of the pioneers of the calligraphy in nineteenth century was Mir Abdul Rahman of Herat. He is generally recognized as the master of the new Nastaliq style; most Afghan calligraphers adopted his style and followed his model. A good number of the epitaphs of the Timurids of Herat were provided by him.

Mirza Mohammad Yakub Mukhilis worked during the reign of Sher Ali (1863 - 1879). In the Nastaliq style he followed the distinctive style of Mir Abdul Rahman. His specimens indicate his elegant style. He is considered unrivalled in Nastaliq style in his time.

Sayed Ata Mohammad Fushanji born in Kabul but educated in Herat (died in 1922)was undoubtedly a great master in the Nastaliq style. The epitaph on the tomb of king Abdul Rahman in Kabul was provided by him. Sayed Ata Mohammad prepared decorative epitaphs for several mosques and monuments around Kabul.

Mohammad Ishaq was another brigh star in the early 20th century in history of art in Afghanistan. His surviving specimens are quite distinct in the Nastaliq style. He earned the highly esteemed title of "Zarin-qalam" (meaning the golden pen) from King Abdul Rahman.

Abdul Hamid was another celebrated calligrapher of the 20th century. He was born at Kandahar, but as a young man he went to Herat, and finallysettled down in Kabul, and joined government service as a calligrapher. He was a remarkable calligrapher, illuminator, and painter. He travelled distant countries and visited Europe many times. In 1962 he died in Kabul.

Another great calligrapher of thois period was mohammad Reza of Herat.He was born and educated in Herat and Tus. As a young man he worked ss a potter' but afterwards he inclined towards calligraphy and went to kabul where

did not create the Naskh style, but formulated rules for it and had written a treatise on calligraphy (6), Nevertheless, the art of calligraphy was assigned an exalted place in the Muslim world and developed under the Abbasids by the famous calligraphers of the period such as al-Rayhani (834), Abu Ali Mohammad Ibn Husain Ibn Muqla (886-940) Ali Ibn Hilal (known as Ibn-al Bawwab) (1022-1032), and Jamaluddin Yaqut the court calligraphist of Al Mustasim (1242-1258) who invented the famous style of Yaquti which is still famous and bears his name.

The transcriptions of the holy Koran was considered a great privilege for the Muslims. Therefore, various caliphs and sultans in different Muslim countries were engaged in copying the texts of the holy Kuran, and many of them took pride in being recognized by the guild as masters of calligraphy. There are extracts from the holy Kuran in the Kufic script preserved in Kabul Museum which is generally attributed to the orthodox Fourth Caliph.

During the advent of Islam some time in the First Century of Hijrah the art of the Muslim calligraphy was introduced to Afghanistan. In due course oftime alterations were made and local innovations were brought about in the art of calligraphy. Undountedly, Afghan contribution in the field of calligraphy is of considerable importance, but its progress was hampered temporarily by unfavourable political situation in Afghanistan.

In the middle of the eighteenth century, Ahmad Shah Durani who - belonged to the famous Afghan Sadozi tribe united different tribes and organized a strong nation. Under his rule my country enjoyed twenty five years of prosperity.He was a poet, patron of learning, a philosopher, and fond of literature; nevertheless, he remains almost unknown to the western world(7). After his death (1772), his second son, Timur Mirza succeeded him on the throne. One of his first acts as the King was to transfer the Afghan capital from Kandahar to kabul. During his rule Kabul emerged as a notable centre of cultural activities. The art of calligraphy generally flouristhed around the royal court.

Timur Shah himself was a man of literary and artistic taste. He was anotable poet too; his Diwan which is comprised of lovely poetry has survived, and is preserved to this day. One of the grandsons of Timur Shah whose name was Qaiser was the pupil of the most renowned calligrapher of the time Mir Abdul Rahman. After the death of the king, towards the end of the eighteenth century unfortunately, Afghanistan suffered from intermittent civil wars which continued

By Prof. Dr. S.M. Yusuf Ilmi

CALLIGRAPHY IN AFGHANISTAN DURING THE PAST 300 YEARS *

The art of calligraphy which exercised an important influence on Islamic painting, illumination, designing and architecture, is the most highly prized art in the Muslim world. In the Muslim society the profession of calligraphy was considered as one of high dignity and excellence. In the holy kuran there are two references for cultural and spiritual superiority of writing. It states: 'Read' and Thy Lord is most beneficent who hathtaught writing by means of the pen. Hath taught man what he know not. (I) In the Sura of the pen Allah says: 'Considar the inkstand and the pen and what they write.' (2) There is a Hadith attributed to the prophet in which he says: Beauty of handwriting is indispensable upon you because it is one of the keys of man's daily bread. (3) It is said that yarab Ibn gahtan was the first man who in vented the Kufic inscription from the Muaqali style. Afterwards it was elsborated by the fourth orthodox Caliph Ali (656-66l) (4) . This style was prevalent down to the reign of the Abbassid Caliph Al- muqtadir (908-932) .

It was durihg his caliphate that Abu Ali mohammad Ibn Ali known as Ibn Muqla (886-940) was taught three styles of writing in his dream by Ali i.e. Thulth, Muhaqqaq and Naskh (5). But it is a matter of controversy among different scholars. According to the late Prof. Arthur Upham Pope Ibn Muqla

* متن سخنرانی پوهاند دکتور سیدمحمد یوسف علمی در جلسات مباحثوی جشن جهان اسلام، در اطراف هنر در دنیای اسلام منعقدهٔ لندن ۲۳-۲۶ نومبر ۱۹۷۱

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XIX, Nos .3 -- 4 AUGUST - NOVEMBER 1971

Editor

Abdul Qayum Qawim

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars